



شماره هشتم

شرح مصور

نقش رستم فارس

ع. شاپور شهبازی

۱۳۵۷ خورشیدی



ع. شاپور شهبازی به سال ۱۳۲۶ در شیراز به جهان آمد. و پس از به پایان رسانیدن دوره دانشگاهی لیسانس، بعنوان دانشجوی برگزیده به انگلستان فرستاده شد و از دانشگاه لندن درجه های فوق لیسانس در باستانشناسی آسیای خاوری و دکتری در باستانشناسی هخامنشی گرفت. وی سه سال در دانشگاه شیراز تاریخ و باستانشناسی ایران را تدریس کرد و یکسال رئیس بخش تاریخی موزه ایران باستان بود، و در آبان ۱۳۵۳، «بنیاد تحقیقات هخامنشی» وابسته به وزارت فرهنگ و هنر را در تخت جمشید تأسیس کرده و به پژوهش در مورد هخامنشیان ادامه داد. از شهبازی تا کنون بیش از ده کتاب و ده ها مقاله به فارسی و انگلیسی در باب تاریخ و باستانشناسی ایران به چاپ رسیده است؛ نخستین کتابش (گورهای بزرگ، شیراز ۱۳۴۹) پرنده جایزه بهترین کتاب سال شناخته شد، و اثر دیگرش بنام شرح معصور تخت جمشید همزمان به انگلیسی و فرانسه و آلمانی منتشر گردید.

کتاب حاضر نیز در سه زبان فارسی، فرانسه و انگلیسی تهیه و اینک در دسترس ایراندوستان گذارده می شود.



شماره هشتم

شرح مصور

نقش رستم فارس

ع. شاپور شهبازی

۱۳۵۷ خورشیدی

سرآغاز

آثاری که در این کتاب توصیف خواهیم کرد، گواه‌هایی از کارنامه و آئین نیاکان مادر دو دوره درخشان تاریخی می‌باشند، یکی دوره هخامنشی که با بالاگرفتن کار کورش بزرگ در ۵۵۹ ق.م. آغاز شد و با تاختن اسکندر به این کشور در ۳۳۰ ق.م. پایان پذیرفت؛ و دیگری دوره ساسانی که با برخاستن اردشیر پایکان و چیره شدنش بر اشکانیان در ۲۲۴ میلادی شروع گشت و با دست‌یافتن تازیان بر تاج و تخت و مملکت ایران در ۶۵۰ میلادی به انجام رسید. ایرانیان باستان این شاهدها را با جان و دل نگهبانی و نگهداری میکردند، و ارزش و احترام ویژه‌ای می‌گذاشتند، چنانکه در مدت هزار و دویست سال آبادیشان، همواره پاکیزه و ارجمند ماندند، و مرمت و بازپیرائی شدند، و پیغام و هدف و مورد استعمالشان روشن بود، و داستان‌هایی که تصویر کرده‌اند بر سر زبانها بود و بازماندگان پهلوانان آن رویدادها شناخته و سرشناس بودند، و آن آثار نزد همه ایرانیان تقدس و مقامی روحانی داشت.

با برافتادن ساسانیان دوره‌ای پر فرا و شکوه و پرتوش و توان سرآمد و کارنامه نیاکان کناری نهاده شد و کم‌اعتنائی دید، و چهره پهلوانان واقعی را غبار بی‌کسی و فراموشی پوشانید و به آثار و گواه‌های زندگی و آئین و اندیشه‌های آنان گزند فراوان رسید، و واقعیت و مقصود و مورد استعمالشان از خاطره‌ها دوری گزید، و به افسانه گرائید و فروغ روحانیت و تقدسشان فرو پڑمرد، بسی برنیامد که گوشه و کنار این آثار مأمن زاغ و زغن و کاروان و احیاناً کاروان زن شد و پیکرشان تباهی گرفت و چنان شد که در آخر دوره قاجارها تفنگچیان کنار جوی آب نقش رستم بساط پهن می‌کردند، و بر سر بهدف خوردن گلوله‌هایشان بر چشم و چهره تصاویر بی‌دفاع نیاگانشان شرط می‌بستند، و چون با گلوله‌ای به‌کندن و یا پاشیدن پیکر تراشیده‌ای توفیق می‌یافتند، فریاد شادیشان بهوا میرفت و زمین از گناه بی‌اعتنائیشان میلرزید، چنان این یادبودهای فرهنگی دستخوش ریشخند و بازی خودی و بیگانه شده بود که احیاء و بازشناسائی آنها بی‌اندازه دشوار می‌نمود.

سرانجام زمان آگاهی از میراث‌های ملی و فرهنگی ایران آغاز شد و فرهنگ کهنسال این مرزوبوم شاخه‌های نو زد و بالا آمد و میراث‌های متعدد ایران یکی پس از دیگری بازشناسی و بازپیرائی شد و از نو معنویت و تقدس یافت، و پاسداری گشت، و هنر و ظرافت آن میراث‌ها چشم‌نواز و دلنشین افتاد، و ستایش و آفرین برانگیخت، تا آنجا که امروز تخت جمشید، نقش رستم، پاسارگاد، بیستون و فیروزآباد و دیگر گورهای فرهنگی و تاریخی نیاگانمان درخشش کهن را باز جسته‌اند، و روحانیت را با آرامش سالخورده‌گی و شکوه‌مندی را با فرهی به‌مراه یافته‌اند، و دل‌های آکنده از مهر مین و عشق فرهنگ و هنر ملی به هواداری آنها همت گماشته، و به نگهبانی‌شان کمر بسته و به شناسائی و شناساندن آنها روی آورده است.

این کتاب را دنباله شرح مصور تخت جمشید که در ۱۳۵۵ بچاپ رسید، بشمار باید آورد، چه رشته سخن را از جایی که در آن اثر رها شده — یعنی آرامگاه‌های هخامنشی — میگیرد، و به سرگذشت شهر پارسه هخامنشی و استخر بعدی می‌پردازد و تا میانه دوره ساسانی میرسد در نوشتن این اثر نیز همان روش «آمیختن تحقیق با ساده نویسی» را که در کارهای پیشین دنبال کرده بودم، در پیش گرفته‌ام. هدف این بوده که مطلبی نامستند و مستکی بر حدس و فرضیه غیر منطقی نوشته نیاید، و همه مأخذ کهن و نوین مورد استفاده باشند و نکات نوینی بحث شود، اما در عین حال، خواننده عادی مطالب را دریابد، و رنجوری درازی سخن و دشواری مسایل نگردد. عکسها و اشکال و لوحه‌های رنگین کتاب هم برای تسهیل یادگیری مطالب دشوار تاریخی و هنری و باستانشناسی افزوده شده‌اند، و هم برای اینکه یادگاری بستانده و زیبا از این آثار در دست بازدیدکننده باقی بگذارند. ناگفته نماند که اساس و شالوده هرگونه مطالعه‌ای در باب نقش رستم و نقش رجب بی شک مبتنی بر پژوهشهای عالمانه و گرانقدر اریک اف. اشعیت باید باشد، همچنانکه مطالعه ما نیز چنین است، و در این جا رواست که به روان آن رادمرد ایراندوست و امین و کوشا و دانشمند درود بفرستیم و کتاب حاضر را بعنوان هدیه‌ای به او تقدیم کنیم.

پرفسور پ. کالعیز، پرفسور م. بویس و پرفسور ژ. تیلیا در باب بسیاری از مسایل مورد بحث در این کتاب نظرات سودمند و ارجاعات مفید داده‌اند و نویسنده رهین منت ایشان است. همچنین بر نویسنده است که از یاورهای سودمند همسرش ترزا ل. کریستن سن — شهبازی و دوست ارجمندش آقای جواد انجمنی در تنظیم مطالب و شکل کتاب صمیمانه سپاسگزاری کند.

تخت جمشید

چهارم تیر ماه یک هزار و سیصد و پنجاه و هفت

فهرست مطالب

| | |
|----|-----------------------------------|
| ۱۰ | فهرست اشکال و تصاویر |
| ۱۲ | فهرست الواح رنگین |
| ۱۵ | جایگاه نقوش |
| ۲۳ | نقش عیلامی |
| ۲۷ | «بُن خانه (کعبه زرتشت)» |
| ۲۷ | الف - نام |
| ۲۷ | ب - توصیف |
| ۲۹ | ج - تاریخ |
| ۲۹ | د - مورد استعمال |
| ۳۰ | یک - آتشگاه؟ |
| ۳۳ | دو - آرامگاه؟ |
| ۳۴ | سه - گنج خانه؟ |
| ۳۷ | آرامگاه داریوش بزرگ |
| ۳۷ | کارهای داریوش بزرگ |
| ۳۸ | آماده کردن آرامگاه |
| ۳۸ | علت کردن اینگونه آرامگاه های سنگی |
| ۳۹ | توصیف کلی آرامگاه |
| ۳۹ | الف - کلیات |
| ۳۹ | ب - نقوش بالائی |
| ۴۲ | ۱- پیکر داریوش |
| ۴۲ | ۲- آتشدان |
| ۴۴ | ۳- «قر کیانی» |

| | |
|----|--|
| ۴۵ | ۴- ماه |
| ۴۶ | ۵- سنگ‌نوشته الف |
| ۴۶ | ۶- اورنگ بران |
| ۵۶ | ۷- مهان |
| ۶۰ | ج- نقوش جبهه مرکزی |
| ۶۰ | ۱- کاخ منفوش (نچرا) |
| ۶۱ | ۲- سنگ‌نوشته ب |
| ۶۱ | د- قسمت ناتمام پائینی |
| ۶۱ | هـ- درون آرامگاه |
| ۶۳ | انتساب قبور |
| ۶۴ | شیوه دفن |
| ۶۶ | سنگ‌نوشته‌های آرامگاه داریوش بزرگ |
| ۶۶ | سنگ‌نوشته الف |
| ۷۰ | سنگ‌نوشته ب |
| ۷۲ | رنگ آمیزی نقوش |
| ۷۴ | آرامگاه خشیارشا |
| ۷۷ | آرامگاه اردشیر یکم |
| ۷۹ | آرامگاه داریوش دوم |
| ۸۱ | چاه آب در کنار کوه |
| ۸۲ | نېشته آرامی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ |
| ۸۴ | دژ و باروی نقش رستم |
| ۸۴ | شاهنشاهی نوین پارسی |
| ۸۷ | آتشدانهای سنگی دوگانه |
| ۸۷ | توصیف |

| | |
|-----|--|
| ۸۷ | مورد استعمال و تاریخ |
| ۹۲ | گماردن اهورامزدا اردشیر را به شاهی |
| ۹۶ | سنگنبشته سه زبانی شاپور یکم بر دیوار «بُن خانه (کعبه زرتشت)» |
| ۱۰۲ | پیروزی شاپور بر امپراتوران روم |
| ۱۰۲ | یک — شاپور و امپراتوران روم |
| ۱۰۵ | دو — حجاری نقش رستم |
| ۱۱۳ | بهرام دوم و یارانش |
| ۱۱۶ | بهرام دوم در نبردگاه |
| ۱۱۷ | بهرام (سوم؟) در نبردگاه |
| ۱۱۸ | نقش نبشته دار کریتز |
| ۱۱۸ | نبشته کریتز بر دیوار «بُن خانه (کعبه زرتشت)» |
| ۱۲۰ | گماردن اناهیتا نرسی را به شاهی |
| ۱۲۲ | نبرد هرمزد دوم |
| ۱۲۴ | نبرد شاپور دوم؟ |
| ۱۲۴ | نقش نیمه تمام منسوب به آذر نرسه |
| ۱۲۵ | صفحه تراشیده بی نقش |
| ۱۲۶ | گزیده مراجع |

فهرست اشکال و نقوش

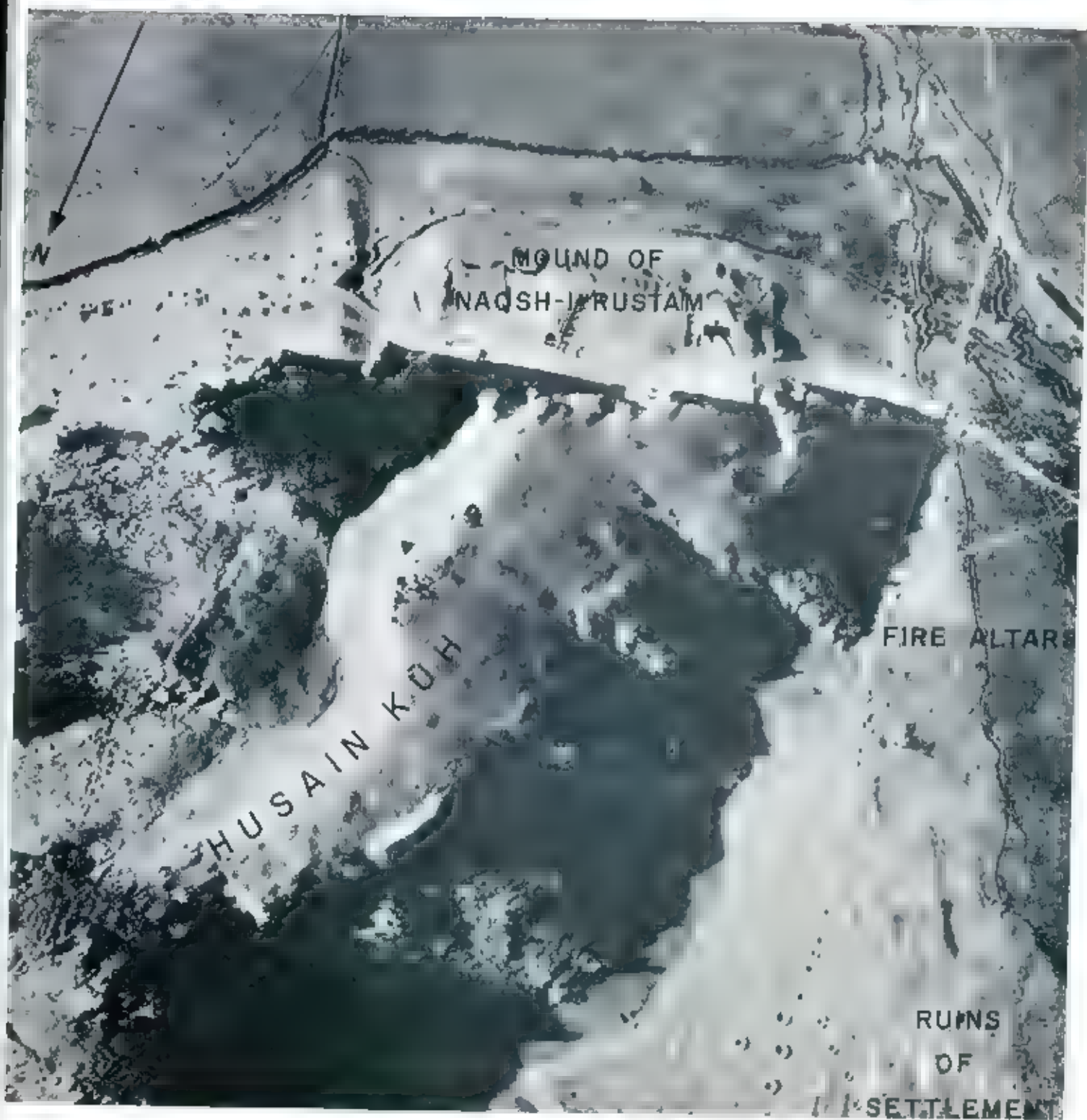
- ۱ — نقشه هوایی ناحیه نقش رستم (به نقل از اشعیت) صفحه ۱۴
- ۲ — نقشه دشت مرودشت و آثار باستانی آن (منقول از شرح مصور تخت جمشید) ۱۷-۱۸
- ۳ — طرح آثار و موقعیت نقش رستم (ترسیم ژ. تیلیا بر مبنای تحقیقات و عکسهای اشعیت) ۱۹-۲۰
- ۴ — باقیمانده نقش عیلامی منقور بر صخره نقش رستم که بعدها بهرام دوم ساسانی آن را تراشیده و نقش خود و خاندانش را بجایش کنده است (به نقل از هرتسفلد) ۲۴
- ۵ — نقش عیلامی در کورنگون ممسنی (به نقل از هرتسفلد) ۲۵
- ۶ — سکه یکی از شاهان محلی فارس الف؛ روی سکه نقش خود شاه محلی را با دیهیم و پنام نشان می‌دهد و ب پشت سکه همان فرمانروا را با کمان در برابر آتش مقدس و درفش ملی و فرّ کیانی (به نقل از گیرشمن) ۳۲
- ۷ — «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» بصورت اصلی (بازسازی از اشعیت) ۳۳
- ۸ — آرامگاه داریوش بزرگ؛ نمای کلی (طرح از اشعیت) ۴۰
- ۹ — آرامگاه داریوش بزرگ؛ مقطع عمودی (به نقل از اشعیت) ۴۱
- ۱۰ — پیکره داریوش بزرگ بر آرامگاه وی (به نقل از و. هیتز) ۴۳
- ۱۱ — اورنگ بران روی آرامگاه‌های هخامنشی (به نقل از گ. والزر) ۴۹-۵۱
- ۱۲ — گئوبرو، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ (به نقل از اشعیت) ۵۷
- ۱۳ — اسپه کانه، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ (به نقل از اشعیت) ۵۸
- ۱۴ — آرامگاه داریوش بزرگ؛ الف، نقشه کلی، ب، مقطع قبور وسطی (به نقل از اشعیت) ۶۲
- ۱۵ — آرامگاه داریوش بزرگ، سنگنوشته الف فارسی باستان (به نقل از اشعیت) ۶۷
- ۱۶ — آرامگاه خشایارشا؛ نقشه و مقطع (به نقل از اشعیت) ۷۶
- ۱۷ — آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به نقل از اشعیت) ۷۸

- ۱۸ — آرامگاه داریوش دوم، نقشه و مقطع (به نقل از اشعیت) ۸۰
- ۱۹ — نقشه چاه آب در پای کوه نقش رستم (به نقل از اشعیت) ۸۱
- ۲۰ — برج و باروی استخر که شبیه برج و باروی نقش رستم بوده: الف، نمای کلی؛ ب، مقطع افقی (به نقل از هرتسفلد) ۸۶
- ۲۱ — نقش آتشدان و موبدان هخامنشی (طرح ژ. تیلیا از نقش یک مهر هخامنشی که در کتاب اشعیت، ج ۲ چاپ شده) ۸۸
- ۲۲ — آتشدان مکشوف در قیصریه (به نقل از اکورگال) ۸۹
- ۲۳ — کتیبه شاپور بر دیوار «بن‌خانه»، روایت پهلوی ساسانی، قسمت اول (به نقل از اشعیت) ۹۸
- ۲۴ — کتیبه شاپور بر دیوار «بن‌خانه» روایت پهلوی ساسانی اشکانی، قسمت اول (به نقل از اشعیت) ۹۹
- ۲۵ — کتیبه شاپور بر دیوار «بن‌خانه» روایت یونانی، قسمت اول (به نقل از اشعیت) ۱۰۰
- ۲۶ — مدال تراژان که بر روی و پشت آن پیروزی بر شهریاران ایرانی را نموده است (به نقل از م. کالچ) ۱۰۳
- ۲۷ — نقش برجسته شاپور در داراب فارس (طرح از ج — هرمان) ۱۰۴
- ۲۸ — بیشاپور، نقش برجسته شاپور که پیروزی بر رومیان را می‌نماید (به نقل از فلاندن و گست) ۱۰۶
- ۲۹ — بیشاپور، نقش برجسته شاپور که پیروزی بر رومیان را می‌نماید (به نقل از فلاندن و گست) ۱۰۷
- ۳۰ — فیلیپ، امپراتور روم بر سکه خودش ۱۰۹
- ۳۱ — فیلیپ امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم ۱۱۰
- ۳۲ — والرین، امپراتور روم بر سکه خودش ۱۱۱
- ۳۳ — والرین، امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم ۱۱۲
- ۳۴ — کتیبه کرتیر، موبدان، بر دیوار «بن‌خانه» (به نقل از اشعیت) ۱۱۹
- ۳۵ — نرسی بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن) ۱۱۹
- ۳۶ — هر مزد دوم بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن) ۱۱۹

فهرست لوح‌های رنگین

- یکم — نقش رستم؛ منظره عمومی (از سوی جنوب).
- دوم — «بن‌خانه (کعبه زرتشت)»: منظره کلی از بالای کوه آرامگاهی.
- سوم — «بن‌خانه (کعبه زرتشت)»: منظره از سمت شمال.
- چهارم — آرامگاه داریوش بزرگ؛ منظره کلی.
- پنجم — داریوش در برابر آتش و فر کیانی.
- ششم — قبر یک شاهدخت هخامنشی که در شوش یافته‌اند و امروز در موزه لوور نگهداری میشود.
- هفتم — آرامگاه خشایارشا؛ منظره کلی.
- هشتم — آرامگاه خشایارشا؛ نجای اورنگ بر (به تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).
- نهم — آرامگاه خشایارشا؛ نجای اورنگ بر (به تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).
- دهم — آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی؛ منظره کلی
- یازدهم — آرامگاه داریوش دوم؛ منظره کلی
- دوازدهم — آتشدانهای سنگی دوگانه؛ منظره کلی
- سیزدهم — آتشدانهای سنگی دوگانه؛ منظره از بالای کوهپایه مشرف بر راه
- چهاردهم — گماردن اهورمزدا اردشیر را به‌شاهی
- پانزدهم — کتیبه‌های سه زبانی بر روی اسب اردشیر (الف) و بر اسب اهورمزدا (ب)
- شانزدهم — اردشیر ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)
- هفدهم — پیروزی شاپور بر امپراتوران رومی
- هیجدهم — شاپور ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)
- نوزدهم — فیلیپ عرب، امپراتور روم بنابر یک تندیس سنگی که در موزه وایکان (رم) است (الف)
- والرین، امپراتور روم بنابر یک تندیس سنگی که اینک در موزه رم است (ب).
- بیستم — نبرد تن به تن شاپور ساسانی و والرین رومی معوش بر یک گل گوهر نگار سینه، که اینک در موزه کتابخانه ملی پاریس است.

بیست و یکم — بهرام دوم و درباریان: منظره کلی
 بیست و دوم — بهرام دوم و همسر و فرزندش بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب).
 بیست و سوم — درباریان بهرام دوم: کریتز و شاهزاده نرسی.
 بیست و چهارم — درباریان بهرام دوم: سه تن از نزدیکان بهرام.
 بیست و پنجم — بهرام دوم در نبردگاه: منظره کلی.
 بیست و ششم — بهرام دوم (الف) و دشمنش. پاپک، بدحشی گرجستان (؟) (ب).
 بیست و هفتم — نقش شمشه‌دار کریتز که بر نقش پیروزی شاپور افروده شده.
 بیست و هشتم — گماردن آناهیتا نرسی را به شهریار: منظره کلی.
 بیست و نهم — پیکر نرسی.
 سیام — پیکر آناهیتا
 سی و یکم — نبرد هرمزد دوم: منظره کلی.
 سی و دوم — شاپور دوم (؟) در نبرد: منظره کلی



۱ - نقشه هوایی ناحیه نقش رستم (به نقل از اشعیت)

جایگاه نقوش

در ناحیه جنوبی ایران و در شمال خلیج فارس اهالی واقع شده است که از رود گار باستان «پارس» (پارس) نام داشته، و از آغاز دوره اسلامی مرکز آن شیراز بوده است. این ایالت در چند هزار سال پیش توسط اقوام بومی ایران، و بویژه عبلا میان، مسکون بوده است، و از این قوم اخیر آثار زیادی در گوشه و کنار فارس منجمله در جلگه مرودشت بجای مانده که معلوم می‌دارد این جا ناحیه‌ای آبادان و با فرهنگ بوده است.

وقتی جادهٔ اسفالت شیراز به اصفهان را در پیش گیریم، پس از پیمودن سی کیلومتر در جهت شمال شرقی به جلگهٔ مرودشت می‌رسیم که در ایش از عرب به شرق شصت کیلومتر می‌باشد و پهنایش تا هفتاد کیلومتری شیراز می‌رسد. رود کُر (= کورش) از شمال غربی جلگه تا جنوب شرقی آن را می‌پیماید و سیرایش می‌کند. از شمال غربی دشت رود کوچتری وارد می‌شود که در رود گار کهن «رود مادی» نام داشته، و بعدها پر آب و هر دو آب خوانده شده و امروز به تحریف «پلوار» می‌گویند. رود پلوار پس از طی مسافتی در نزدیک پل خراب به رود کُر می‌پیوندد، و رود بزرگ شده کُر مسیر جنوب شرقی را دنبال کرده، سرانجام به دریایچهٔ بختگان می‌ریزد. در حاشیه شرقی مرودشت کوهیست که «کوه مهر» = «کهنهر» نام داشته است و بعد از حملهٔ عرب، کلمهٔ مهر را ترجمه کرده، «کوه رحمت» گفته‌اند. خود این نام بسیار کهن دلالت بر حنّه تقدس و روحانیت آن نرد ایرانیان باستانی دارد. بر دامنهٔ یکی از کوه پاهای همین «کوه مهر» بنام «کوه شاه» بود که داریوش بزرگ در ۵۱۸ ق. م. ساختن تخت جمشید را آغاز کرد.

تخت جمشید از گ شهری بود نام «پارسه» که یونانیان به تحریف آنرا پرسه پلیس خوانده‌اند (دوست آن می‌بایست پرسه پلیس بوده باشد) و غربیان همین نام را پذیرفته، رایج کرده‌اند. این شهر پایتخت آئینی و ستی هخامنشیان بود و در آنجا کاخهای ناشکوه برآوردند که دویست سال آبادان ماند و سپس بدست اسکندر مقدونی و یارانش تاراج شد و سوخت، و امروز تنها پی و برخی از درگاه‌ها و ستونهای برجای مانده است و از گذشت رود گار سخنها دارد. شهر پارسه در شمال و مغرب و جنوب از گ مشهور به تخت جمشید امتاده بوده است و خانه‌هایش بیشتر از گل و چوب بوده، و بهمین دلیل زود از میان رفته و با خاک همسان شده است.

راه کاروان رو باستانی که از شیراز می‌آمده است، از پای صفا تخت جمشید می‌گذشته و در حاشیهٔ «کوه مهر» رو به سوی شمال و شمال شرق ادامه می‌یافته است. در شش کیلومتری تخت جمشید، شیب کوه ریاد شده، پوزه‌ای تشکیل می‌گردد، که راه نیز از کنار همین پوزه گذشته، به سوی شرق می‌پیچد. در شمال این پوره، بر روی تپه کوتاهی آثاری دیده میشود که بارماندهٔ یکی از شهرهای کهن ایران بنام «استخر» است که جانشین بخت جمشید بوده، و تاریخ آن احتمالاً به عهد سلوکی‌ها می‌رسد (گفته‌اند آستیرخوس اپیفانوس در ۱۶۰ ق. م. «پرسه پلیس» را تاراج کرد، و البته در آن زمان دیگر شهر پارسه هخامنشی وجود نداشته است، بلکه استخر جایگزین را گرفته بوده). در سدهٔ دوم میلادی، استخر پایتخت پادشاهان پارس شمار میرفته است، و در آنجا معبدی کهن وجود داشته که قدمتش به عهد پیش از ساسانیان می‌رسیده، و مجسمه‌هایی از ابردهن در آن نصب بوده است، ولی در آغاز دورهٔ ساسانی، آن مجسمه‌ها را برداشته‌اند، و معبد را به آتشکده تبدیل کرده، «آتش

آردوی سورا ابهیتا» خوانده اند این آشکده در دوره ساسانی اهمیت فراوان داشته و توبل آن با ساسانیان بوده است (ویس و آفرین پادشاه ساسانی در اینجا تاجگذاری کردند) استخر در حمله اعراب بارها حمله دید، و بواسطه شجاعت و پایداری مردمش، حشم تاربان بگرفته شد، و ران کشته شدند، چنانکه تنها در ۲۲ هجری، عبدالله پسر عامر چهل هر راس از امتحریان را ردم بیع گذرایند، و حایه‌هاشان را ویران کرد. پس از آن دیگر استخر رو به خرابی رفت تا اینکه بکمی از مردم نهی گشت

در فاصله چهار تا دو کیلومتری شمال و شمال‌غربی استخر دنباله کوهیست که امروز آن را «حسین کوه» (و گاهی هم کوه حاجی‌آباد) می‌خوانند و البته پیداست که این نام بدستانی ستو بد سود. وقتی سر سکوی تخت‌جمشید بایستیم، این کوه را بحوبی می‌بینیم که در شمال و شمال‌غربی بصورت سه تپه یا صخره بزرگ سر بر هوا کشیده است، و به همین جهت در دوره‌های پیشین آن را «سه گنبدان» (یعنی دارای سه ستیم یا قلعه) می‌خوانده‌اند. روی هر یک از این تپه‌های سنگی دژ و باروشی بوده است (سامهای استخر، دژ شکسته، و دژ اشکنون) نام «سه گنبدان» یادآور «کوه دوستیخی» (یا کوه دو گنبدان) است که در نوشته کتیراس مورخ یونانی و ساکن در دربار اردشیر دوم آمده است. وی می‌گوید که کاسد پادشاهان ایران را سه پارس برده، در کوه «دو گنبدان» بدرون آرامگاه می‌گذارند. مقصود از کوه «دو گنبدان» بیشک همین «حسین کوه» امروز است و یا کتیراس اشتباهی «سه گنبدان» را «دو گنبدان» نوشته است، و یاد آن زمان تنها در این صخره‌های سنگی مورد استفاده بوده‌اند. بهر حال، «حسین کوه» را «کوه استخر» یا «کوه نفیشت (= کوه نیشته‌دار)» نیز خوانده‌اند، و دنباله این کوه در دشت مرودشت به شیب می‌گرایند، و پیچ تنگی خورده، رو به شمال‌غربی دامنه می‌یابد. نزدیک این پیچ در محوطه‌ای به‌دورای ۲۰۰ متر، در کنار راهی کهن و جویباری خرمی بخش، آثار گرانهای از دوره هخامنشی و ساسانی بجای مانده است.

این آثار عبارتند از مجلس بررگی که بر روی سنگ تراشیده‌اند، و آرامگاه‌هایی که درون کوه درآورده‌اند. دسته اخیر به‌دوره هخامنشی تعلق دارند، و سنگتراشیها به‌دوره ساسانی در دوره اسلامی این حجاریها را به‌جمشید و پادشاهان کیانی سست داده‌اند، و چون جنگها و پیروزیهای پهلوان بزرگ علی‌ایران، رستم زال، زیارت همه بوده است، و این سنگتراشیها نیز چیرگی پهلوانان ایران بر دشمنان را نشان می‌دهد، کم‌کم نقشهای مورد بحث را به‌رستم پهلوان بازخوانده‌اند و این محل را «نقش رستم» گفته‌اند.

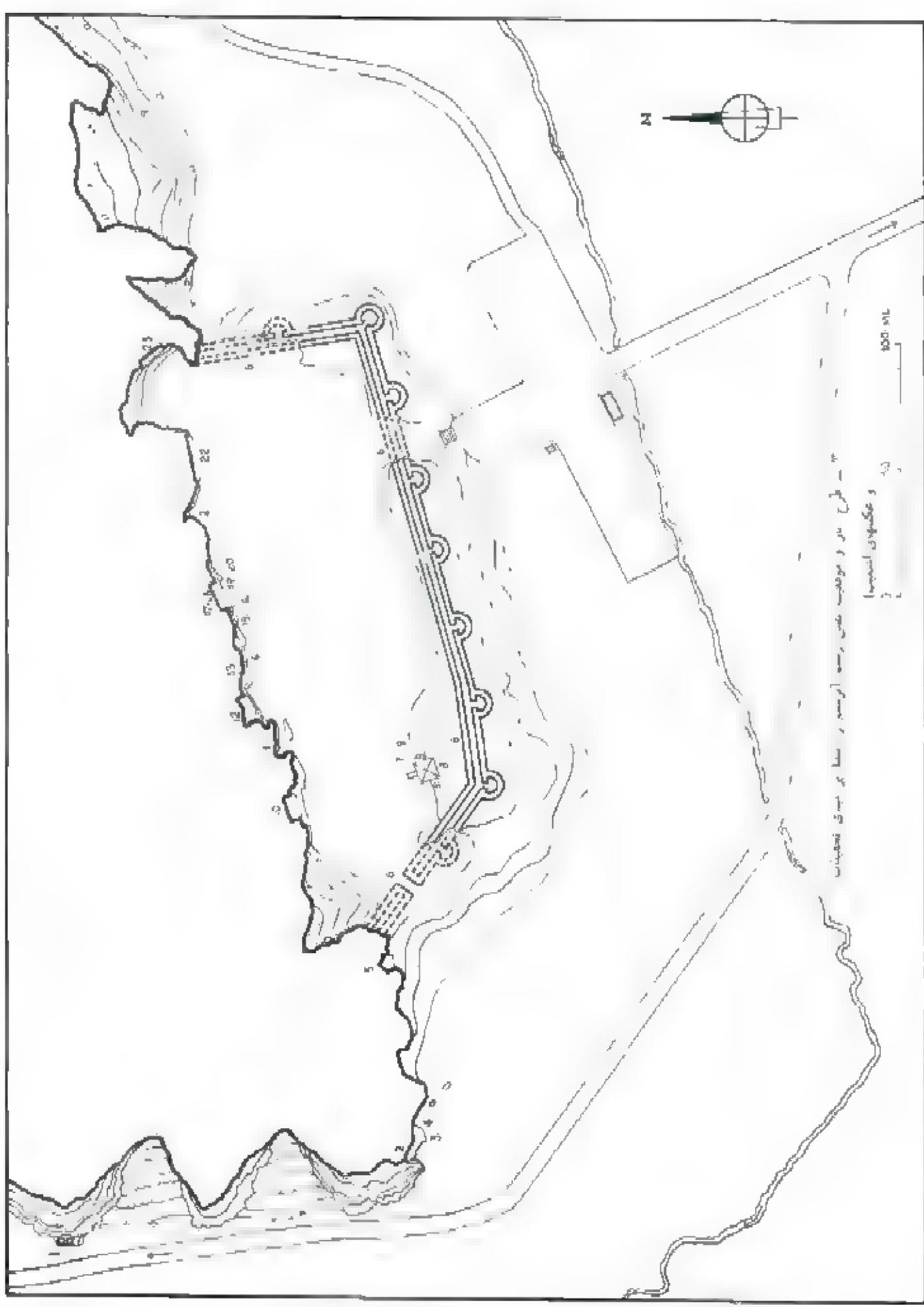
نقشه و آثار این محل را بدو گونه ترتیب و شماره‌بندی می‌توان کرد، یکی باتوجه به تسلسل تاریخی ساحه‌شدشان، و دیگری باتوجه به موقعیت مکانیشان برای باردیدکننده‌ای که از یکسوی محوطه وارد می‌شود و در آن می‌گردد و بار بیرون می‌رود، بهتر است که نقوش را به ترتیب موقعیت مکانیشان توصیف کرد، ولی چون این کتب تنها حبه راهنمای آثار را ندارد و برای اهل هنر نیز نوشته شده، ناچار باید تسلسل تاریخی را رعایت کرد تا واستگی نقوش بهم بحوبی روشن شود و لامی بایست آرامگاه حشیارشا (حدود ۴۷۰ ق.م.) را بعد از سنگتراشی بیعه‌نعم ساسانی (حدود ۶۲۰ میلادی) شرح دهیم. معذرا برای اینکه باردیدکننده بتواند هر نقشی را که می‌بیند، زود بشناسد، جدول زیر را بر حسب موقعیت مکانی آثار ترتیب داده‌ایم و چون در قدیم راه و دروازه محوطه در قسمت شرقی بوده است، از همانجا در حقیقت کمی دورتر، یعنی از آشد سها - آعد کرده‌ایم.

^a — $\frac{1}{2} \frac{d}{dt} \int_{\mathbb{R}^n} |u|^2 dx = \int_{\mathbb{R}^n} u \Delta u dx = \int_{\mathbb{R}^n} u \nabla \cdot \nabla u dx = - \int_{\mathbb{R}^n} |\nabla u|^2 dx$ 



۱:۵۰,۰۰۰

۱- ۳ طرح بار و مودیف عین رسمه [رسمه] بنا بر مبنای تحقیقات
و عکسهای اکتیو



| شماره اثر به ترتیب مکانی | شرح اثر | تاریخ تقریبی | جای توصیف اثر در این کتاب | شماره اثر به ترتیب تاریخی |
|--------------------------|---------------------------------|---------------------|---------------------------|---------------------------|
| ۱ | آشذانه‌های سنگی دوگانه | ۲۰۰ میلادی | ص ۸۷ | دهمین |
| ۲ | تاجگذاری ردشیر پایگان | ۲۳۵ میلادی | ۹۲ | پردهمین |
| ۳ | مغش عیلامی | ۷۵۰ ق.م. | ۲۳ | یکمین |
| ۴ | بهرام دوم و درباریان | ۲۸۰ میلادی | ۱۱۳ | چهاردهمین |
| ۵ | چاه آب در پای کوه | ۵۰۰ تا ۴۰۰ ق.م. | ۸۱ | هفتمین |
| ۶ | برج و باروی محفوظه مقدس | نیمه سده سوم میلادی | ۲۷ | نهمین |
| ۷ | «بن‌خانه (کعبه روتشت)» | ۱۵۰ ق.م. | ۸۴ | دومین |
| ۸ | شسته سوزبانی شاپور یکم | | | |
| | بر دیوار «بن‌خانه (کعبه روتشت)» | ۲۶۲ میلادی | ۹۶ | دوازدهمین |
| ۹ | شسته گریتر بر دیوار «بن‌خانه» | ۲۹۰ میلادی | ۱۱۸ | هجدهمین |
| ۱۰ | آرامگاه داریوش دوم | ۴۱۰ ق.م. | ۷۹ | ششمین |
| ۱۱ | برد شاپور دوم؟ | ۳۵۰ میلادی | ۱۲۴ | بست و دومین |
| ۱۲ | رمگاه اردشیر یکم | ۴۵۰ ق.م. | ۷۷ | پنجمین |
| ۱۳ | آدرمسه؟ | ۳۰۹ میلادی | ۱۲۴ | بست و یکمین |
| ۱۴ | برد هرمزد دوم | ۳۰۵ میلادی | ۱۲۲ | یازدهمین |
| ۱۵ | شاپور یکم و امپراتورین رومی | ۲۶۲ میلادی | ۱۰۲ | سیزدهمین |
| ۱۶ | نقش و شسته گریتر | ۲۹۰ میلادی | ۱۱۸ | هفدهمین |
| ۱۷ | آرامگاه داریوش بزرگ | ۵۰۰ ق.م. | ۳۷ | سومین |
| ۱۸ | شسته آرامی بر آرامگاه داریوش | ۲۷۰ ق.م.؟ | ۸۲ | هشتمین |
| ۱۹ | بهرام دوم در بردگه | ۲۸۵ میلادی | ۱۱۶ | پانزدهمین |
| ۲۰ | بهرام (سوم؟) در نیردگاه | ۲۸۵ میلادی | ۱۱۷ | شانزدهمین |
| ۲۱ | تاجگذاری نرسی | ۲۹۵ میلادی | ۱۲۰ | یوزدهمین |
| ۲۲ | سنگتراشی تپه تمام ساسانی | ۶۲۰ میلادی | ۱۲۵ | بست و سومین |
| ۲۳ | آرامگاه حشیراش | ۴۷۰ ق.م. | ۷۴ | چهارمین |

بجز ینها، در گوشه و کنار جایگاه استخر کهن، آثار ساسانی و پیش از ساسانی پراکنده است. مثلاً در ۵ کیلومتری شمال‌غربی «نقش رستم» در غاری بنام «غار حاجی آباد» نبشته‌هایی بنام شاپور یکم کنده شده است، و در سه کیلومتری روبروی نقش رستم، دو شگفتی بنام «غار نقش رجب» پسج نقش از دوره ساسانی داریم (گماردن اورمزد اودشیر را به شاه؛ گماردن اورمزد شاپور را به شاه؛ شاپور و درباریانش؛ نقش نبشته‌دار کرتیر و شاهزاده‌ای ایرانی با بهرام، جدی جنگ که او را بصورت هرکول نمایش داده‌اند) در حدود دشت سبز آثار دیگری است (ماسد نخب گوهر، نخت طاووس، و برابه‌های استخر، پارماده معدن قرترنگه — که به علط فرناد را می‌گویند — و حران)، اما بحث در باب اینها از حوصله این کتاب خارج است و رساله‌ی جداگانه در باب آنها در دست تألیف است که بزودی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت.

اسک می‌پردازیم به توصیف آثار، حواصده هرگاه کتاب حاضر را در دست داشته باشد، بهر سفتی که رسد، شماره صفحات کتاب را که در توصیف اثر می‌باشد، در جدول بالا خواهد یافت، و آن را مطالعه خواهد کرد لیکن توصیف کلی ما، بر مبنای تسلسل تاریخی خواهد بود تا ارتباط مطالب از هم نگسلند، و از کهن‌ترین اثر آغاز و به تازه‌ترین اثر پایان داده شود.

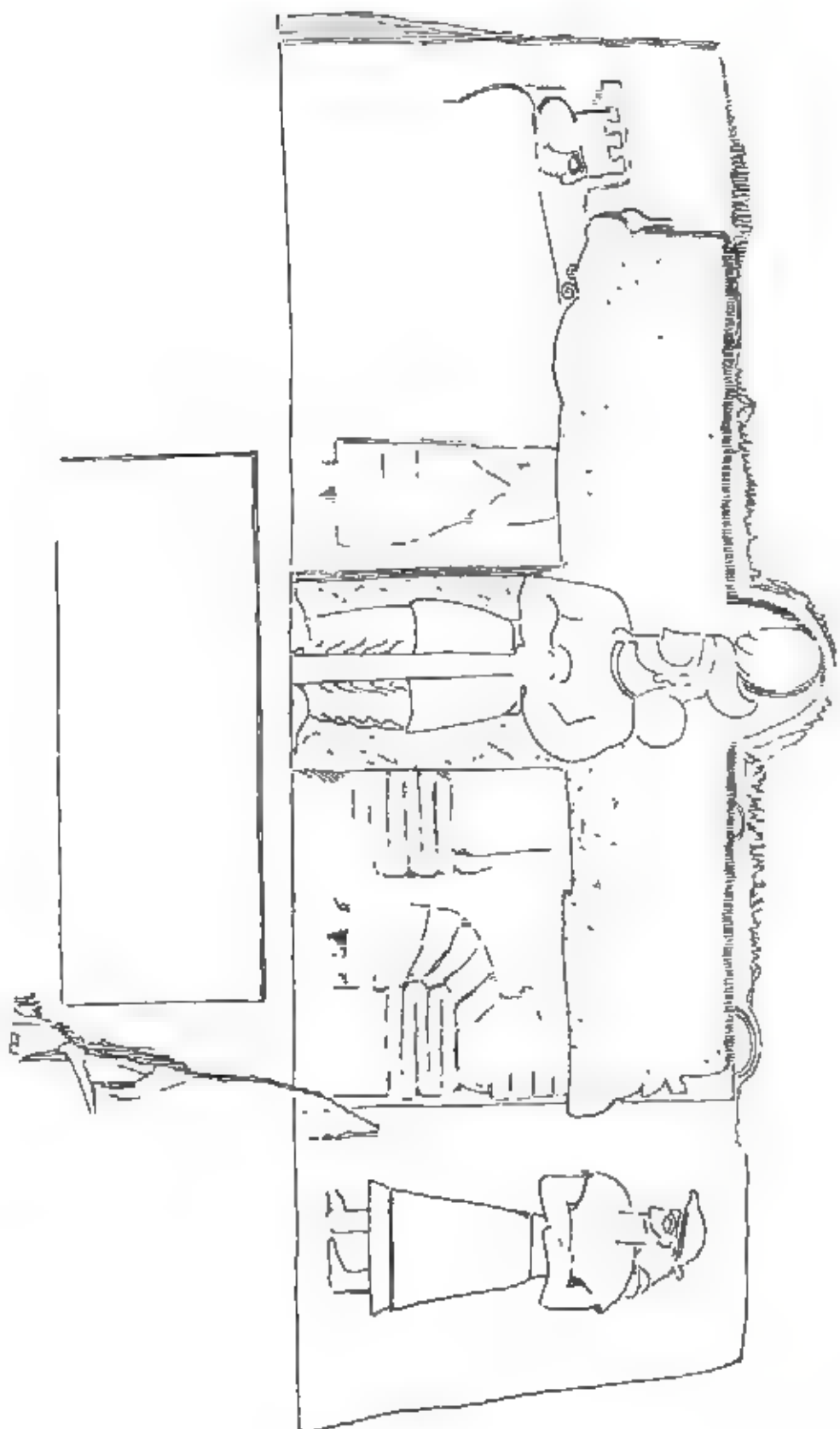
نخستین اثر (= جایگاه ۳)

نقش عیلامی

پیش از آمدن آریائی‌ان به پارس، این ناحیه زیر نفوذ بومیان خورستان بوده، و آریائی‌ان اثری در گوشه و کنار فارس و بویژه جنگه مرو دشت (مثلاً در پته سبز در داخل شهر مرو دشت، در تپه سالیان یا آتشین قدم در کبره عربی جنگه مرو دشت) پدید آمده است که میرساند مردمی با فرهنگ و دره‌مون و رنگی شهری پیشرفته بوده‌اند. یکی از آثار آنان نقش بر خسته‌ای بوده که بر سینه گاو نقش رسته تراشیده بوده است و بعدها شهر دوم ساسانی آن را حک کرده و نقش خود و درباریان و جادوگرانش ساخته است. منازار نقش عیلامی محصری مانده است و میشود آن را با توجه به یک سنگ‌ترشی عیلامی دیگری که در گورانگون ممتسی سادگار مانده تا اندازه‌ای باز شناخت.

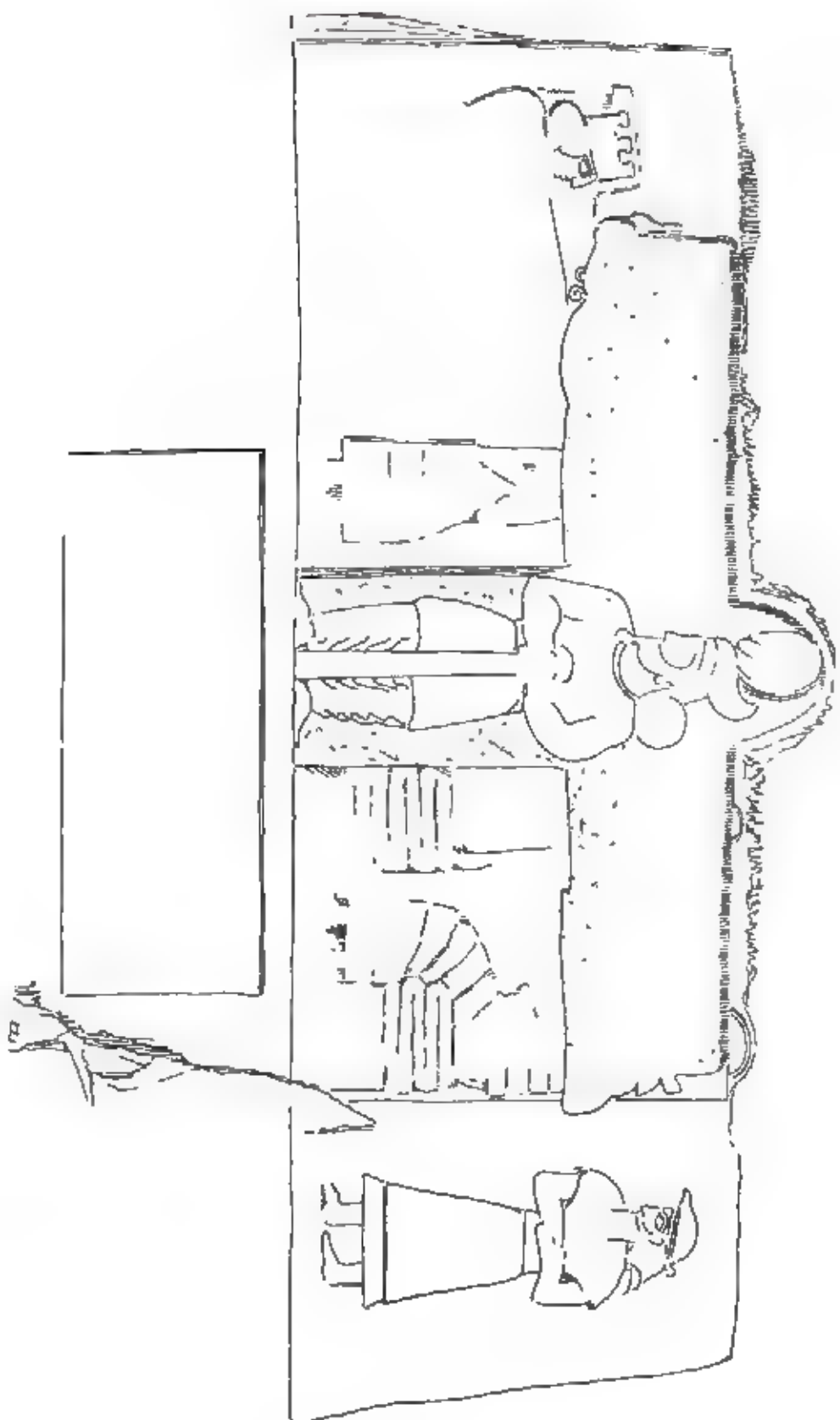
هجاری عیلامی نقش رستم در مجلسی مستطیل شکل به درازای ۷ متر و پهنای ۲/۵ متر تراشیده شده بود، و اصلاً یک حداث و حدی بانو (الهه) عیلامی را نشان می‌داده است که به حالت نیم رخ رو به سوی چپ سر یعنی مرتب به نقوش مرئوس شده‌اند، و گروهی بر پشان بیار می‌ورده‌اند و با بیانشان می‌کرده‌اند. هنوز نقش مارها را به خوبی میتوان دید، و قسمتی از پیکره‌های دو اورنگ نشین نیز قابل تشخیص است. در دست راست مجلس و پشت سر تخت، خدایی عیلامی، مردی با ریش و موی انبوه و بلند و دستها به سینه گذارده به حالت حرم اسوده، رو به موجودی که در کلاه وی گرد است و به بندی بسته شده و قسمت پیش آن جلو آمده، و چون نقابی بالای پشانی سایه انداخته است؛ ردایش بلند است و تا پاشنه پا میرسد و گویا حاشیه مزین داشته است، قرائنی در دست است که میرساند وی یک پادشاه عیلامی بوده است که به پیرمیش حدی و الهه‌ی عیلامی پستاده بوده کمی دورتر، در سوی چپ محب دومی، اثری از یک شخص دیگر دیده میشود که دامن زنگوله مانند پوشیده است و احتمالاً یکی از پرستندگان بوده است. بقیه نقش محو شده، تنها در سمت چپ مجلس، سرویم به یک نفر دیگر مشخص است وی تاجی کنگره دار بر سر نهاده و رو به طرف راست یعنی مقابل اورنگ نشینان و مرد بلند ریش دارد و با مطالعه اندزه نقش‌ها میتوان فهمید که بین تاجدار، روی نمایی بسته بوده است، هویت وی معلوم نیست، اما چون سی ریش است و رعداره‌ای طریف دارد، و در یک ملکه میدانند که رو بروی همانند و شوهر خود نقش شده است.

در مورد تاریخ این نقش عقاید مختلف است، هر تسفاد و گروهی به پیروی از وی قدمت آن را به ۴۰۰ سال پیش میرسانید. لیکن تاج کنگره دار ملکه و کلاه نوک ترو جبهه پادشاه عیلامی را بر سقوش می‌شناسیم که تاریخشان حدود ۸۰۰ تا ۶۰۰ ق. م. می‌باشد. از سوی دیگر، داورنگ نشین و بویژه تخت ماردار

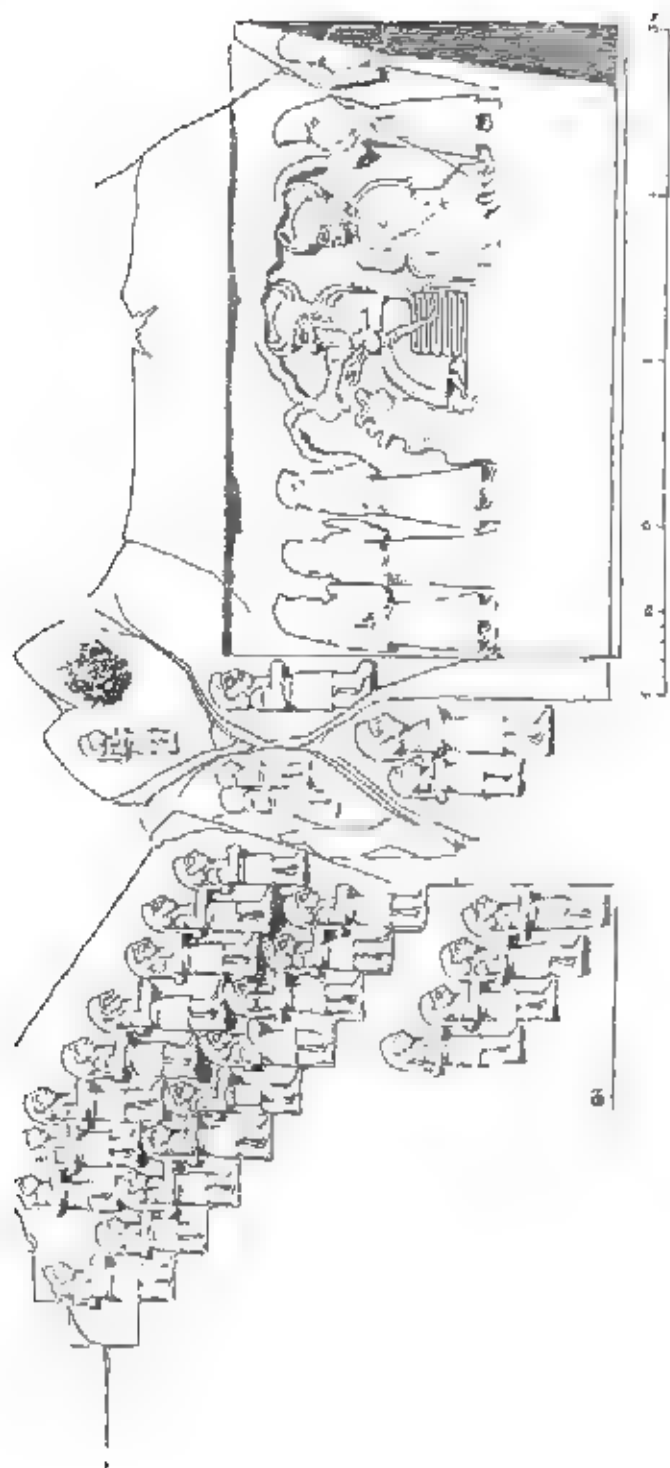


۲۴

۴ — باقیمانده نقش عیلامی منقور بر صخره نقش رستم که بعدها بهرام دوم ساسانی آن را تراشیده و نقش خود و خاندانش را بجایش کنده است (به نقل از هر تسفاند)



۴ - باقیمانده نقش عیلامی مقبور بر صخره نقش رستم که بعدها بهرم دوم ساسانی آن را تراشیده و نقش خوره و خاندانش را بجایش کتبه است (به نقل از هرستفالد)



۵- نقش عیلامی در کورنگون مسنی (به نقل از هرتسفلد)

آن هم‌امند نقوش گورانی‌گون می‌باشد که به‌تازگی به‌حدود ۱۲۰۰ ق. م. تخمین رده شده‌اند. بنابراین گمان می‌رود که حجاری عیلامی نقش رستم در دو دوره کتیده شده: یکی در اواخر هزارده دوم پیش از میلاد (دو اورتگ-نشی که در میان نقش‌اند)، و دیگری در حدود ۷۰۰ ق. م. (شاه و ملکه‌ای که در دو سوی نقش‌اند). علت کندن این نقش بر سینه کوه نقش رستم مشخص نیست. چون در اینجا منبع و جوی آبی بوده است و راهی از پی کوه می‌گذشته، می‌بوان بدست آن پادشاهی عیلامی که این نقش را به‌نادگار گذاشته، می‌خواست رهگذران و آیدگان مقام وی و دین‌داریش را بیک نداند به‌هر حال وجود آن نقش و جوی آب و رده کاروان رو مطمئناً در جلب هخامنشیان برای کندن و ساختن آثار خود در اینجا بی‌تاثیر نبوده است.

دومین اثر (= جایگاه ۷)

«بُنْ خانه (کعبه زرتشت)»

الف — نام

در محوطه نقش رسم، روپروی کوه، بنای سنگی چهارگوش و پلندارست که اصطلاحاً «کعبه زرتشت» نام گرفته است. این وجه تسمیه بسیار حدید و غیر علمی است، و از صدوپنجاه سال بیشتر عمر ندارد. پیش از این نام محلی «ش» «کرنای خانه» یا «نارخانه» بود، و از آغاز سده نوزدهم اروپاییان آن را دیده و بحاطر اینکه درونش از دود سیاه شده بود، آنرا بنای ویژه پرستش آتش شمرده‌اند، و چون زرتشتیان را به اشتباه «تشن پرست» می‌خواندند، بنا را هم بدین نام داده «تنگاه زرتشتیان» دانستند. بر بنیان که تازه به‌شکل آثار تاریخی خود آید کرده بودند، آن معبر هرگی را هم را روپوش پدید آمد، و از سوی دیگر چون شکل با مکعبی بود (در آن موقع هنوز پای ساختمانی شده بود و بندهش بسار کمتر بود) و مسگهای ساهی که در رعبه سفید دیوارهای آن نشانده شده، یادآور «سنگ سیاه» کعبه مسلمان بود، و «کعبه زرتشت» خواندند اکنون دانسته شده که در دوره ساسانی، نام بنا ظاهراً «بُنْ خانتک» (خانه اصلی — خانه بُندی) بوده است و این اصطلاح در سنگ نبشته کرتیر (موبدن موبد ایران در حدود ۲۸۰ میلادی) منقور بر دیوارهای بنا آمده است؛ از اسم آن در دوره‌های پس‌تر هیچ آگاهی نداریم. ما آنکه می‌دانیم «کعبه زرتشت» نامی بی‌منطقی و گمراه‌کننده است بحاطر روح عامی که دارد و چاره آن را بکار بریم، ولی بری سکه هم وکل در ردّ ترا بر داشته باشیم، همه حاضر نام «بُنْ خانه» را آورده و در دو کمان کعبه زرتشت را اضافه می‌کنیم.

ب — توصیف

بُرج «بُنْ خانه (کعبه زرتشت)» از سنگ آهک سفید مُرمرنمای ساخته شده که در دیوارهای آن طاقچه‌های مصرّسی از سنگ سیاه شده‌اند. سنگ آهک خاکسری در رعمان سردیکی، احتمالاً در کنار «آتشدانه‌های ساسانی» آورده‌اند، و امروز بر اثر باد و باران و آفتاب، در برخی جاها کهنه شده رنگ خاکستری و به‌فروغی بار یافته است. قطعات سنگها را بزرگ و بیشتر مستطیلی برانداخته‌اند و بدون ملاحظه بر هم نهاده‌اند و در برخی از جایها — مثلاً در نام — سنگها را با بستهای دُم‌چلچله‌ای بهم دوخته‌اند. اندازه سنگها از $۲/۹۰ \times ۲/۱۰ \times ۱/۴۸$ متر تا $۱/۱۰ \times ۱/۰۸ \times ۱/۵۶$ متر فرق می‌کند، اما در دیوار غربی بخته سنگی کار گذارده‌اند که $۴/۴۰$ متر بزرگی دارد. چهار پارچه سنگ مستطیلی بزرگ با محور شرقی — غربی سقف را می‌پوشانند؛ هر کدام ریس‌ها $۷/۳۰$ متر طول دارند و با بستهای ده‌چلچله‌ای

بهم پیوسته اند. در برهم نهادن سنگهای بنا شیوه «قالب نما کردن» (= Anathyrosis) بکار برده اند یعنی حاشیه های دو سطحی را که می خواسته بد روی هم بگذارند هموار ساخته اند و میباشند و بر سر تشریف بانی گذارده اند تا خوب رویهم جمع شوند. ما روزه همه سنگها را بدقت تراشیده و پاک کرده اند. در رده بندی سنگها نظم دقیقی مراعات شده، و در پاره ای واحدها ۲۰ رده و در برخی قسمتهای دیگر ۲۲ رده سنگ بر رویهم نهاده اند تا به سقف رسیده اند. به همین ترتیب است که سنگهای این سار بنام «گونه گون» توصیف کردند «مظلم و بکوح حب» هر جبهه که در سنگ اصلی خط و عیبی بوده آن قسمت را برداشته اند و باوصه ای ظریف پر کرده اند. که برخی از آنها هور سرحا مانده اند. سری یسکه یکنواختی و یک رنگی بسیار بد مشخص شود، دو تنوع معماری در آن داده اند یکی ایسکه طاقچه های دوله ی، از یک یا دو محله سنگ سیاه خاکستری مرمری سیاه ساخته و در دیوارها نشانده اند دوم یسکه در قسمت بالا و میانی دیوارها، گودهای مستطیلی کوچکی کنده اند که ظرافت خاصی به چهره بنا میدهند. سنگهای سیاه را احتمالاً ر «کوه مهر» تخت حشد (= کوه رحمت) آورده اند، و در سه ردیف ترتیب زیر در دیوارها قرار داده اند.

در بالا زیر سقف، در جهه شمالی یک طاقچه کوچک مستطیلی، و دو طاقچه مثل آن در هر یک از حبه های دیگر.

در سمتری زیر سقف، دو طاقچه بزرگ مربعی در سه جبهه و یک طاقچه کوچک مستطیلی در جهه شمالی؛

در ۶ متری زیر سقف، دو طاقچه مستطیلی متوسط در سه جبهه و یک در بزرگ مستطیلی در جهه شمالی

یک پلکان سیله ی (هر پله بدری ۲ تا ۲/۱۲ متر، پلهای حدود ۲۶ سانتیمتر و ارتفاع ۲۶ سانتیمتر) در سنه دیوار شمالی بیه کرده اند که به تناسه درگاه ورودی میرسد بدین ترتیب، به خوبی مشخص است که می خواسته اند به با صورت یک برج سه طبقه را بدهند که هر طبقه ی هفت در و دریچه داشته باشد، اما فقط یک در را حقیقی درست کرده اند و بقیه را به صورت «پنجره های کور» بی منفذ نگه داشته اند.

زیر بنا یک سکوی سه پله ایست. پله نخستین ۲۷ سانتیمتر بالاتر از کف اصلی زمین میرسد، و ارتفاع خود برج که ر پله سومی آغار میشود، ۱۲/۷۷ متر می باشد و بی با احتساب پله های سه گانه سکوی، این ارتفاع به ۱۴/۱۲ متر میرسد. فاعده خود برج به شکل مربعی است که هر ضلعش حدود ۷/۳۰ متر درازی دارد، سقف بنا رو به درون صاف و هموار است اما از بیرون شیب دو جانبی مختصری دارد که از خط میده نام شروع میشود.

هر سمت بنا رخ بانی نشان میدهند که هفده سرتیر به صورت دندان دندانه از آن بیرون زده است. درگاه ورودی صلاً ۱/۷۵ متر بلندی و ۸۷ سانتیمتر پهنا داشته ست، و بالای آن سردری با لبه سرجسته نیم کروی و دو حاسب انحنا در گذارده بوده اند و روی این، تاجی با دو گوشه بالا آمده، که بدن شکل تثنی کمربار را میداد در دو لنگه ای و بسیار سنگین بوده است و جای پاشنه های پایینی و بالایی هر لنگه در سنگ کنده شده و بخوبی معلوم ست. برخی پنداشته اند که حسن در از چوب بوده است، ما یک قطعه از در سنگی بنای معروف به «اردان سلیمان» در پاسارگاد، که درست مانند «بُن حانه» (کعبه ررتش) می بوده است پیدا شده، و معلوم

میدرد که در این یکی هم از سنگ بوده است. این در منفرد، به طایفه هدایت می‌کرده که چهار گوش است (۳/۷۲×۳/۷۴ متر) و بلندی به ۵/۵ متر میرسد و قطر دیوارهایش بین ۱/۵۴ و ۱/۶۲ متر می‌باشد.

ج - تاریخ

در بنکه «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» از دوره هخامنشی است هیچ تردیدی نمی‌توان کرد، و همه قرائن گواهی می‌دهد که در آغاز عهد هخامنشی ساخته شده است؛ بکار بردن سنگهای سیاه در زمینه سفید، از مشخصات معماری پاسارگاد، به تحت کورش بزرگ است. پستهای دُم‌چلچله‌ای بیشتر به دوره داریوش و خشایارشا تعلق دارند، و شیوه «قاب» کردن سنگها از اوایل دوره تسخیر جمشیدی شایع است. در درگاه ورودی بنا هماسید در و درگاه ورودی آرامگاههای هخامنشی می‌باشد که بهترینشان را در آرامگاه داریوش دریم (بگرید به صفحه همین کتاب)، طرز چین سنگها بدون نظم و بدون ملاط - بر بخشین قسمتهای سکوی بخت‌حمشیدر که در زمان داریوش ساخته شده، پیاد می‌آورد، بویژه، سنگ بررگی که در دور جنوبی بخت‌حمشید کار گذارده اند و بر روی آن چهار کتیبه از داریوش بزرگ محفوظ است، تقریباً درست به اندازه سنگهای سب که بر سقف «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» نهاده اند. همه بناها به اجازه می‌دهد که برای مورد بحث را از آثار دوره هخامنشی، و متعلق به دوره داریوش بزرگ بدیم. یک بنای دیگر درست مانند «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» می‌شناسیم که در پاسارگاد است و به «زندان سلیمان» مشهور می‌باشد، اکنون از این پای اخیر فقط دیوار غربی و قسمتی از دیوارهای سه‌جانب دیگر باقی مانده «زندان سلیمان» را هم از آثار دوره هخامنشی میدانند، و معمولاً معتقدند که «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» در شهر پارسه توسط داریوش ساخته شد با جانشین «زندان سلیمان» در پاسارگاد که کورش ساخته بود، شود.

د - مورد استعمال

اشمیت لباً مطلب را در مورد اهمیت «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» با این سخنان ادا کرده است: «برج واقع در نقش رستم، حتی در وضع نابسامان و پیریشان کنونی، یک بنای شکوهمند عظیم است، ظاهر پر حلال و صلات معماریش، که حتی از کاخهای هخامنشی هم سرامت، آن را بعنوان یک بنای مشخص می‌کند که توسط پادشاهی ساخته شده باشد. کوشش فوق‌العاده‌ای که برای برآوردن این شاهکار معماری لازم بوده انجام شود، تنها برای ساختن یک اطاقک تاریک و منفردی بکار رفته است که بر شالوده‌ای پر و گران و سنگی بالا آورده اند. در این گذشته، این واقعیت که مدخل یکتا اطاق این بنا را با دری سنگین و دولنگه می‌پوشید یا می‌توانستند بست، مبین آن است که محتویات آن را می‌بایست از دستبرد و آلودگی نگهدار باشند».

با این مقدمه، فهمیدن اینکه چرا مورد استعمال این بنا مورد بحث بوده، آسان است.

یک - آتشگاه

ظاهراً، *تِنگِیَرْت* کمتر بخشی کسی است که سی صد سال پیش این بنا را «آتشگاه» خوانده است، و پس از وی جیمس موریه و راپرت کریپرتر در اوایل سده نوزدهم این عقیده را تقویت کرده اند. چنان می نماید که اینها پس از رفتن درون اطاقک بنا، دیده اند که قسمتهایی در آن، سوزیده گوشه جنوب غربی، از دود سیاه شده است، و پنداشته اند که در آنجا آتش مقدس روشن بوده. در حالیکه همه می دانند که این بنا بارها مأمین چوپانان و راهگزاران شده است و در نتیجه آتش آنان سیاه گشته. بعدها یوستی، چکمن، گیرشمن، و اردمان و این اواخر شمیت و شیعیان فرضیه «آتشگاه بودن» «بُنْ حَابه» (کعبه رشت) را تقویت کرده اند و استدلالی پیش کشیده اند که آهستان چنین اند:

۱- در یوش بررگ در کتیبه بیستون (ستون یکم، سطر ۶۳ و ۶۴، می فرماید «آیه دَنَه دِیسی ر کسه گنومه مع حراب کرده بود، می بار مانند پیش آبادان کردم» و چون آیه دَنَه معنی پرستشگاه میدهد و در متن بابلی همان کتبه یحیی آن «حابه حدان» نوشته اند، پس در زمان کورش و کمبوجیه «معادی» بوده است که گنومه مع ویران کرده و در یوش مثل همان را بار ساخته است، و چون «اردمان سلیمان» در پاسارگاد معنی بدوره اول هخامنشی است و ویران شده، و درست مثل آن را در عهد داریوش در نقش رستم هم ساخته اند، پس باید نتیجه گرفت که آن هر دو بنا «معد» و یا آیه دَنَه مذکور در کتیبه بیستون می باشد، و از آنجا که «معد» در ایران زمان داریوش، حر بر یوش مقدس، برای چیز دیگری نمی توانست باشد، پس بنا هم آتشگاه بوده اند.

۲- «بُنْ حَابه» (کعبه رشت) پس از برداشتن هخامنشیان بخوبی حفظ می شده است و گرداگرد آن را پاک نگه می داشته اند بطوریکه خاک و سنگ کناره آنرا پر نکرده بود و در آغاز دوره ساسانی، شاهپور یکم بر روی آن بهترین سند تاریخ ساسانی را مقرر کرد و کرتیر (موبدان موبدان ایران) هم بر آن سدی مذهبی از خود پیادگار گذرد، آنها نشان میدهند که این بنا در نظر دینی برای مردم پرستان ایران اهمیت داشته است. در سوی دیگر، روی سکه های برخی از پادشاهان فارس - که بیاکان ساسانیان بودند و ادعای حاشینی هخامنشیان را داشتند و نقش «نگهبانان آتش» بود - بانی نقش کرده اند که بقیه آتشگاه بوده، و تئش شاهی را بر فراز آن پا در درون آن نگهداری می کرده اند، و چون این بنا سکویی دوپله ای دارد، و دو تیر آن شبیه و همانند «بُنْ حَابه» (کعبه رشت) است، و چون «آتشگاه شاهی» پادشاهان فارس بوده، و بدن در استخر مرکز داشته اند، پس همان «بُنْ حَابه» (کعبه رشت) است که بر سکه ها نشان نموده شده، و بر روی سقف همی است که سه تاشد و گذارده اند و پادشاهان فارس جلوی آن ایستاده عبادت می کنند، و آن سویس درفش شهرناری ایران بر فراز شسته می باشد.

۳- هر دو بنای «بُنْ حَابه» (کعبه رشت) و «اردمان سلیمان» دارای سی پله بوده اند که معلوم می دارد، هدف راجع طاقکشان آن بوده که مرتب بازدید شود و بر وضع «آتشگاه» بودن آنها ماسک می شد.

اگر ایضا آتشگاه باشد، توقف مشکل متون باور کرد سازهایی چنان صلب و محکم و تک اطرافه را بری هدفی دیگر غیر رتدش شاهان در آنها ساخته بوده باشد، و چون وجود پلکان برای آرامگاهها - که مخصوصاً می خواسته اند دور از دسترس مردم باشد - مناسبی ندارد، نمیتوان آنها را آرامگاه دانست و باچار باید به «آتشگاه» تعبیرشان کرد

اما این استدلالات پذیرفتنی نیستند، بدلائل زیر:

۱ - هرودوتوس (کتاب یکم، بند ۱۳۱) و دیگران میگویند که ایرانیان «معبد» نداشتند و ایردانشین را در هوای آزاد پرستش میکردند از این گذشته، سخن در پوش بر هیچ روی وجود معبد و آتشگاه را ثابت نمیکند. تئذیه آنها بمعنی «جای پرستش» است و این جای پرستش لزومی ندارد که معبد باشد. هرکس اصطلاح «بیت الله» = «خانه خدا» را که برای مسجد بکار می رود، به ربانی دیگر ترجمه کند مفهوم اصلی آن گم میشود و مسلمانان به دشمنی معبد مهمت خود میدهند. هرکس در ایران کنونی با این موضوع آشناست که در خانه مایک اطای نیری را معمولاً برای عبادت و مواقع مهم محفوظ داشته، در آن «نمارخانه» میگویند که اگر ترجمه اش کنند «محل عبادت - معبد» معنی خود میدهد و اصلش از میان خود رفته بهمین ترتیب وقتی مادر ربان فارسی کنونی مجسمه خدایی را «پُتن» می خوانیم و خانه پُتن را «پُتن خانه»، عموماً از این نکته غافلیم که «پُتن»، شکل تحول یافته «بودا» می باشد و «بتخانه» بمعنی «خانه بودا»، و وقتی میگوئیم «سُخته رنوس در آتش»، مقصودمان این نیست که بگوئیم «خانه بودائی رنوس در آتش» بهمین سوال، وقتی که مرجم نامی کشته بستون واره فارسی بس آینه تئیه را - که به ربان در پوش آنها «جای پرستش» معنی می داد - به ربان خودش به «خانه خدایان» ترجمه میکرد بری این بود که در تصور او انجمن پرستش دور رن معبدی ای که پسرانش برای خدایان تجسم یافته خود ساخته بودند، منجر می شد پس لازم است سبب سخن در پوش را مدرك وجود «خانه خدایان» = خانه آتش = «آتشگاه» معبدمانند انگاریم، بلکه «اجاق خانه کسی را کندن» و «نمارخانه» کسی را ویران ساختن، شایسته کندن دارویند و و بارو و باغ و خانه و می باشد و گویا که بر ضد بررگان هخامنشی کار میکرد باچار دارویندار و خانه و زندگی ایشان را به ویرانی و بودی میکشید و اجاق خانو دگیشان را برمی کند.

در سوی دیگر، در پاسارگاد و روی آرامگاهها و مهرها می بینیم که آتشدهای حامل آتش شاهی در فضای آزاد نهاده می شدند، و از مدح تاریخی می دانیم که آتش شاهی را در آتشدایی حامل پشایش پادشاه می بردند، و هیچگاه ندیده و نه خوانده ایم که هخامنشیان نخستین، آتش شاهی خود را در اطاقی تاریک و بی روزه نگه داشته باشند که بی بازگذاشتن درش، آتش را روشن نگه میبندد شست، و چون مخاطب میاوریم که پادشاهان همواره در پیش آتشدایی نموده شده اند که آتش مقدس در آن شعبه ور است، بمشاهده پدید می آید که هرگاه که در آتشدایی و بویس مدکر شده اند، که آنچه هر به و رحمت برای آن بحرج رفته باشد که اطا فکی بسازند که در آن آتش ر فروران نگه می نویسند داشت

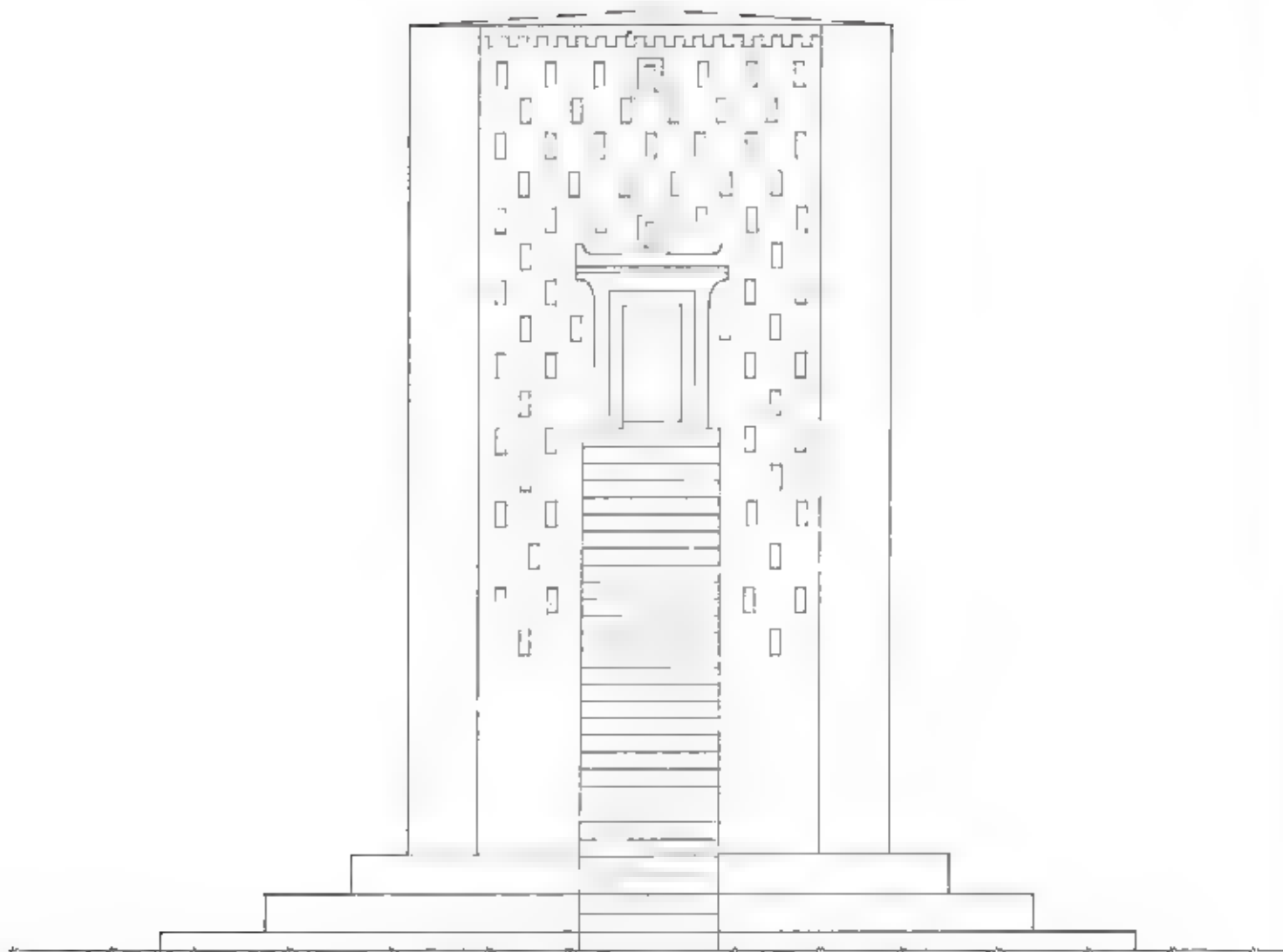
۲ - شای روی سکه های پادشاهان فارس، ارتفاعی بیش از دو متر نداشته (کمی از مرد با شگر کنار آن بلندتر است)، و سکویش دویله ای بوده، و پلکانی در پائین درگاه آن دیده نمیشود، و درش سمت به سمت بسیار بزرگتر از در «پُتن خانه» (کعبه زرتشت) است، و مالایش بی شیب بوده چنانکه می توانسته اند به شیبی آتش در



۶ - سکه یکی از شاهان محلی فارس الف: روی سکه نقش خود شاه محلی را با دیهیم و پنام نشان می‌دهد و ب پشت سکه همان فرمانروا را با کمان در برابر آتش مقدس و درفش ملی و قرّ کیانی (به نقل از گیرشمن)

مستند بر فرازش نگذارند، و فاصله‌ی میان درگاه آن سقفی بیست و پنج و سردر ندارد، و دستان‌های مسافه سریرهایش ۶ عدد بیشتر نیست.

بن حصائص مکتوب و برگ‌های «بُن‌خانه» (کعبه رختش) «معایر است» و آن دو اثر را یکی سعی نمود داشت. بعلاوه پادشاهان فارس لقب «آتش» داشتند و این لقب ترجمه کلمه است که بر سکه‌های آنان منقور است و آن را هر تسعة فرته دار خوانده و فرته (آتش) و دار (= پاینده) خوانده و «آتش پانان» ترجمه کرد، اما این قرائت و ترجمه‌اش نادرست. و اصل کلمه پارت رت که می‌باشد که اسد راس، آنلرس و دیگران خوانده‌اند و در کاغذهای حصیری الفانثین از عهد اردشیر یکم و داریوش دوم هم بهمان صورت پارت رت آمده و در اینجا معنی «فرماندار» یا «حاکم» می‌دهد سایرین توحیات، اصطلاح پارت رت که ادی ال هی (= پرتوکاری بهیا) که روی سکه‌های برخی پادشاهان فارس مذکور است «حاکم می‌باید به تابید ایزدان» معنی می‌دهد و رابطه‌ی با آتش ندارد و در نتیجه کاری با «بُن‌خانه» (کعبه رختش) نمی‌تواند داشت.



۷ - «مَن‌خانه (کعبه زرتشت)» بصورت اصلی (بازسازی از اشعیت)

۳ - پلکان بری غیرها و هر سایی دیگر هم لارم است، و سکوی شش پده‌ای آرامگاه کورش در این مورد نمونه خوبی است که اگر چه پله‌های سب دارد، ولی بهر حال با اندکی دشواری می‌شود، از آن بالا رفت، قبور بی‌پله را از روم داریوش به بعد ساخته‌اند و یک غیر دیگر هخامنشی، که احتمالاً آرامگاه کورش جوان است، در ناحیه سر مشهد فارس می‌شناسیم که در آن ر رویه روم کمربند یک متر فاصله دارد برخی آرامگاه‌های ایرانی - لیبی‌ای هم پله‌دار درست شده‌اند.

دو - آرامگاه

کسانی که دلائل هو دارن «آتشگاه» بودن این دو بنا را می‌پذیرند بیشتر بر آنند که اینها «آرامگاه» بوده‌اند چون از نظر ریخت، صلابت معماری و داشتن یک اطاق کوچک با دری بسیار سنگین، به آرامگاه کورش و

برخی از آرامگاههای لیبیه و کاریه شبیه است، و آریستوسونوس (ارهمراهان اسکندر) هنگام توصیف پاسارگاد (بهمن آریان و استرابون وی) آرامگاه برج مانند کورش در تاجاسن میبرد، که اگر آرامگاه کورش را معنوم شده بدانیم، ناچار باید برج دیگر یعنی «ریدن سلیمان» را هم در نگاهش به دیگری مثلاً کیموجیه بگاریم، و چون این یکی همانند «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) برج مبدع است، ناچاریم سای احیر را هم مستحب به یکی از همعصران کورش و داریوش بدسیم از اینها گذشته «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) در پتجاه قدمی از مگههایی است که همان قدمت آن را دارند، و بعدها هم همه را توسط رنجیری از استحکامات از بقیه قسمتهای نقش رستم جدا کرده اند و این میسرماند که در اصل همه آنها از یک نوع بوده اند و مورد استعمال مشابهی داشته اند، بعد از دیگر، همه و محمله همین «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) مدعی بزرگان - هخامنشی بوده اند.

چند دلیل دیگر برای آرامگاه بودن «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) و مثلاً «ریدن سلیمان» میتوان آورد. یکی وجود واحدهای سه تایی و هفت تایی است که در آرامگاههای هخامنشی می یابیم مثلاً اطلالهای سه تایی آرامگاهها آنها را با «سه طبقه» نمودن «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) و سه پله ای بودن سکوی آن ارتباط میدهد، و هفت در طبقه هر طبقه این بنا یادآور «هفت اراده پارسی» روی آرامگاهها و «هفت طبقه» بودن آرامگاه کورش می باشد. سوم آنکه شمیم متوجه شده است که در دوره اسکندر و یا کمی بعد از وی، دردن سه طمع دستبندی بر گنج، بقی در دیوار حافظ «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) رده اند، و بعدها هم دردانی دیگر آن را ناقص کرده اند با آنچه در روش باشد بدرسدن پس کار مناسب هر و در دارد با شکس آرامگاهها و دزدی از آنها که در زمان اسکندر باب شده بود، و گر گنج و مانی در «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) مراغ سعی رفت دردان به شکستن آن تحریک نمیشد.

سه - گنج خانه

شاید «گنج» یا، عده ای را بر آید رد که آنرا به نوعی «گنج خانه» تعبیر کنند. ابن موصوع در ۱۸۷۱ توسط جرج راولنس مطرح شده است. وی پس از رد میر بودن «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) و «ریدن سلیمان» و با توجه به گفته آریابوس (آناکسیس، کاتب ششم، سد ۲۹، پار ۴ و پس از آن) در باب گنج کورش در پاسارگاد، میگوید که شاید این دو با «گنج خانه» بوده اند و می فراید: خصوصیات معماری دقیق و محکم و صلب آنها و اندازه شان و سنگین و مستحکم بودن در معر دشان و اینکه رسیدن به اطاق گنج دشوار بوده، همه با سرل فرضیه «گنج خانه» بودن آن بهسانی تعبیر می شود. نظر و ویسن چندان هوادری نیافت، ما چندی پیش استاد هینگ هم این فرضیه را با دلائلی تازه کرد. وی توجه داد که:

بر روی دیوارهای «بُنْ حانه» (کعبه زرتشت) سنگ نیشته بزرگی از شاهپور یکم منقور است که در آن شرح دلاوریهای خود و پهلوری شاهنشاهی را میدهد و از کسانی یاد میکند که به سیایش و پدرش و خودش خدمت کردند، و برای عده ای از آنها «آتش» مقدس شایده بودند و اعمال فدیه و بذر بحام داده در پایین بس کتیبه، نیشته است و کرتیر، موبدان موبد رمان شاهپور و بهرم اول و بهرم دوم، که در سطر دوم و سوم آن آمده است:

«و این آشتهای چندگانه و انجام فراموشی که در سنگنوشته [یعنی سنگنگهداری مشوره و اسناد دینی بکار میرفته که در میانشان به تنها فرمهای گوناگون — که کریتر آنچنان به ذکر شدن شوق دارد — وجود داشته، بلکه احتمالاً شامل نسخه اصلی اوستا هم میشده است. بعاست یادآور شویم که «کوه نقش» (واژه بُن‌خانه باچار بر بنائی که سنگنوشته را بر آن کنده اند، یعنی بنای مشهور به «کعبه زرتشت» طلاق شده است. می‌توان گمان برد که «بُن‌خانه» برای نگهداری مشوره‌ها و اسناد دینی بکار میرفته که در میانشان به تنها فرمهای گوناگون — که کریتر آنچنان به ذکر شدن شوق دارد — وجود داشته، بلکه احتمالاً شامل نسخه اصلی اوستا هم میشده است. بعاست یادآور شویم که «کوه نقش رستم» در پاریس «کوه پیشت» یعنی کوه پیشته‌ها [ی مقدس] نام داشت زیرا در آنجا دست را نگه می‌داشتند (فارس نامه ابن بلخی، ص ۴۹ و بعد) و معنای اصطلاح پهلوی «دژ پیشت» (دژ پیشته‌ها [ی مقدس]) در مورد همین «کعبه زرتشت» بکار میرفته است، جمله بالا چنانکه باید در کتیبه دیگر کریتر در نقش رستم که روی «کعبه» است، مذکور افتاده (سطر ۶ و ۷)، ولی همانگونه که انتظار باید داشت، در کتیبه مشابه وی بر صخره دور دست مر مشهد نیامده است.»

در اینکه «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» در زمان ساسانیان اهمیت دولتی و ملی و دینی بسیار داشته است، حای انکار نیست چون وجود سنگ‌نشته‌های مقبور بر آن را حرماً قبول پس صل تعبیر نمیتوان کرد. حتی بسیار محتمل می‌نماید که مقصود از «دژ پیشت» [در فارس نامه در پیشت] واقعاً همین بنا بوده است زیرا اشمیس ثابت کرده که گرد محوطه مقدس نقش رستم باروئی از کنار آرمگاه خشیارشا تا گوشه خارجی نقش اردشیر یکم کشیده بودند که از قرائن معماریش آن را باید دژی ساسانی دانست که «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» را هم محفوظ می‌داشته است. از این گذشته، اشمیس متوجه شده که در تمام دوره سلوکی و اشکانی و ساسانی، کنار «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» را میر و پی‌لایش نگه می‌داشته‌اند و باچار چیر بسیار گرابهائی در آن بوده است که آن را بد سان «دست بخوردنی» می‌شمردند، و چه چیری از حمید از و ساء معهد می‌توان پذیرفت که ساسانیان نام و مورد استعمال صلی این بنا را فراموش کرده بودند و فقط چون آن را به پادشاهان ایرانی پیشین — که ادعای خاوشیمی‌شان را داشتند — نسبت می‌دادند، به عنوان «گهواره بیاکان» و «خانه بنیادی پدران» خویش نگاهش داشته، مقدسش می‌شمردند همچنانکه «پارته» (تحت حمید) را هم محرم می‌شمردند (و در آنجا سایک و اردشیر و برادرش شاهپور را بر دیوار حرم خشیارشا مقبور کرده‌اند) ولی حتی اسم تَجَر را که بر دیوار آن کاخ مقبور است نمی‌دانستند (این کلمه هنوز بصورت تَرَز و طَرَز در فارسی مانده است) و نام «پارسه (تحت حمید)» را هم فراموش کرده بودند، و وقتی که در زمان شاهپور دوم، شاهزاده‌ای ساسانی به پسر آمد، در آنجا بر می‌بهاد و کتیبه‌ای فرمود بر دیوار آن بکشد و حتی برای روان سازندگان آن دعا کرد، ولی تحت حمید را «حمد ستون» خواند به نام اصلیش، که آن را یعنی دست «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» ممکن است به وفاء «دژ

پشت ساسانی باشد، اما قدمت این مورد استعمال را با ساسانی نمی توان بالاتر از عهد ساسانی برد، چه ظاهراً اوستای مدون در آن زمان وجود نداشت و سرودهای مقدس را با کمال دقت سینه به سینه نقل میکردند، و اگر در دوره اشکانی این سرودها را جمع آورده باشند، چون اشکانیان در فارس نبودند چندانى نداشتند، مطلقاً مجموعه مدون مقدس را در دل استخر پارسى نمی نهادند.

پس اگر اسناد دینی در این بنا گذارده بوده باشند، کار نخستین ساسانیان بوده است. با این قرین، چاره ای نیست جز اینکه «بُن خانه (کعبه زرتشت)» را یک آرامگاه هخامنشی بدانیم که در دوره ساسانی از آن بعنوان مکانی هماسد «گنج خانه اسناد دینی» استفاده کرده اند. اما چون آرامگاه کورش و داریوش معلوم است، باید دنبال کسی بگردیم که در زمان آن دو پسر ریسته باشد (چون تاریخ «بُن خانه (کعبه زرتشت)» به عهد داریوش می افتد)، و به اندازه ای هم مهم بوده باشد که چنین بنای باشکوهی برای وی ساخته باشد.

از سخن آرسنوبولوس (بقل آریان، روى) در مورد آرامگاه بُرج مانند کورش در پاسارگاد، احتمال می توان داد که برج معروف به «ریدن سیمان» آرامگاه کمبوجیه، گشاسنده مصر، می بوده است و سوی دیگر قرائنی داریم که میرساند پدر و مادر داریوش به همراه وی در دل گوه مدفونند، پس سبب یک سفر از هخامنشیان برآمده چنین آرامگاهی می ماند. و آن شاهزاده پردیا پسر کوچک کورش است که کمبوجیه پنهانی او را کشت و گنومانه مع به نام وی تاج و تخت هخامنشی را ربود، اما داریوش، بعنوان «کین ور» پردیا گنومانه و پارسش را برتداخت و پادشاهی را به دودمان هخامنشی باز گردانید.

باید فراموش کنیم که یک حواهر پردیه به نام هتوتسا (در سوندی آسنا) شاهانوی داریوش و مادر حشیرشا بود، و یک حواهر دیگرش زرتستونه زن سوگی داریوش بشمار میرفت، و تسها فرزند پردیه، شاهدخت پرمیس، همسر داریوش بود، و فرزندى به نام آریه پردیه داشت که رسیده ران حشیرشا بود — درست است که پردیه پنهانی کشته شده بود، اما می توانستند به یادش آرامگاهی بسازند (یونانیان هم به یاد فهرمانانی که در جایهای دور مرده بودند، در رادگاهشان و با در جایهایی دیگر قبر می ساختند) و یا بارمانده ش را به پاسه آورده، در «بُن خانه (کعبه زرتشت)» بخاک سپارند.

باین استنتاج ما اینستکه «بُن خانه (کعبه زرتشت)» احتمالاً آرامگاه پردیه بوده است و بفرمان داریوش بزرگ در حدود ۵۱۵ ق م ساخته شده، و بعدها ساسانیان آن را بصورت «گنج خانه ساسان» در آورده اند و در حمله عربها ناقص و شکسته شده است.

سومین اثر (= جایگاه ۱۷)

آرامگاه داریوش بزرگ

کارهای داریوش بزرگ

آرامگاه در سنگ کنده شده داریوش بزرگ از مهمترین و والا مقامترین یادگارهای تاریخی ایران است. داریوش از خاندان هخامنشی و از تیره پاسارگاردی و از قوم پارسی و از نژاد آریائی بود. پسران وی از دیرباز بر پارس پادشاهی داشتند و پسر عموی پدرش، کوروش بزرگ و پسر او کمبوجه، بهترین شاهنشاهی تاریخ را بوجود آوردند که در رود دایوب در رویا مادری آن در آسیای مرکزی و راسپایوس هند و رود سند تا حشه و لیبی گسترش داشت. در ۵۲۲ ق. م، وقتی کمبوجه در مصر بود، مثنی گئوماته نام ماگروهی همدست شد و شاهی را از خاندان هخامنشی ربود. بیاینگاههای سررگان را ویران کرد خدمت نظام را برانداخت و نزدیک بود قوم ایرانی را به بردگی و شیب رهبری کند که شاهزاده داریوش برخاست و با شش آزاده پارسی گئوماته و یارانش را از میان برد. وی آنگاه ایالات یاغی را سرکوبی کرد، شیوه مالیات بدی دهیق و عادلانه ای بیدریخت، سپاه منظم و توانایی درست کرد، قوانین و سنتهای مردمان برپادست را گرامی داشت و فرمود جمع آوردند، گمردگان مین و شایسته به ایالات فرستاد تا حرای موبین و بطارت و تصمیم کنند، کشاورزی را رواج داد، راهها و تنگه ها و بن ها ساخت، کاهها و گوشکهای بلند و باشکوه برآورد، بازرگانی را تسهیل و تشویق کرد و در ایران نخستین سکه زر و سیم را آورد، نرید (پسند) درست کرد و ادبیات و تاریخ بوسی را ارج نهاد (خود وی نخستین مورخ ایران شمار میرود) و دستگاه قضایی خط ممحی فارس باستان را فرمود حترع کردند و در ساد و فرمانهای دوشی بکار گرفتند، و کارهای درخشان دیگر برپادست وی رفت که مجال شرحشان اینجا نیست. اهمیت داریوش در هر سازماندهی درست و در اندیشه بلند و حلاقتش و طبع ظریف ولی مردانه اش، که باعث شد شاهنشاهی هخامنشی نجات یابد و نیرو گیرد و به اوج رسد، کارهای شگرف داریوش و تفکار متبشش بر چندین شاهزاده سیر و دوراندیشانه ای استوار بود که با وجود جانشینانی ناکار دیده و خودکامه، سازمانهایش تا دوپست سال پای برجا ماند و آنگاه هم که فرو افتاد، در سازمانهای بعدی خودی و بیگانه تأثیر فراوان کرد.

آماده کردن آرامگاه

بن شاهنشاه دلاور و خردمند و وفادار و ۳۶ سال فرمانروایی کرده و در شصت و چهار سالگی در نوامبر ۴۸۹ ق. م. رخت از جهان بریست و کالدش را به آرامگاهی سنگی که در «کوه سفش رستم» برایش کنده شده بود، آوردند، و در یکی از نه قبری که درون آرامگاه تعبیه شده، بدست ایدیت سپردند. این آرامگاه را به دستور خود او آماده کرده بودند کتیریا، مورخ یونانی که مدتی چهارده سال پرشک در ساری اردشیر دوم (۲۵۸ - ۴۰۴ ق. م.) بود، در این باره می‌نویسد:

«داریوش فرمان داد تا در «کوه دو تیغ» (= سه گنبدان = نقش رستم کنونی) آرامگاهی درآوردند. این کار چنانکه خواست وی بود انجام شد. آنگاه پسرانش گفت که ستر دیدن آرامگاه را دارد، و نزدیکترین کسان (به یونانی οἱ δὲ γυνεῖς) وادارش کردند از اسباب این آرزو چشم پوشند و پیمان کردند که خودشان به جای وی رفته، آن را بازدید کنند. آنان را مقامی که بر فراز صخره سنگی جای گرفته بودند با ریسعان به بالا کشیدند. اما مارانی چند بر بالای صخره خزیدن گرفتند و مقام با دیدنشان چنان ترسیدند که پدها را رها کرده گریختند، و آن بخت برگشتگان، نگونسار بر زمین افتادند و جان باختند. داریوش به سوک و اندوهی گران فرو رفت و بفرمود تا مقام تبهکار را به دژ حیم سپردند.»

گروهی از محققان، اصطلاح οἱ δὲ γυνεῖς را نه «نزدیکترین کسان» بلکه «پدر و مادر» ترجمه کرده‌اند، و گفته‌اند که پدر و مادر داریوش، که ویشناسیه و رودگونه نام داشتند، در بازدید از آرامگاه وی کشته شده‌اند. چون آرامگاه داریوش دارای نه (۹) قبر است که هر سه قبری در درون اطاعتی کنده‌اند، شاید بتوان گفت که در کنار تنها یک قبر برای شخص داریوش آماده شده بوده است ولی با عرو هتادن و مردن دوتس ز نزدیکترین کسان داریوش (پدر و مادرش؟) وی دستور داده که دو قبر دیگر هم کنار قبر اولی درآورد، و بعدها با رجهان رفی فرزدانی، و یا بخاطر پیش‌بینی مرگ آنها، دستور داده شش قبر دیگر هم بدان اضافه کند این مساج را شکل و موقعیت سه قبر ولی که کاملاً مستطیلی بود و در سه روبروی در آرامگاه کنده شده بود - تأیید می‌کند، چون قبور دیگر شکل محول یافته‌تری (تقریباً دورسقه‌ای) دارند و دورتر از در آرامگاه (یعنی در سمت چپ، واقعند و معلوم است که بعد از سه قبر نخستین تراشیده شده‌اند، اما از سه قبر اولی که در اطاعت روبروی در آرامگاه درآورده‌اند، دو تای نخستین دارای سربوش صاف و مستطیلی هستند در حالیکه سومی سربوش مخدب دارد و ظریفتر می‌نماید. از این جهت ما با اشمیت هم عقیده‌ایم که داخلی‌ترین قبر ط فک روبروی در آرامگاه، قبر داریوش برترگ بوده است. شش قبر دیگر آرامگاه بر لایه مدفن نزدیکترین خویشان داریوش بوده است، و ما در این باب باز هم سخن خواهیم راند.

علت کندن این گونه آرامگاههای سنگی

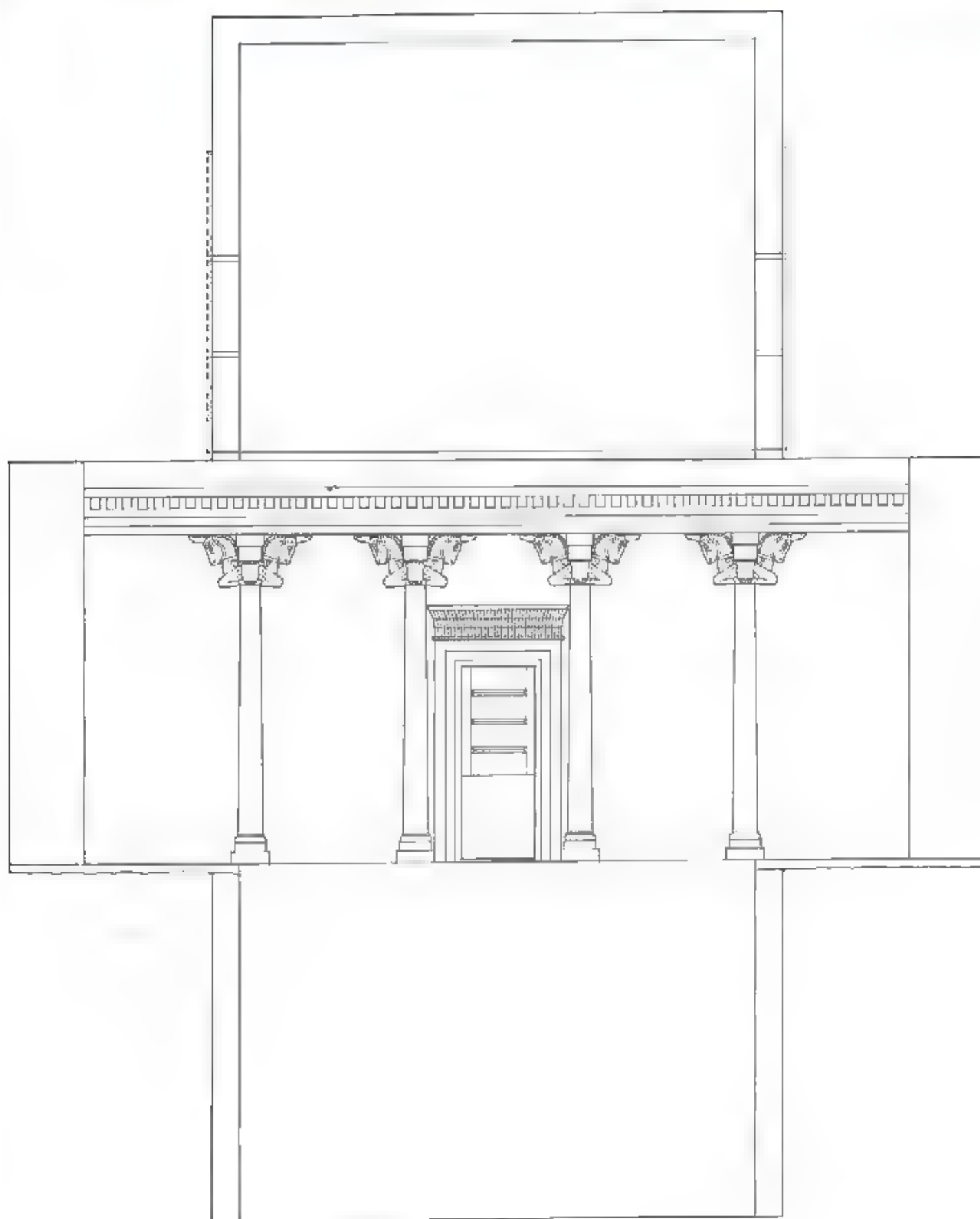
در دین ایرانیان باستانی، آب و آتش و خاک، سه افریده مقدس اهورامزدا بوده و مقام بلندی داشته‌اند.

از این جهت آن را به پیدی آلودن و معی داشته بد وقتی که جان از تن بدر میرود، کاسد سرد شده و اهریعی بر آن نفوذ یافته، پیدش میکند. باین، نمی توانسته اند مرده را بسوزانند، یا در آب افکنند، و یا در خاک پنهان سازند. پس با چار راههای دیگری یافته بودند. یکی «خورشید نگرفتن» یا (دخمه نشینی) بوده کالبد را بر بلندی و یا در حای پرب و دور افتاده (پس مکانها بعداً به دحمه شهرت یافت) می گذاردند با حیوانات و پرندگان گوشته و برودی گوشش را پاک کنند (یعنی همان کاری که مار و مور و کرمها در مدت رمادی یا مرده میخاک سپرده می کنند)، سپس استخوانها را می گذاردند قصاب بخورد و پاک شود، و نگاه جمعشان کسرده، در استخواندار (= استودان، ستودان) می گذاردند پس ستودانها در گوشه و کنار تحت حمشید (مثلاً در دمنه کوه در شمال شرقی صفه) فراوان یافت میشود.

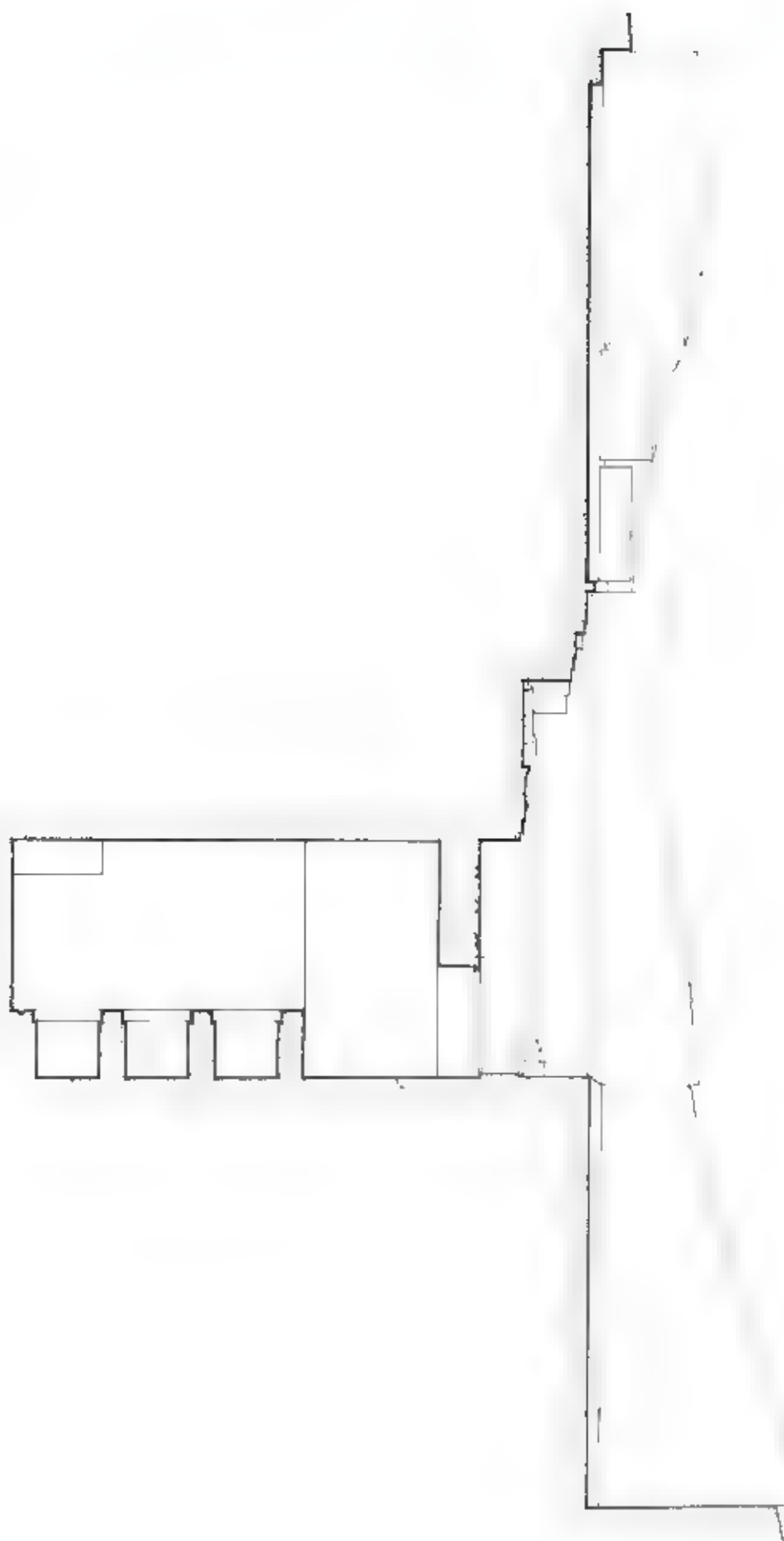
اما راه دیگر این بود که کالبد را شکافته، قسمتهای نرم را بیرون آوردند، و با موم و یا انگبین و مشک ببالند و با اصطلاح «مومیایی» کنند، و در درون صندوقهایی از سنگ بگدرسد (که نه آب، نه آتش و نه خاک را با آنها سروکاری باشد)، و رویشان را محکم بگیرند. اول این «صندوقهای سنگی» را مثل یک خانه، سر پیا «می ساختند»، مثل آرامگاه کورش در پاسارگاد، اما بعد داریوش و خشایارشا را مگاههای در سنگ کنده شده تهیه دیدند، و همه اینها را به یک وضع ساختند که مبین اعتقادات دسی آن بود. پس رسم در دوره هخامنشی کمابیش و به صورتهای مختلف روح داشت و تارمن لویه (سده دهم میلادی) ادامه یافت چنانکه قبور پادشاهان آریویه در کوههای اطراف ری نزدیک تهران، هم از رموز آرامگاههای در سنگ در آورده شده بوده است.

توصیف کلی آرامگاه الف - کلیات

آرامگاه داریوش بشکل صلیبی با چهار شاخه مساوی در دل صخره ای که ۶۰ متر ارتفاع دارد کنده شده است، ولی چون صلیب هیچگونه نقشی در علائم و مظاهر دوره هخامنشی ندارد، به یقین میتوانیم گفت که شکل آرامگاه دارای هیچ معنی رمزی خاصی نیست شیوه تر شدن جهت آرامگاه بدین ترتیب بوده است که از بالای صخره دو به پایین سنگهای برجسته را تا اندازه ای هموار کرده اند، و سپس از خطی ۲۶ متر پائین بر رفته صخره، سینه کوه را در جهته ای به وسعت ۹۰ ۱۰ متر تراشیده و ۸/۵۰ متر پائین رفته اند تا شاخه بالایی صلب تمام شده، آنگاه وسعت جهه را دو برابر کرده، دو شاخه میانی را در ارتفاع ۷۶۳ متر کنده بد و سپس به سر شدن شاخه پائینی پرداخته اند و ۶/۸۰ متر دیگر پائین رفته اند، ولی پیش از اینکه شاخه پائینی تمام شود، کار سرانیدن نکلی متوقف گردیده است و به همس دلس هور دند به دینی سرانیده و نیمه تمام در پاس جهه دیده میشود بدین ترتیب ارتفاع کل جهه آرامگاه ۲۲۹۳ متر می باشد شاخه بالایی آرامگاه یک تپین دیسی و یا شاهی را نمایش میدهد شاهنشاهی هخامنشی در جامه پارسی و با کمان (اسلحه ملی ایرانیان) بر روی سکویی سه پله ای ایستاده، آتش شاهی خویش را که بر آتشدانی سه پله ای رو بروی او میسوزد، نیایش می کنند، بر قبر و ستر



۸ - آرامگاه داریوش بزرگ: نمای کلی (طرح از اشعیت)



۹ - آرامگاه داریوش بزرگ: مقطع عمودی (به نقل از اشعیت)

شاهشاه، انسان بالنداری که مظهر «فرکیایی» است، حقیقه فرما بر وی را برای درپوش می‌ورد و آن گوشه راست صفحه، هلالی با گوی سار و رنگ سر برآورده است. سکوهای زیر پای پادشاه و زیر تشن، خود بر روی تاجی بزرگ — که ورنگ شاهشاهی است — جای دارند، و سی سی از سر دگی قدیم شاهشاهی هخامنشی بر ورنگ را بر سر دست گرفته، به سوی حبه آمدی درپوش می‌سازد در دو سوی داریوش باران و بردنکال وی آمده بد بر دو شاخه مدی، مدی کاهی با یک در نقش است که به یقین مظهری و خانه ابدی و آن جهانی شاهنشاه هخامنشی می‌باشد، و در اندازه و معماری بارش به ست کاج اختصاص دارد (مشهور به پنجر) در تحت جمشید. در یکی از کاج به دهری بار میشود که مواری با حبه دو شاخه مدی صلیب، بدرون کوه پیش می‌رود و سه اطافک دارد که هر کدام دارای سه قبر هندوی مانند می‌باشند. این بقع برای داریوش و «بردیگترین کسان» وی آماده شده بوده است. حبه شاخه پادشاهی صلیب بی نقش است و ددانه‌های رمحت پایینی آن نشان میدهد که کار تراشدش ناتمام گذاشته شده است.

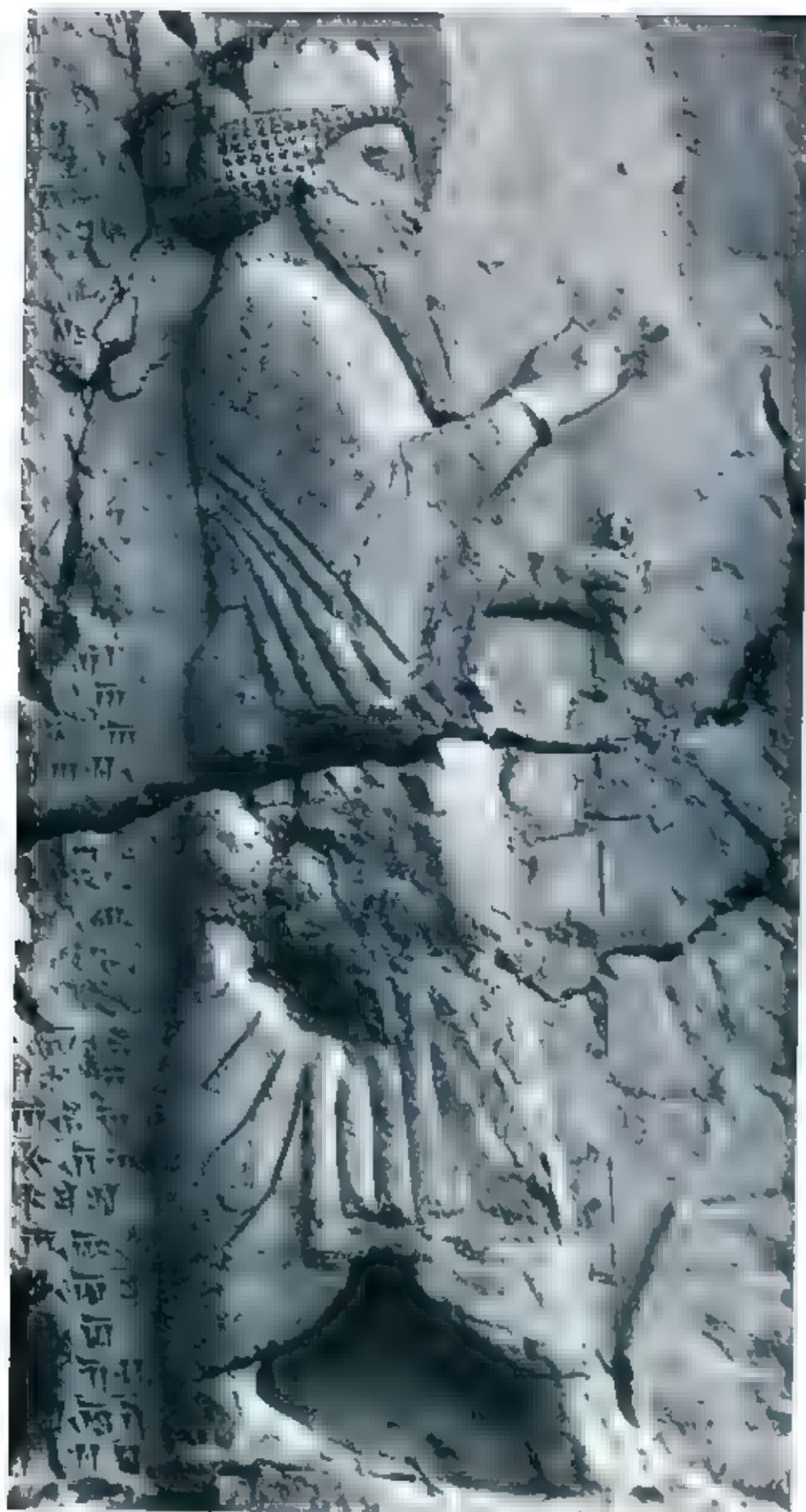
ب — نقوش شاخه بالایی

۱ — پیکر داریوش

چشمگیرترین قسمت نقش حبه بالایی آرامگاه، پیکر تراشیده داریوش بزرگ است که ۲/۷۰ متر بلندی دارد و در سمت چپ مجلس، بحالت نیم‌روح و روبه راست، بر روی سکوئی سه پله ای ایستاده است. وی تاجی کنگره دار بر سر نهاده است و ردایی بلند و گشاد تنی و بر چپ و شکرش کرده که در اصل مارنگهای درخشان تزیین شده بوده است. گشش سازه و بیم ته و دامنش را کمر بندی استوار میدارند؛ ریشش را بلند و حلله حلله ساحه و مویش را پیچ در پیچ در پشت سر نهاده و آراسته است، و حقیقه ای در گوش (راست) آویخته و دستبدهایی، معش بر میج دارد. وی با دست چپ یک سر کمانی پارسی را گرفته است و با دست راست به گونه ای حمل میکند که سر دیگرش بر پشت پای چپش جای دارد. دست راست شاهشاه به پیشگرا نه جلو آمده و با کف و انگشتان باز بسوی آتش شاهی و فرشاهی دراز گشته است. کمان اسلحه ملی ایران بوده و شاهشاه هخامنشی بعنوان مدافع ایرانیان به کمان‌وری خود می‌بالیده است. در زمرة چیرهای گرابهایی که در آرامگاه کوروش بزرگ گد رده بودند، کمان سکنی او بود؛ روی سنگ برشی بیستون و بر حسین سکه هخامنشی بر داریوش کمان بدست نقش شده است و در کتیبه خودش بر روی همین آرامگاه نیز، به هنر کمانگیری خود می‌نارد.

۲ — آتشدان

روبروی پادشاه، «آتش شاهی» وی بر فراز آتشدانی فروزان است. هر یک از پادشاهان هخامنشی (و به‌سخت از آنان، پادشاهان بعدی ایران کهن) «آتش شاهی» داشتند که بر فراز آتشدانی (در سم، در جنگ و در



۱۰ - پیکره داریوش بزرگ بر آرامگاه وی (به نقل از و. هینتز)

مواقع مهم در پیشاپیش آنها برده میشد. بن «تش شاهی» یعنی هنگام تاجگذاری یک شاهنشاه هخامنشی افرخته می‌شد و تنها در موقع مرگش خاموش می‌گشت و این نشانه خاموش شدن چراغ عمر وی بود. و پس از بر تخت نشستن شاه نو، تش ویژه وی می‌افروختند. بن «تش شاهی» ست که در میان پادشاهان پارس معمول میراث هخامنشیان نگهداری می‌شده است و بر روی سکه‌هایشان نقش می‌گشته، و همین آتش شاهی است که بعدها ساسانیان رنده کردند و هر کدام به‌ساش آن بیشتر کوشیدند آتشدان شاهی ساقه‌ای تقریباً مکعب مسطیلی دارد که در آن طاقچه‌ای کنده‌اند و در برش سکوئی با سه پایه مکعبی یکی کوچکتر از دیگری — نهاده‌اند، و رویش بر همان سکوئی سه‌پایه‌ای ولی بصورت وارونه نهاده‌اند. این آتشدان با نمادهای جرمی در همه نقوش حبه آرامگاههای هخامنشی تکرار شده است و روی مهرهای آندوره نیز دیده میشود.

۳ — «فرکیانی»

بالای صحنه، نیم‌تنه شاهنشاه را — با همان محاسن و جامه — نموده‌اند که حالت نیم‌مرح (آمارو به‌سمت چپ، مقابل نقش شاهنشاه که بر پای ایستاده) دارد و ردو حلقه متحد لمرکز بیرون آمده است و دست راست را به‌نشانه برکت، کمی بالا آورده و با کف و انگشتان مار به‌خلو دراز کرده است و با دست دیگر حلقه پادشاهی را گرفته است. به آن دو حلقه متحد لمرکز، تنه عقابی با دو بال بزرگ گشاده که شاهپرها و پرهای موازی دارد، و با دم بزرگ و پاهای آویزان، وصل است که با نیم‌تنه شاهنشاه مجموعاً یک «انسان بالدار» تشکیل می‌دهد. حلقه بالدار اصلاً از مصر آمده، و بسیاری از مثل آسای غریبی آن را پذیرفته‌اند. در مصر این علامت، نشانه هوروس — خدای آفتاب — بوده است سابر تاره‌ترین سررسمها، اس علامت در هر آشوری، مظهر «قدرت شاهی» و «شخص شاه» شمار میرفته است و اسکه مسکوبه سمودار «آشور» خدای جنگ و پشتیبان مملکت آشور بوده، عقیده است — بسیار رایج فامینی بر حدس و فرضیات، و دلیل آن — ری سدر، بر عکس، چون انسان ننداری که گاهی بصورت یک کمد در وسط حلقه بالا آمده است، بر فرار سر پادشاه در حالت جنگ یا شکار یا حرکت و یا بر م و غیره در پرواز است، حالت و شکل و حاشیه خود پادشاه آشور را در بر دارد، میتوان همین کرد که آن «مظهر شاهی» شاه آشوری بوده است غریبان و صد سال پیش عادت کرده‌اند که انسان بالدار و یا حلقه بالدار نموده شده در هر هخامنشی ر «مظهر هورمردا» بخواهند، و پارسیان مزدایرست در برابر این فرضیه ناباب، به فرضیه‌ای دیگر توسل جسته، آن را «فر وهر» خوانده‌اند، لیکن هر دو فرضیه اساسی ندارد. هر دو بوسی و دیگر نویسندگان کهس به‌ما می‌گویند که ایرانیان غار دوره هخامنشی نقوش و مجسمه خدایانشان را می‌ساختند، و یونانیان را مسخره می‌کردند که حدایال خود را «می‌سازند». و سوی دیگر، هر جا که اهورمردا در هر ایرانی نموده شده (مثلاً بر روی سنگ تراشیهای سرود داغ، در نقش رستم و نقش رجب و غیره)، وی همواره بصورت یک پیشوای دین مزدایی است یعنی شاخه‌های مقدس بر رستم به‌دست دارد ولی اینجاست از شایعه بر رستم حبری نیست علاوه، حلقه بالدار معمولاً به‌مراه نقش جابوران و یا افراد عادی آمده است در حالیکه «انسان بالدار» معمولاً با شخص شاه رابطه دارد، و گاهی اوقات دو سر بار هخامنشی را می‌بینیم که خودشان زیر سایه «حلقه بالدار» جای دارند، اما یک «انسان بالدار» را در میان گرفته، پاساسی می‌کنند، بدین

جهاب، این دو علامت نمی تواند مظهر هورمرد باشد. ما دلایل آن را که می گویند اینها «فر و فر» — یک نوع همزد و اصلاً روان در گذشتگان — پادشاهان را می رسانند، نیز پایه ای ندارد. اولاً خود کلمه فروهر مؤنث است و اگر می بایستی فروهری را نشان دهد لابد بصورت ماده می بایست باشد. علاوه، اگر قر را است فروهر کمی و چیری «همزد» و هم ماده او باشد، بایستی فروهر سربار را بصورت سرباز، فروهر شیر و گاو را بصورت شیر و گاو و فروهر درخت را درخت بنمایند، در حالیکه هیچگاه چنین نیست، و همواره حلقه پالدار و یا اسان مایه با نقوش گوناگون می آید و اینها نیز فروهر همه موجودات نمی تواند بود. پس حلقه و اسان پالدار مظهر نیروی دیگری بوده است. در ایران باستان، به نیروی پردی به نام «فر» و ستایی «خورنه» اعتقاد داشتند که اصلاً «چیر بیک» و «خوسته خوب» (دلپذیر) معنی می دهد. سب و بندریح مفهوم «بخت بیک خداداده» و «تائید الهی» گرفته است. ساکنان ماد و نوع «فر» می شناخته اند: یکی «فرکیانی» (= فر شاهی)، که ویژه شاهان راست کرد و و سیک پسند و و بزاده ایرانی بوده است و در اوستا نارها سوده شده و دیگری «فر ایرانی» که ویژه ایرانیان بطور گمنی بوده است. در دوره هخامنشی، «فرکیانی» همواره با «پال» رابطه داشته و بصورت شاهی پالدار تصور می شده است، و نشان شهر یاری هخامنشیان عقاب رزین گشاده بالی بوده است که بر درفش شاهنشاهی ایران دوخته بودند، و همین درفش عقاب است که شاهان پارسی معوان وارتان هخامنشیها علامت شاهی خود ساخته و بر روی سکه هایشان نقش کرده اند. در اوستا نیز «فرکیانی» بصورت مرغی از خانواده شاهین توصیف گشته است و در شاهنامه فردوسی شکل «نار» مجسم شده، با آمدن اسکندر به ایران، «نی کی» فرشته بیکبختی افراد و شهرها در آیین یونانی، با «فر» یکسان دانسته شد (همچنانکه رثوس را با هورمرد و آپولو را با مینر، یکسان شمردند)، و بر روی یک سکه اسکندر، وی را می بینیم که کلاه شاهان ایرانی (تیسرای امیرانشه) بر سر دارد و یک «نی کی» — که درست جای اسان پالدار هخامنشی شسته است — بر فراز سرش پرواز می کند و حلقه شاهی را برایش می آورد. بر روی سکه های شکریان نیز «فرکیانی» را می بینیم که بصورت «نی کی» نمودار گشته است و در سنگ ترشیه های ساسانی نیز همین فرشته بیکبختی سب که حلقه شاهی را برای ساسانیان می آورد. با این قرائن، شکی نمی ماند که «اسان پالدار» نقوش هخامنشی همسایه «نی کی» دوره های بعد، «فرکیانی» است، و برای همس است که همواره با پادشاهان سرو کار دارد و وقتی که دو سربار آن را، نگهبانی می کنند، در حقیقت «شاهی» ایرانی و پاسداری می کنند. زسوی دیگر، چون «حلقه پالدار» معمولاً با ایرانیان و یا اموال ایرانیان رابطه دارد، می توان پذیرفت که آن، «فر ایرانی» را نشان می دهد و نه چیر دیگری را. بنابراین، ما در این کتاب، همه جا انسان پالدار را «فرکیانی» می خوانیم و حلقه پالدار را «فر ایرانی».

۴ — ماه

در گوشه بالایی سمت راست صفحه و هم سطح با «فرکیانی» داریوش، ماهی را سوده اند که هلانی درشت و آویخته دارد و درون شکم و بالای آن قرصی نازک پوشانیده است. این علامت، همانند ماه در هر آشور است که علامت سین، خدای ماه، می بوده، و هلال آن ثابت میکند که برخلاف عقیده عامه، علامت خورشید نمی باشد. علاوه این هلال روبه پایین و قرص دار در آسمان ایران نمودار شیهای بیستم تا بیست و دوم ماه

می باشد، و ممکن است بهرمز، زوال عمر داریوش را بنمایاند. اما برآبر بودن آن با «فرکیانی» مبین اهمیت خاص آن است. چس می نماید که ایرانیان باستان گاهی ماه را علامت نیروی کشور خود، و به عبارت دیگر «فر» ایرانی، می داشته اند، و این موضوع از دستاوی که هرودوتس آورده است، بحوبی برمی آید. نگفته وی هنگام لشکرکشی خشایارشا به یونان یک خورشیدگیری روی د که مایه ترس او و بشکریاش شد. مسویدن ایس روی داد را چس تعبیر کرده که روزگار یونانیان تباہ خواهد شد، چونکه خورشید علامت شهرهای آنان است در حالیکه ماه علامت ایرانیان می باشد و برای ایس پیروری می آورد (کتاب هفتم بند ۳۷). ندین فرار، شاید بسواں گمت که ماه را در اینجا رویه روان نموده اند تا به اشاره به همانند که با هرماندن چسراع عمر داریوش، «بحس» ایران بر روی چند روی می پوشاند و با جلوس شاه نو (خشایارشا)، بار طلوع می کند. بهر حال ماه با پادشاهان بران رابطه ویژه ای داشته و در دوره ساسانی، شاهنشاه خود را گاهی «برادر ماه و خورشید» می خوانده است.

۵ — سنگ نوشته الف

در سمت چپ مجلس، پشت سر داریوش، دو سنگنشته میخی کنده اند.

آنکه درست پشت سر پادشاه است، به زبان و خط فارسی باستان می باشد و ۶۰ سطر دارد و آنکه در کنار صحنه است کوتاه تر شده و بهرمان و خط عیلامی می باشد؛ اما مضمون هر دو متن گمابیش یکسان است و هر دو مشهورند به «سنگ نوشته داریوش در نقش رستم، پشاش الف (= DNa) همچنانکه خواهیم دید، حروف این سنگ نوشته ها به رنگ آبی مرص شده بود، و پیداست که بر رسته سفید خاکسری نام سنگ کوه جلوه خاصی می داشته است. داریوش در این سنگ نوشته ها بحسب اهورامزدا ر نیایش میکند که آفریدگر موجودات است و به اراده و سب که شهریاری بدست داریوش اضافه، سپس خود و نبار خویش را می شناساند، و قبیلی را که فرمانبردارش بودند؛ و شاره می کند که وی از آن جهت پادشاه شده که همه کارها را بسایند و با توکل به خدای بررگ اهورامزدا انجام داده است، و ربهار می دهد. مباد کسی که فرمان اهورامزدا و راه درستی را رها کند و راه دروغ و کزی در پیش گیرد. اس کتبه را همواره بعنوان شرحی بر تصویر معوش بر حقه آرامگاه — معنی شاه بزرگ و اورنگ برانش — نگاشته اند، و در آن این اشاره آمده است:

«اینک اگر تو بیاندیشی که، «چندند کشورهایی که داریوش شده دارد؟» پیکرهدیی که اورنگ (شاهی) را می برند، بشگر».

با این سخن می خواسته اند که نقش مزبور نه تنها در مورد شماره پیکرها، بلکه در باب تعایز نژادی یک یک آنان بر مستند باشد. ترجمه کامل متن فارسی باستان این سنگ نوشته پایین خواهد آمد.

۶ — اورنگ بران

اورنگ شاهی (به فارسی باستان گاث)، در شاهنامه فردوسی گاه، تحت بشار بررگ و شکوهمندی بوده است که صفحه ی مستطیلی داشته، و پایه هاش بصورت ساق و میج و کف شیر می بوده که سر گویهای

خراطی شده و مصاعف سو رمی باشد و سر پایه‌ها بشکل بیمه شیری عرآن و شاحدار بوده است؛ لبه‌های تخت بر مده و سر و مری به نقوش گلرگهای عمودی و موازی بوده است، و کلاف تخت نقش حلقه‌های مصاعف و رشته‌های پیچ در پیچ داشته، دو رده از «اورنگ بران» تخت شاهی را بر سر دستها گرفته‌اند. همه اسان مسلح‌اند، و همه آن با دقتی که میتوان گفت علمی است، از یکدیگر متمایز شده‌اند و به‌لاوه با پهلوی نبشته‌هایی مانند «است پارسی»، «ایست مادی» و غیره... معرفی گشته‌اند. سر همه از سمرج سحاب است. وی مار و کمرشان از روبرو، و پایش ته‌شان بوضعی که هر دو حالت دید را در خور ادغام کرده است، و پایشان دوبره موکد به ریمرح نموده شده، چنین می‌رسد که اورنگ بران حالت ایستاده دارند به حالت حرکت. نمودن آنها در دو رده بالا و پایین برای ایست که می‌خواسته به دو صف از ورنگ بران که دوله تخت بر سر دستها داشته‌اند، بمانند، وی چون هور به عدم مناظر و مر با (پرسپیکو) در پیکر نگاری و پیکر تراشی آشنایی نداشته‌اند. آنها را در دو صف بالای همدیگر نشان داده‌اند. دوسر دیگر، یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ مقوشند، و عموماً تصور می‌رود که آنها را پس از آنکه طرح و پرداخت کلی نقش جهت ر مگاه تمام شده بود، بر شیده‌اند. اما این احتمال را هم میتوان دید که می‌خواسته‌اند ورنگ بران را در دو گروه مرکب از عدد هفت یعنی ۱۴ (۲×۷) نشان دهند، زیرا عدد هفت در میان یاستانیان و منجمه هخامنشیان تقدس خاصی داشته است، و این جهت شاید بیرون گذاشتن دوتن از «اورنگ بران» بی‌تعمدی نبوده باشد.

نمایندن تصاویری که مظهر ملت‌ها به صورت برندگان ورنگ شاه برنگ رهی است که هخامنش برای مجسم یک عقیده ویژه و یک سنت دینی جدید پیدا کرده بودند و آن ایست که دولت هخامنشی، قبیله‌های بسیاری را شامل می‌شد، و شاهنشاه ایران، «شاه همه قبائل» بشمار میرفت، در این شاهنشاهی هر کس به فراخور حالش و قابلیتش مسئولیت می‌پذیرفت و پادشاه می‌گرفت، و «دولت» به همه آنان تعلق داشت و بر بازوی همه آنان متکی بود، این نقوش، مظهر گویایی از دولت پسر قبیله هخامنشی است و نمایندگان اقوام شاهنشاهی را می‌نمایند که پهلوی هم ایستاده‌اند و خداوندگار را کنشور را بر سر دست حمل میکنند، و هیچ قومی را بر دیگری امتیاز و ارجحیتی نیست و همه در خور اعتمادند. نمی‌دانیم که آیا این صحنه، واقعیتی را نشان میدهد یا نه؟ همچنانکه شصت دریافته است، خصوصیات و اندازهای کاخی که در ربر تخت مقوش است، با ویژگیهای کح اختصاصی در پوش (نجر) بسیار نزدیک است و بر سر روی احسان می‌رود که همان کاح ر بر جهت ر مگاه نقش کرده باشد. وی هیچگاه نمیتوان پذیرفت که تخت شاهی بر روی سقف کح می‌برده‌اند، و با چار نقش مرور به ربر تخت و پره‌ای را که درون یکی از کح‌ها بوده است، می‌نموده. شمع اسدلال می‌کند که مناسبترین جای ورنگ بران بزرگی، کح بار در پوش، یعنی پادشاه می‌بوده است، و اعتماد دارد که این ورنگ، ثابت بوده و آن را به اس بر و نجر می‌کشیده‌اند.

بررسی در وضع اورنگ بران روی آرامگاه داریوش به کمک نقوش دیگر از مگاه‌ها میسر است، چون آرامگاه دیگر شاهشاهان هخامنشی، همان آنگوی داریوش را کمایش بطور دقیق رعایت کرده‌اند. پس بر این در بیشتر جایهایی که خرابی سنگ، وضع حقیقی پیکرهای مقوش را ضایع نموده، توصیف قسمتهای ضایع شده را از قریبه‌های آنها در ر مگاهی دیگر بدست میتوان داد. پس آنچه خواهد آمد، توصیفی کلی است برای

اورنگ بران آرامگاههای هخامنشی، و هویت و رنگ بران توسط لوحه‌های کوچکی که در آرامگاه داریوش و یک دحمه دیگر در تخت جمشید به خط میخی و به سه زبان بالای سر هر یک از افراد کنده‌اند، دقیقاً معین است و خود به روش ساختن هویت اورنگ بران مقوش بر درگاه‌های کاههای تحت جمشید — که پی‌کنیده‌اند — کمک فراوان می‌کند. نقوش اورنگ بران و مقایسه هر یک بر روی عبور چندگانه نخست توسط هر تسفلد در ۱۹۱۰ توصیف شده است و در آن موقع وی جزئیاتی دیده است که امروز شوربختانه گزند دیدگی سنگ از ایشان برده است و این خود میرساند، که این آثار چه اندازه در معرض خطر دائمی قرار دارند. و آلرتر در ۱۹۶۴ توصیف خوبی از آنان بدست داده است، و بتاریکی شرح و توصیف دقیق و عالمانه‌ای از آنها در حلد سوم کتاب تحت جمشید اثر اشعیت منتشر گشته است. آنچه در پی می‌آید مأخوذ است از بررسی این دانشمندان.

اورنگ بران در جامه، اسلحه و آرایش مو به شرح زیر با هم فرقی دارند. در شمارش آثار از ردیف بالایی، نفر دست چپ آغاز می‌کنند و روبه راست پیش می‌روند بنحوی که در صورت زیر نشان داده‌ام:

ردیف بالایی از چپ به راست مشتمل است بر:

- ۱ — پارسی، جامه چین دار پارسی که تا قوزک پا می‌رسد، و کلاه افراشته پارسی پوشیده است، خنجر کج به کمر زده و ریش را گرد تراشیده.
- ۲ — مادی، مجهز است به لباس سواری مادی مشتمل بر قبای تنگ چسبان که تا بالای زانو می‌رسد، شلوار سواری با مهیر پای چسبان، و تیغ کوتاه (اکی مکیر) که در سوی راست از کمر بند آورده است و به وسیله تسمه‌ای به پای راست بسته شده، کلاه نمادی نیم بیضوی به دنباله نوار شکل آویخته، و ریش چهار گوش که در انتها کمی باریکتر می‌شود.
- ۳ — خوزی، که درست همانند پارسی شماره یک جامه و تجهیزات دارد.
- ۴ — پارثوی (خراسانی)، با جامه‌ای همانند جامه مادی شماره ۲ ولی ظاهر بدون کلاه مادی می‌آید، یا گرد موی سرش موی بند بسته است و یا تنها یک کلاه کوچک و چسبان (میترا) پوشیده است، اکی نکیر هم دارد.
- ۵ — هراتی، جامه سواری همانند لباس مادی و پارثوی دارد، لیکن شلوارش گشاد است و تا زیر رانو می‌رسد و ریش چکمه‌ای بند که بوک کمی برجسته دارد، پوشیده است، کلاه تدریجی اکی نکیر بکمر آویخته.
- ۶ — پهنی، لباس سواری همانند مادی و پارثوی پوشیده، شلوار اکی نکیر بکمر آویخته است و در قوزک پا گتر گشته، بی کلاه است اما اکی نکیز دارد.
- ۷ — سعدی، جامه سواری دارد اما بجای قبای صاف مادی، جامه‌ای رد دار که در پیش سینه گرد است و حاشیه (حاشیه پوستی) دارد، پوشیده کلاهش با شلیق است و اکی نکیز و ریش نوک نیز دارد.
- ۸ — خوارزمی، با لباس درست مانند سعدی شماره ۷.
- ۹ — زرنکی (سیستانی)، جامه‌ای همانند هراتی شماره ۵ دارد اما چکمه‌اش کمی بلندتر است.
- ۱۰ — رخجی — لباسش همچون سیستانی شماره ۹ می‌باشد، و کلاه چسبان کوتاه دارد.
- ۱۱ — فته گوش، لباسش لوح است و لگی پوشیده که تا بالای رانو می‌رسد. ساق و پای برهنه و



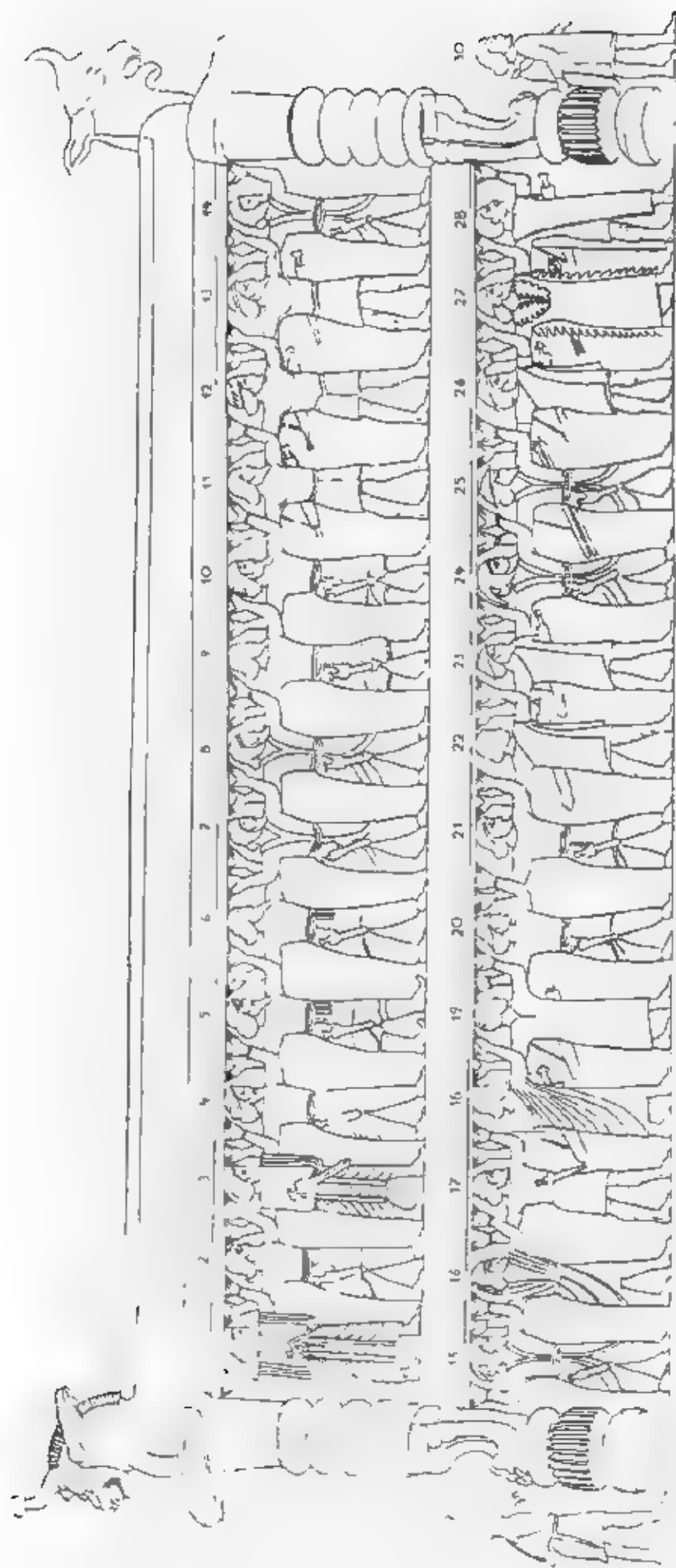


Figure 46 Drawing of throne bearers representing the subject nations, from a relief on the tomb of Darius the Great at Naqš-e Rostam. After Walser, foldout plate I.

ریش نیز مشابه نفرات ۹ و ۱۰، دارد. بی کلاه است اما شمشیر کجی حمایت کرده.

۱۲ — گندارانی، جامه‌اش مانند لباس تنه‌گوشی سب و ریشش مانند پرسی شماره یک؛ موی بدن مانداری بر سر بسته است و نیکی بکمر آویخته.

۱۳ — هندو، لباسش همچون پوشاک تنه‌گوشی و گندارایی است. دو قسمت آخر لنگش بهم گره خورده (این ن یک برجستگی را می‌پوشاند و با کمر بند است، موی بدن و ریش تیرتر از ریش گندارایی و شمشیر حمایت کرده دارد.

۱۴ — سکایی قوم‌ورگه، همان حامه سعدی و خو رومی را پوشیده است و شلیبی نوک پهن، اکی نکیز و محاسنی چو پارس (شماره ۱) دارد.

دو — ردیف پائینی از چپ به راست مشتمل است بر:

۱۵ — سکائی تیرخورد، همان حامه سکائی قوم‌ورگ را پوشیده است ولی کلاهی نوک تیر که به پشت تاب برداشته، بر نهاده است و گردن پوش این کلاه له‌ای پدیدار برگشته دارد.

۱۶ — بابلی، قبائی کمردار که تا بالای ران یا (در بعضی از نقوش) تا پائین آن می‌رسد، پوشیده است، و روی آن روپوش چین‌دار بلندتری به تن کرده و کلاهی زنگوله‌دار با منگوله به پشت آویخته بر سر هشته است، ریش چانه را گرد تراشیده است و اسلحه ندارد.

۱۷ — آشوری، همان قبای بابلی را دارد اما بدون عب می‌باشد، شمشیر کوتاه کج به کمر زده است، و موی بدن ندارد.

۱۸ — عرب، پیراهن سگ و کوباهی بتن کرده است و رویش عبائی دراز که قسمتی از آن دگری چین خورده، پوشیده است، شمشیر دراز آویخته دارد و بی کلاه است (در روی آر مگاه دوم سوم و چهارم پیراهن بلند بتن کرده).

۱۹ — مصری، حبه بلند قباواری که تا قوزک پا می‌رسد، پوشیده است و شمشیری به کمر آویخته، بی کلاه است و موی مجعدی دارد.

۲۰ — ارمنی، لباس مادی به مانند شماره ۲ پوشیده و کلاهی که بالای پیشانی قیصر می‌شود (یعنی با شلیق باز کرده است)، ریش پرسی دارد.

۲۱ — کپادوکیه‌ای، لباسی درست مانند حامه ارمنی شماره ۲۰ دارد.

۲۲ — لودییه‌ای، عبائی کوباه و بر آردنی بهمان اندازه پوشیده است. کلاه بر سر نگداشته و شمشیر بلند آویزان دارد.

۲۳ — ایونییه‌ای، همان جامه لودییه‌ای شماره ۲۲ را دارد، سرش برهنه است و یا، (در نقوش بعضی از قبور) با پتاسوس پوشیده شده است. شمشیر آویزان دارد.

۲۴ — سکائی آنور دریا، جامه‌ای مانند سکاها شماره ۱۴ و ۱۵ پوشیده است و کلاهی همچون شماره ۱۵

۲۵ - اسکودرائی، لباس سکائی، ماسد شماره‌های ۱۴ و ۱۵ و ۲۴ دارد و کلاه پتاسوس و آرن کلاه بیز پوشیده است. به‌اکی نکیر و دو زوین مسلح است.

۲۶ - یونانی پتاسوس پوش، همان لباس و تجهیزات ایونیه‌ای شماره ۲۳ را دارد

۲۷ - پوتایانی (= اهل لیبی)، قنای دراز پیراهن واری ماسد مصری شماره ۱۹، پوشیده است و روی آن جبه‌ای ریشه‌دار که از روی دوش به‌پایین متعایل می‌شود، برتن افکنده، دو نیزه دارد و سر برهنه است

۲۸ - کوشیانی، (= حبشی) پیراهن کوتاه کمردازی پوشیده است و روی آن شمالی بلند که پهلوش چاک خورده، افکنده است. تیغ آویزان و موی مجعد دارد و بی کلاه است.

سه - دست چپ پایه اورنگ

۲۹ - مَک (= مکرانی)، پیراهن کوتاه کمردار پوشیده است شمشیر آویزان دارد و کلاه بر سر نگداشته.

چهار - دست راست پایه اورنگ

۳۰ - کرگی‌ای (= کاریه‌ای)، ربرپوش کوتاه بر کرده است، و رویش شلی بهمان بلندی انداخته، درست مانند جامه ایونیه‌ای شماره ۲۳، بی کلاه است، و شمشیر آویزان دارد.

۷ - مَهان

دیوارهای دو جانب شاخه بالائی صلیب نیز منقوشند. دیوار سمت چپ چهار قسمت دارد؛ در قسمت بالائی، موری به آغاز کتیبه‌های مذکور در بالا (DNA)، روایت گندی همان کسبه را مفر کرده است. سپس سه مجلس حجاری می‌بینیم. بالائی دو سرباز بره‌دار را نشان می‌دهد که در لباسی پارسی اند، و مجلس‌های میانی و زیرین نیز هر کدام یک سرباز بره‌دار «پارسی» را روی دیوار مقابل، سه مفر در جامه پارسی مَک بی‌اسلحه نقش شده‌اند که هر سه دست چپ را سوی صورت بالا آورده اند، و اسبین بسند و گشاد خود را بالا کشیده، گویا به نقش شاهنشاه درود می‌فرستند. همه این افراد بزرگتر از «اورنگ بران» مَک کوچکر از شاهنشاه نشان داده شده‌اند، و این وضع مبین مقام والای آنان می‌باشد.

دو جانب شاخه بالائی صلیب به‌قاب منقوش مرین است. قاب سمت چپ سه سرباز را نشان می‌دهد. بالائی در جامه پارسی است و کمائی بردوش انداخته، و نیرهای بلند بدست دارد که به گوی ماسدش را بر تن او پاهاده. کلاه وی کوتاه و استوای و حلقه ماسد است و کفشش سه‌بندی می‌باشد. بالای سرش سنگ بسته‌ایست میخی به‌سه ریان (فارسی باستان، عیلامی و آکدی) که میگوید

«گنوبروئی پتیشحورای، نیزه‌دار داریوش شاه»



۱۲ — گتوبرو، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ (به نقل از شمسه)



۱۳ - اسپه گانه، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ به نقل از اشعیت)

«پیشگو» نام یکی از قبيله‌های کوچک پارسی بوده است، و این گنوبرو به احتمال قوی همان است که بعنوان یکی از هم پیمانان داریوش در برانداختن گئوماته‌مع یاد شده و پدر زن داریوش بزرگ بوده است. هر میانی حاکم مادی دارد (کلاه نیم بیضوی نمادی، کت چسبان کمردار و شلوار چسبان و نیم جکمه) و در دست راست تیری جنگی و دو دمه دارد و با دست چپ سمه یک کمان‌دان و برکش مرکب را گرفته است. بالای سر وی، سنگ بسته است به سه زبان که میگوید:

«آسپه کائنه کمان‌دار، که تیر زمین داریوش شاه را حمل می‌کند»

آسپه کائنه (یونانی: آسپه ثنس) پسر پرنس آسپه از بزرگترین آزادگان ایرانی دوره داریوش بزرگ بوده است و در تحت جمعیت مدعی گنجور شاهی بوده مقام وی چنان بلند بوده که هرودوتوس (و با مسع خبر وی) داشته او را یکی از آزادگان شش گانه پارسی دانسته که داریوش را در برابر حق گئوماته‌مع یاری کردند. سفر زیرین در جامه پارسی است اما مشخص شده است.

برقاب سمت راست جبهه بالائی و قرینه سه سر باز موصوفه نیز سه نفر دیگر در جامه پارسی نقش شده‌اند که بی اسلحه‌اند، و با دست چپ پارچه لباس را بالا آورده، حالت درودگوشی دارند این افراد را نیز بزرگتر از اورنگ‌بران برای نشان داده‌اند و این مبس مقام و آرایش می‌باشند. بدین ترتیب، دو گروه نظامی و غیر نظامی از آزادگان پارسی بر روی آرمگاه داریوش (و دیگر قبور) نشان داده شده‌اند.

بر دیوارهای درونی جبهه، سه غیر نظامی در سمت راست و چهار نظامی در سمت چپ می‌بینیم، که مجموعاً هفت نفر میشوند. بر قسمت بیرونی، سه غیر نظامی برقاب سمت راست و سه نظامی (منجمله گنوبرو و سپه کائنه) برقاب سمت راست، که با خود داریوش مجموعاً هفت نفر میشوند. پس در این دو مورد هم ترتیبی مسمی بر عدد هفت داریم.

در باب هویت این افراد و موقعیت آنها چندین چیری می‌دانیم: گنوبرو و داریوش، دو بن‌آور «هفت رده پارسی» بودند که گئوماته‌مع را بر ساحت و شاهی هخامنشی را نجات بخشیدند. آسپه کائنه نیز در دوره داریوش چنان مقام والائی داشت که ماحدی معتبر و مورد قبول هرودوتوس او را یکی از همان «آزادگان هفت گانه» شمرده‌اند. سایرین می‌توانند یقین کرد که هر سوّم منقوش برقاب سمت چپ و سه نفر دیگر منقوش برقاب سمت راست هم از «آزادگان هفت گانه پارسی» بوده‌اند این اساساً برای دریافت اعتقادات داریوش بسیار مهم است. چون موقعیت وی در میان شش پادشاهان معروف به «شاهان مقدس»، و چون نقش روی آرمگاه یک شخص معمولاً با فکر و عقاید دینی وی رابطه دارد، می‌توان پذیرفت که نشان دادن این یاران شش گانه بر روی آرمگاه داریوش به معنای آنست که ملوک کامل در دستگاه آسمانی هورمرد و یاران شش گانه‌اش باشد. حاشی از عمد نبوده و رابطه‌ای با مرداپرستی و زرتشتی بودن وی داشته است.

در مورد هفت نفر دیگر (منقوش بر دیوارهای درونی جبهه) هیچ مطلبی روشن نیست همین قدر میتوان پذیرفت که مفاد آن در شاهنشاهی هخامنشی بسیار بلند بوده است. شاید اینها را بتوان سرکردگان هفت قبيله

پرسی دست که است یکی از آنها قبیله شاهی پاسارگادی قبیله خود را روشن بوده است و شاید وی یکی را برادرش را به وکالت خود برگزیده قبيلة خویش کرده بوده. شاید اینها همه «هفت شاهزاده پارس و ماد» و یا «هفت اندر برده» شاه بوده اند که در تورات از ایشان یاد شده است و می گویند شاه را در کارها اندر می دادند و در مواقع مهم و جنبها کنار دستش جای می گرفتند. بهرحال، در سفوش آرامگاههای سعدی، «شاه و شش باورش» همواره تکرار شده اند، اما عده افراد منقوش بر دیوارهای درونی تفاوت پیدا می کند، مثلاً تعداد آنها در عبور دیگر نه نفر (شش نفر در سمت چپ و سه نفر در سمت راست) شده است.

ج - نقوش جنبه مرکزی

۱ - کاخ منقوش (= تچرای داریوش)

همچنانکه شصت توحه کرده است، کاخ منقوش بر جنبه آرامگاه در بیشتر خصوصیات همانند کاخ تچر است و همان را هم پادشاهان دیگر تقلید کرده اند. این همانندی در خصوصیات کلی زیر مشخص است:

| ویژگیهای | کاخ تچرا | کاخ منصور بر آرامگاه |
|------------------------|----------------|----------------------|
| دراری جنبه | ۱۸/۶۰ متر | ۱۸/۵۷ متر |
| زیر ستونها | مکعب دو پله ای | مکعب دو پله ای |
| بلندی جرزهای جانبین | ۷/۶۳ متر | ۷/۵۳ متر |
| فاصله میان مرکز ستونها | ۳/۱۵ متر | ۳/۱۵ متر |
| پهنای درگاه | ۱/۳۸۵ متر | ۱/۴۰ متر |

این همانندیها در همه خصوصیات کامل است، مثلاً در پله های کاخ را بر روی آرامگاه ننموده به طرأ بخاطر اینکه مسبیتی نداشته اند؛ همچنین، برای ستونهای سوزنی و کامل کاخ تچرا روی آرامگاه نیم ستون یا ستون چسبیده به دیوار برایشیده اند و این هم برای کاستن از کار تراش سنگ کوه بوده است و هم برای اسوارتر و محفوظ تر نگهداشتن ستونها، چون نیم ستون از بد و باران کمتر گرم می پید، و دیرتر می شکند. تفاوت دیگر نیست که بلندی در کاخ و قاب آن بیشتر از در ورودی آرامگاه می باشد. بهرحال، از روی کاخ منقوش بر جنبه آرامگاه، میتوان خصوصیات گم شده کاخ تچر را بازسازی کرد، سابقه ستونها صاف است و احتمالاً ستونهای چوبی را می رسانیده که روی آنها را با گچ اندود کرده و مزین و رنگین ساخته بودند. سرستونها شکل گاو

دوسر داشته بد و به رنگ آبی (و احتمالاً رنگهای دیگر) مزین بوده اند ارتفاع کل ستونهای آرامگاه ۶۰۲۲ متر میرسید ولی ارتفاع ستونهای کاخ بدکی کمتر (۵/۹۳ متر) بوده است. بر روی سرستونها، شاه تیسره های ستر چوبی (از چوب سدر یا سرو) کشیده بودند و بر فراز آنها هم تیرهای دیگری نهاده بودند تا استواری مضاعف داشته باشند. تیرهای کوچکتر را بر روی شاه تیرها قرار داده بودند، و پیشانی و رخ بام با دندانه هایی که شباهت سر تیرهای عمودی می باشند آراسته بد. درگاه ورودی میان دو ستون مرکزی کنده شده است و سردری مکعب مستطیلی و تاجی با شیبهای عمومی دارد، و قاب آن شکل مصرس سه پله ای می باشد. این درگاه دو لنگه در داشته، در دو جانب کف درگاه رو به داخل دهلیز آرامگاه، دو شیار بزرگ شیبدار کنده بودند تا بتوان درها را در آنها بحرکت در آورد و به جلو راند و باز کرد. فقط دو تکه پلائی درها بجای مانده است و قسمتهای پائینی از میان رفته اند. پشب اینگونه درها سنگهایی انداره و حفت شیارهای شیبدار می ساخته و می نهادند تا چون در را ببندند، در درون شیارها افتاده، گودیشان را پر کند و هموار سازد.

۲ - سنگ نوشته ب

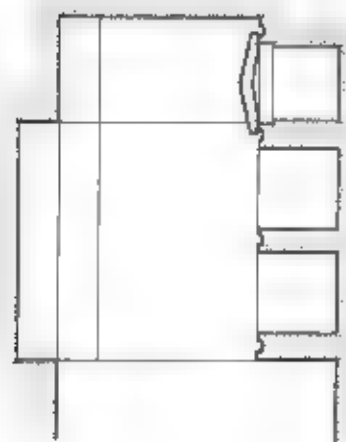
بر دیوار کاخ مقوش بر آرامگاه، در فاصله میان ستونها، کتیبه هایی نقر کرده اند، فقط عربی ترین قسمت حاکی مانده است. بر قسمت پهلوی دسی آن (سمت عرب درگاه) متن فارسی یا سستار «بسته داریوش در نقش رستم به شده ب (DNb)» در ۶۰ سطر منقوش است که ترجمه آن را پایش تر خواهیم آورد. بر سمت شرقی درگاه می عیلامی همان نبشته کنده شده، و بر شرقی ترین قسمت متن آکدی را کنده اند. در روبرو متن عیلامی، نبشته است به خط آرامی از دوره بعد از هخامنشی، که هر تسفند در ۱۹۲۴ متوجه آن شده، ولی این کتیبه چنان گرد بافته است که چیزی از آن مفهوم نمیشود، و ما بعد در باش سخن خواهیم راند.

د - قسمت ناتمام پائینی

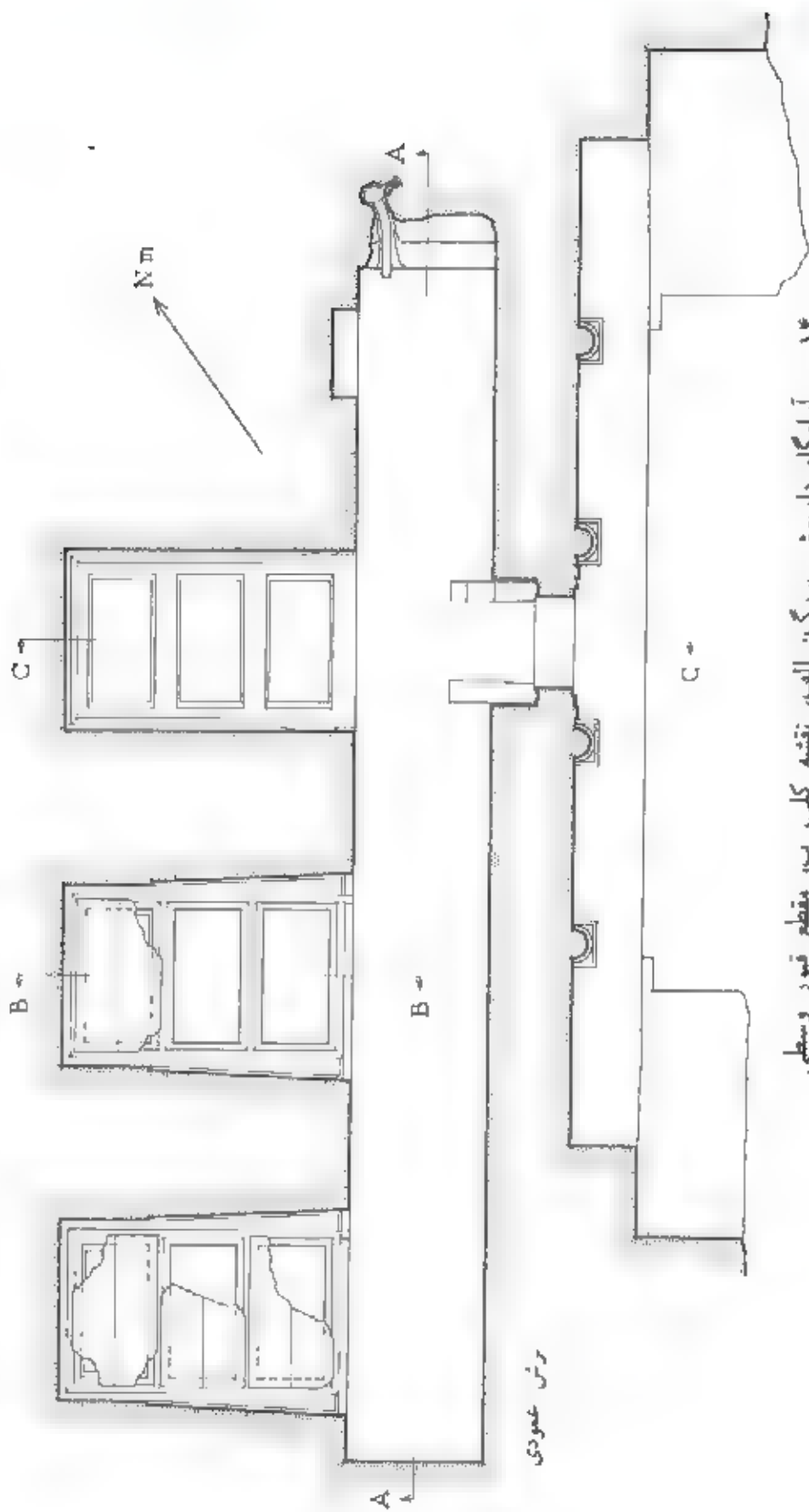
شایه پائین صلیب آرامگاه کاملاً از نقش تهی است، و حتی پائین آن را نتوانسته اند درست تمام کنند، چون قدری از سنگها را بکنده گذارده اند و به همین سبب این قسمت دندانه دندانه شده است. اما همین تکه ناتمام نحوه تراشیدن آرامگاهها را بر ایمان توحیه می کند، و معلوم می دارد که اول تکه ای رگه دار را می یافتنند و رگه اش را بزرگ کرده، تکه ای چوب (= گاو) خشک در آن می نهادند و بر روی چوب آب می ریختند تا مابسط شود و تکه سنگ رگه دار را بترکانند و پائین اندازد و این شیوه را ادامه داده، پائین می رفته اند تا بانجام رسد. اینکه حشیارشا و حانشیادش این قسمت را ناتمام رها کرده اند، می رساند که پس از مرگ شاهنشاه هخامنشی، دیگر دست زدن به آرامگاه ممنوع بوده زیرا که حالت تقدس داشته است.

ه - درون آرامگاه

در جلو آرامگاه ایوانی دراز و کم عرض تراشیده اند که از میانش درگاه ورودی توحیف شده در بالا



برش افقی BB



برش عمودی

بدرون دهیری بلند و باریک هدایت می کند محور طولی بین دهلیز موری با جهت پیروی آرمگاه است. و ۱۸/۷۲ متر درازی و ۲/۱۳ متر پهنا و ۳/۷۰ متر بلندی دارد و سقفش کاملاً مسطح می باشد درست روی روی درگاه ورودی و عمود بر محور طولی دهلیز، اطاقکی مستطیلی در کوه کنده اند که ۲/۸۰ متر پهنا و ۴/۷۵ متر دراز دارد، سقفش صاف و همسطح سقف دهلیز است، فقط در ثلث درویش بامی شیروانی شکل می یابد. کف اطاقک ۱/۰۵ متر از کف دهلیز بالاتر است، بنابراین اطاقک در حقیقت شکل طاقچه ای بسیار بزرگ و پست می کند. در کف این اطاقک، سه حفره مستطیل شکل صدوق مانند کنده اند که ۷/۱۰ متر طول و ۱/۰۵ متر زرف دارند و سایر این کف آنها درست همسطح کف دهلیز می باشد. عرض هر حفره در بالا ۱۲۰۵ متر است اما لبه ای نه ضلع است ۱۷۰۵ سانتیمتر برایشان درست شده که کار قاب سرپوش را کند و سرپوش را که تحته سنگی نیک تراشیده و دوشبیه بود، دقیق و بیمغذ بر روی حفره اند زد. از این روی، پهای اصلی حفره فقط ۹۸ سانتیمتر می باشد. این سه حفره برای جای دادن مردگان ساخته شده بوده، و ظاهراً حفره درویشی که سقف شیروانی دارد - مدفن داریوش بزرگ بوده است و دو حفره کنارش قبور پدر و مادر وی، سرای اسکه بخار و چکه آب ناشی از نم و یا نفوذ باران و برف، درون صدوقهای سنگی را تر کند، آبراهه های بسیار باریکی در سه طرف اطاقک کنده اند تا آب را بدرون جوی باریکی در کف دهلیز و کنار دیوار هدایت کند.

اول می خواسته اند دو اطاقک فرجه در دو جانب اطاقک نخستین بکنند، اما چون چند متری سوی دست راست پیش رفتند، بهرگه و عیب بررگی در سنگ کوه بر خوردند و ناچار شدند آن سوی را رها کرده، به دست چپ بروند و درازای دهلیز را در آن طرف دو برابر کنند و دو اطاقک طرح ریخته را در آن قسمت بکنند. این دو اطاقک هم همین اندازه و شکل اطاقک نخستین را دارند اما سقفشان شیروانی است و طاق گوشه ی می خورد و دهته ورودشان بزرگتر است، و برای هر کدام از قبرهایشان آبراهه جداگانه آماده کرده اند که همه یکی شده، به جوی باریک کف دهلیز می رسد، و این جوی در حفره ای که در گوشه راست دهلیز کنده اند، فرو می رود و به بیرون راه می یابد.

انتساب قبور

هیچ نشانه و مدرکی برای انتساب این نه قبر به افراد مشخصی نداریم. اما همچنانکه اشعیت توجه داده است، در همه آرامگاههای هخامنشی، اول از همه قبر یا قبور روبروی درگاه ورودی را می کنند و سایر این قبر پادشاه هخامنشی همیشه در یکی از حفره های روبروی درگاه ورودی بوده است اما چون در آرامگاه داریوش اطاقک روبروی درگاه سه قبر دارد، دقیقاً معلوم نیست کدام یک برای شخص خودش کنده شده بوده است. اگر داستان فرومد و مردن پدر و مادرش درست باشد، و اگر آنان را درون آرامگاه داریوش دفن کرده باشند، می توان پذیرفت که دو قبر نخستین اطاقک روبروی درگاه از آن پدر و مادر داریوش بوده است، و قبر آخری آن اطاقک متعلق به خود داریوش اما در موردش قبر دیگر، مبدی کار بررسی ها و استنتاجات است که دقت کمتری دارد. دو مسئله باید مورد توجه باشد یکی اسکه آب هر قبری فقط سرای یک سفر بوده، یا اینکه

«استخوان‌ها» بوده است و بارمانده چند مرده در آن دفن می‌شده است. دوم اینکه چه کسانی اعتبار مدفین در
 ر مگه شاه می‌یافته‌اند در مورد سؤال اول شمیث و دیگران بر آنند که هر قبر فقط برای یک نفر بوده است،
 و بن‌هنگام که مگه‌های در سنگ کنده شده‌ی ر دوره هخامنشی می‌شماریم که فقط یکی دو نفر در آن‌ها اند و
 «حیو ده» بانی آرامگاه و آن استفاده می‌کرده بد در باب سؤال دوم. شعیث پس ر بررسی‌های دقیق و استاذ نه
 بدین نتیجه رسیده است که برخی ر بردن‌ترین کسان در یوش در مورد دیگر مدفون بوده‌اند معهدا، شاید س
 فرصه ر هم تنو پیش کشد که شش نفر دیگر آرامگاه برای «شش یاور» داروش داده شده بوده است
 همانها که کمکش کردند با به پادشاهی رسد و باج و تحت هخامنشی را ر گنومایه مع و هو در شش پس گیرد، و بر
 که وی همواره نسبت بد با احترام و محبت و ر می‌مود و ظاهرأ روی خود ر مگه‌ش بر نقش‌شال کرد

شعیث برای دریافتن اینکه چه کسانی در آرامگاه داروش مدفون بودند، نزدیکترین کسان را بر
 می‌شمارد و نتیجه می‌گیرد که شاید شاهان و هئوتسا - مادر خشایارشا - و ملکه اوتیستوه (زن سوگی داروش)
 که هر دو دختران کورش بزرگ بودند، و شاهزاده ویشناسپه (پسر انوسا) و شاهزادگان گئوپرو (گبر یاس) و
 ارشامه (پسران اریستوه) در آرامگاه شاهنشاه بزرگ دفن شده باشند، و با احتمال ضعیف ارسیان (پسرادر
 شاهنشاه - که اندر ریڈ وی و خشایارشا و زمانی پایب السلطه ایران بود) و آپرو کوماس و هی پراتس (دو پسر
 داروش که در برود ترموپیل کشته شدند) را بر جرو کسانی می‌دند که در دحه داروش جای گرفتند.

شیوه دفن

اما اینکه داروش و مادرش ر چگونه درون صندوق‌های سنگی گذارده‌اند، بطور دقیق روشن نیست
 هرئنی در دست است که کالبد اهر داندان شاهی ر مومیایی می‌کردند، و وسایل مهمی ر رندگیشان درون
 قبر می‌گذاشتند چسب می‌نمایند که کاسه درون صندوقی ر فلز یا چوب (حتماً چوب سدر، همچنانکه در
 مصر معمول بود) می‌نشتند و صندوق را با رنگها و گوه‌های سپر می‌رستند (به همین جهت بعدها
 صندوقها را شکسته به تراج برده بد) سب در مورد ر مگه کورش و محتویات آن اطلاعات گاهی در دست است
 و چون اینجا هم با نزدیکان و یارای وی سروکار داریم، آنچه را در باب وی می‌بینیم، بعنوان الگویی برای قبور
 دیگر شاهنشاهان هخامنشی توصیف می‌نویسیم کرد. هنگامیکه اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت، حواست که
 آرامگاه کوروش بزرگ را ببیند، و بر «معنقد بود که پسران و ر و سیم است» پس دستور داد ر سار کردند و
 درون آنرا دید ارمیان همراهان وی آرسو بولوس می‌بود که بعدها تاریخ سکندر را نوشت و کتاب وی ر
 ریابوس و دیودوروس سیسیلی در دست داشته، و از آن نقل کرده‌اند. آرسو بولوس نوشته است «[رستو بولوس آ
 می‌گوید:

Quintus Curtius X 301

¹ Strabo, Geography, XV 37

² Arrianus Anabasis VI 74

آرامگاه کورش در «بوستان شاهی» در پاسارگاد بود و گردش باغی از درختان گوناگون درست کرده بودند و جویبارها از میان آن میگذشت، و چمنزارها داشت که از چمن و علفهای خرمی پوشیده بود. خود آرامگاه شالوده‌ای مکعبی داشت که از سنگهای سبک تراشیده مکعب شکل برآورده بودند. بالای این شالوده اطافی بود با سقف مسکی، و دری داشت که مردی، آنهم کوچک، بدام، از آن به اطاق می‌توانست درآید. درون اطاق، تابویی درین بود که کالبد کورش در آن دفن شده بود، به علاوه تختی نهاده بودند که پایه‌هایش از زر ناپ بود و فرش رویش از قالیچه‌های بایی و فرش زیرش از قالیچه‌ها (پارده‌های) ارغوانی؛ روی تخت فانی و بیم‌تنهائی کار هنرمندان بابل امکنده بودند. از اینها گذشته، همچونکه وی [یعنی اریستو بویوس] می‌گوید، رداها و شوارهای مادی آسمان‌گون امجا گدارده بودند، و جامه‌های دیگر (برخی ارغوانی و برخی به رنگهای دیگر) و بیر طوق و تنع گوشوارهای زرین گوه‌رنگار [و سپری شاهانه و دو کمان سکاکی] آجا بود، و میزی هم در اطاق گدارده بودند [و رویش پیاله‌ها بود]، و در حیاط تخت تابوت را نهاده بودند که کالبد کورش را نگهداری می‌کرد. و در بر دیکی این آرامگاه، بنائی کوچک برآورده بود و مسکن معامی بود که متونیاں آرامگاه شمار میرسد و تولیت آن از زمان کمبوجیه (۵۳۰ ق. م.) پشت در پشت تا کنون [یعنی ۳۳۰ ق. م.] در خاندان آنان مانده بود. دربار شاهی برای ایشان هر روز یک گوسفند، مقدار معینی آرد و خوراکیهای دیگر و شراب و جیوه می‌پرداخت، و هر ماه اسبی بدانان می‌داد تا برای [روان] کورش قربانی کنند.^۱

هنگامیکه اسکندر در شرق ایران و هند سرگرم ساخت و تار بسود، در آرامگاه کورش ر شکستند و محتویاتش را به تاراج بردند، حتی تخت و تابوت را هم پاره و ناقص کردند تا ببرد اما چون سنگین و بزرگ بود سو سسد، و کالبد کورش گرمه راوان دید و از هم پشید، اسکندر در بارگشت از این باب حشمگیس شد، و شاهزاده‌ای پارسی را بآنها هم این دردی گرفته، تا شکنجه کشند اگر چه همه می‌دانستند که کار کاروی سبده ست، و بلوتارخوس مگوید که این جنایت بر دست یکی از بزرگ‌زادگان مقدونی به نام پلیماخوس پیلانی انجام شده بود.^۲

به هر حال این چنین بود وضع آرامگاه کورش بزرگ، که اسکندر ادعا میکرد احترامش می‌گذارد. و روانش را می‌ستاید. سر نوشت آرامگاه دیگر پادشاهان و بزرگان ایرانی نیز قطعاً به همین سوال بوده است، و حتی در دوره قاجارها، این آرامگاه‌ها را کنده‌اند تا آنچه را بیابند بربایند. بنابراین، همه آنان نهی و عمار و تسها مانده‌اند، و روان خداوندانشان بما چشم دوخته‌اند که نگهبانیشان کنیم و از جشان بهیم.

۱ - اس مطلب را از کونتوس کورتیوس گرفته‌ایم

۲ - اس مطلب را استرابون مثل اریستوبوس افزوده است

۳ - ایرمال کهی و پاره‌ای دیگر ر هوشاوندانشان مثل سکاها و تر که ایهد، سب ر بری پرد مهر (با اسرد حورشند، قربانی میکردند اسه در سجا قربانی بری یک قهرمال منی که فباب حلال و بررگی منی را سرحشش در آورد سرو کار دریم

سنگ‌نوشته‌های آرامگاه داریوش

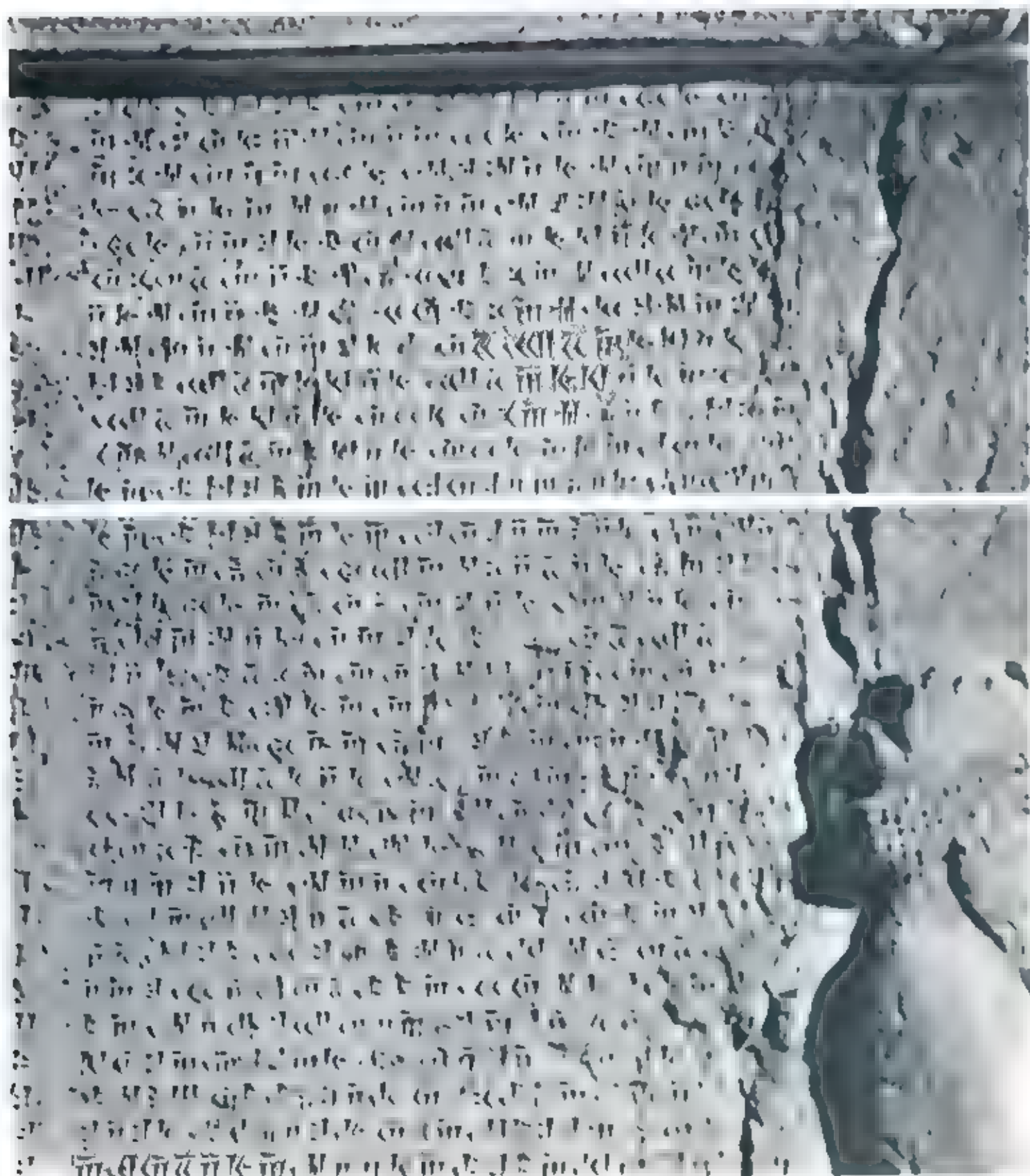
بهر سنگ‌نوشته‌هایی که گنوبرو و سپه‌کانه معرفی می‌کنند، و «بهلو بنشته»‌هایی که معروف اورنگ برانست و نبشته آرامی که متعلق به دوره بعد از هخامنشی است، دو بنشته بزرگ هر یک به سه زبان (فارسی باستان، عیلامی و بابلی یا اکدی) بر آرامگاه کنده‌اند. نخستین بر حبه بالائی است و به نام «سنگ‌نوشته داریوش در نقش رستم نشان الف (= DNa)» مشهور است و دومی بر کنار درگاه ورودی آرامگاه و به نام «سنگ‌نوشته داریوش در نقش رستم به نشان ب (= DNb)» معروف می‌باشد. — هر دو متن جبهه شاعرانه دارند، و تحلی مؤثری ر شخصیت و نوع داریوش اند. و خصوصیات آن رکن بزرگ باریخ ایران را به سبکی روشن می‌سازد. هر دو سبیل خود شاهد، و رین روی بزرگی و ظرافت و در عین حال شکوه و صلابت خاصی دارند. ترجمه آنها را معمولاً بصورت نثر آزاد بدست می‌دهند، اما بیری اینکه تأثیر بخشی و مفهوم پیغام آنها و رسائی و دلنسی کلامش را حد ممکن نگهداشته شود، ما در اینجا می‌کوشیم خصوصیات اصلی شان را با ترجمه‌ای مبتنی بر جمله‌بندی خود داریوش منعکس سازیم. ترجمه حاضر بر اساس گزارش رسالده، گست می‌باشد.

سنگ‌نوشته الف (بالائی):

حدی بزرگ اهورمرد است
که این بوم را آفرید،
که آن آسمان را آفرید،
که مردم را آفرید،
که شادی مردمان را آفرید،
که داریوش را شاه کرد

یگانه شاهی از ساری
مگه سالاری از سیری.

من
داریوش شاه بزرگام،
شاه شاهان،
شاه بومهای گونه گون دهن،
شاه س جهان دور و فراع،
پور ویناسپ — بود رشام،



۱۵ - از کتب داروسازان، مکتوبه‌ها فارسی، سنه ۱۱۰۰ هجری

هخامنشی سر

پرسی، پسر پارسی،

پرسی رنائی برد.

گوید داریوش شاه

اینهاست کشورهائی

که من بخوشت هورمرد

بیرون از پارس گرفتم،

برایشان فرمان راندم،

مر نه زور دند،

آینش را من گفته شدی

همان بدم ددندی،

هابی کر آن متب

پادارشان نگهداشت

ماد، علام، حر سن،

هرات، بلخ، سعد و حوارزم،

زرنج، رنج، بوم صد گاو،

گندارا، هندوستان،

حاک سگهای هوم پرست

بوم سگهای ترخود

مابل ریمی، سورستان

کشور تاربان، مصر و ارمن،

کپادوکیا، هرز بودن

ولایت یونان آسیا

بود سگهای آنور درن،

کشور ترکبان و معدویان

و یونانیها که خود پروار پوشد

یسی، حشبه، ولایت مکران

(و آن بوم که، کاریا (حواسد)

گوید داریوش شاه

چون هورمرد جهان را

دستخوش آشوب دید،

آن ر بمن سپرد،

شهریاری مرا بخشید،

است که من شاهم!

من بوم را، بخواست اهورمردا

و آشوب، من رها کردم

و برحاش پاندار بشاندم

هرآنچه گفتم بمردم من مرز

بکام من، همان کردند

همان مرد هرآیه پانددشی

«چند است شمار آن بومها

که داریوش شاه زیر فرمان داشت؟»

پس چشم برآن نقشها دور

که اورنگ را بردوش دارند

نگاه خواهی دانست

نگاه بروشی خواهی دید:

که بیزه پارسى مردی

ناچه مرزهای دور فرا رفته!

انگاه بروشی دریایی

که پارسى مردی بدور از پارس

سی درم جسته، برد آورده

گوید داریوش شاه

اینها که «بدم پذیرفتی،

همه را بخواست مردا کرده‌ام،

اهومزدام یاری کرد

تا اینکه بدستم رسید.

چنان باد که اهورمزدا مرا

و این حامدان شاهی و مهم را

از گزندها دور داراد!

از اهورمزدا چنین می‌خواهم

بادا که اهورمزداى بزرگ

مرا این بویها برآرد!

هان مردا آنچه «هورمزدا» فرمود
نو را ناخوش میایدا!
را راستی مرو مگرد
و آشوب برمحیران!

سنگنوشته ب (پائینی):

خدای بزرگ اهورمرداست
که این شگرفت دسگده دلپسند
— که پدیدر است — بیاورید،
که شادی مردمان را بیاورید،
که داریوش شاه را
خرد بخشید و بخشائی.

گوید داریوش شاه.

چنانم، بخواست اهورمزدا،
که راستی را دوست دارم
و بدی را دشمن!
پسندم نیست که توانائی بینوائی را ستم کند،
یا بزرگی از زیردستی زور بشنود،
هرآنچه دد باشد آن پسند من افتد.

دروع رمان را دوست می‌م،
در دل خویش تخم کین نمی‌کارم،
به‌تندی‌هام با خرد، نیک چیره‌ام.

کسی که همراهی همدستی کند،
درحور کوشش وی پاداشش دهم؛
آنکوگزند رساند و ستم کند.

بایسته و باندازه گوشمالش دهم؛
معنی خواهم کسی زبان رساند و سزا نیابد
آنچه کسی بپندخواهی دیگری گوید
مرا پذیرفته نمی آید
چرا که بر راه قاصد بیک،
گوه راست آرد دآوری بیند

را آنچه کسی هراحوور حال خویش
از بهر من کند یا بمن فرآورد
آن به کام من شیرین آید،
و خوشودیم بی کرانه باشد.

ادراک و اراده ام چنین است
هرآنچه تو ز آنچه بردست من ره
— چه در زادگاهم، چه در آوردگاه —
(اثری) بیسی، یا چیزی بشوی
(سدائی) که ایدونست بخشائیم
فراتر و تیرتر از اندیشه و دانستی

ایست بخشائیم، حدایم گواست.
سه تاحائی که توش و توان دارم —
در جنگجویی نبردهای خویم،
نگاه که در میدان رزم باشم
چون کسی را ردور ببیم
به بروی ادراک و خرد
دیم که دُر ادش باشد
با که بهجوی و سکخواه؛
با ادراک و اراده خویش
بخشش کی هم
که تصمیم منگرم کار شسته را
چون دشمنی را بیم و چون دوست داری را

ورزیده مردی ام، هم بدست، هم به پا
 بهنگام سواری، سوار کاری نیکنم،
 نگاه کمان کشی، تیر اهکی چیره دست
 — خواه از فرار باز، یا که بی ستور —

در میره وری، نیزه وری حوم
 — حواء از روی اسپ، خواه از روی خاک —
 هرهائی که اهورمردا بمن بخشیده
 — و نوانسته ام به کارشان گیرم —

بر اینگونه اند
 هر آنچه بردست من رفته است
 همه را با هنرهای خویش
 — که اهورمردا بم عطا فرمودست —

بانجام رسانیده ام
 ای بشر! دریاب به میکی که من
 چسانم و هنرهای چه اندازه،
 و برنرم چگونه و تا کجا!
 مگدار آنچه در این باب شنوده ای
 بر تو نادرست نماید،
 آنچه اینجا (نهیسته اند) بنگر،
 رواندار که قانون شکن باشی
 یا که قانون بر کسی نهان ماند

یک کتیبه دیگر (به زبان آرامی) بر آرامگاه داریوش نقش شده است که ثابت گشته از دوره بعد از
 هخامنشی است (شماره ۱۸) و در باب آن بعداً سخن خواهیم گفت.

رنگ آمیزی نقوش

نقوش روی جبهه آرامگاه داریوش روز اول از رنگ می درخشیده است و چنان تأثیر مسح بوده که
 گفنی زنده است. اشمیت آثار رنگ آبی بر روی سرستون چند تا از نیم ستونهای آرامگاه تشخیص داده است و
 میگوید که برخی از حروف عیلامی و فارسی باستان کتیبه بالائی اثر رنگ آبی را نگهداشته اند، و می افزاید که
 دلیلی نیست در رنگین بودن حروف هعه کتیبه ها شک کنیم.
 یگفته اشمیت، آثار رنگهای آبی، قرمز قهوه ای و سبز بر لبه طاقچه مابین که اورنگ سرخ ردیف

پائینی رویش پستاده اند، می رساند که این پیکره ها را دقیقاً و حد گد رنگ کرده بوده اند و در حقیقت مسو
ید بر عکس که همه نقوش رنگ میری شده بوده اند و از این فراین مستفاد باید کرد که نقوش پالائی (شده،
«فرشاهی» و آتشدان) هم برنگهای مناسبی ملون بوده اند، و سنگ سفید شیری رنگ بهنگام نوترایش بودن خود،
رمیه بسیار تأثیر بخشی برای نقوش رنگین بوجود می آورده است.

آرامگاه داریوش بزرگ سر مشق دیگر آرامگاه ها و اساس دانسته های مادر باب آنها می باشد و به همس
دلیل آنرا به تفصیل توصیف کردیم در مورد سه آرامگاه دیگر لر می به شرح می سیم، و در سخن از آنها، تنها
نکات مهم و یا مورد اختلاف را مار خواهیم نمود اینجا و سب دوباره به داور شویم که از چهار آرامگاه نقوش
رستم، تنها آرامگاه داریوش بزرگ است که انتسابش کاملاً قطعی است زیرا کتیبه دارد و انتساب بقیه مستقی
بر مقایسه و استنتاج می باشد

چهارمین اثر (= جایگاه ۲۳)

آرامگاه خشایارشا

خشایارشا پسر داریوش بزرگ و دخترزاده کورش - بنیادگذار شاهنشاهی ایران بود. وی در حدود ۵۲۰ ق م. بود و در حوای کارهای مملکت داری را بر پدر آموخت و وریدگی یافت. و مدتی فرمانروای بابل شد تا آنکه پسر بزرگ داریوش بود. به احترام خون کورش و بر شخصیت و لای خودش و بیعت پدر شد و در ۴۸۶ ق م جانش او گشت. بگفته هرودوتوس (کتاب هفتم، بند، خشایارشا خوش بدامترین مرد آسیا بود و از حلال روایت یونان که دشمن خوش بود. بحوبی می توان پس برد که هر دوست و سرگور و مشورت پذیر و دانش پرور و خوش دوق و دیر بوده است. با خود گاه و در امور دسی متعصب و در امور دسوی هوسار بوده. وقتی که به تاج نشست، سپاهی گردیده و سپهدانی رزمجوی ماده رفتن به یونان شده بودند تا انتقام شکستی را که در ماراس خورده بودند، بکشند. خشایارشا که جنگ طلب نبود، و هرگاه را پیشتر از متبیره گری می سود، شش سال جنگ را پس انداخت، و بی چون کنایه شش روزه که قدر تاج و تاج در شوش و کورش را نمی داند، و پس شاهی خواهد بود که ایران را پشت بداده است. به لشکر کشی به یونان تن در داد و در دوسه مورد شکست خورد و به ایران بازگشت و پانزده سال دیگر بزیست. وی در این مدت سرگرم تمام کردن سازهایی بود که پسرش آغاز کرده بود، و خودش میر تالارها و کاههای بلند و باشکوه ساخت، و هر سنگ تراشی هخامنشی در دوره او به اوج کمال خود رسید. در ۴۶۵ ق م. ششی دو تن از پادشاه او را کشتند و پس از مدتها پسرش داریوش به تخت نشست (اولی وی کین پدر را از آن گرفت). کیند خشایارشا را به نقش رستم آورده، در آرامگاهی که به فرمان وی در ۱۰۰ متری شرق و شمال شرقی آرامگاه داریوش بزرگ برایش آماده شده بود، دفن کردند. جهت این آرامگاه بطور کلی همان خصوصیات جهت آرامگاه داریوش دارد. و این جهت، بتفصیل شرحش می دهیم و فقط یادهای از جزئیات را ذکر میکنیم.

جهت آرامگاه خشایارشا هم چهار صلیب مساوی دارد در بالا «فرکیانی» و ماه (هلال گوی دار، و آتش شاهی بر هر راندن پادشاه و نقش خشایارشا در حان پیش را کده است. و بی از کتیبه هیچ خبری نیست. تاج خشایارشا خوب شده و بهمین دلیل خوب مشخص نمی شود و ظاهراً کنگره در ر سوده است. اما جزئیات دیگر بهتر از آرامگاه داریوش مانده است. بر جوانب شاخه بالائی صلیب این افراد نقش شده اند: یک نیر، دار، یک کمان کش و یک نیزه دار دیگر (یکی بالای سر دیگری) بر قاب دست چپ، و سه «پارسی» بر قاب دست راست و عربی آنان. سه ردیف دوتائی نیر دار «پارسی» بر دیوار سمت چپ، و سه «پارسی» بر دیوار سمت راست. نقش و رنگ بران و کاخ همه مثل آنست که در مورد آرامگاه داریوش دیدیم. ولی دهلیز آرامگاه خشایارشا کوچک است (۳ متر در ۶/۶ متر) و تنها یک اتاقک دارد که در ست رو بروی درگاه است و در آن سه سر کده سه قبرها کمی بزرگتر از قبور آرامگاه داریوش اند اما سرپوش مقعر دارند. سقف اتاقک و دهلیز بحالت طاق

منحنی است و ارتفاع دهلیز با اندازه بلندی دهلیز آرامگاه داریوش یعنی ۳/۷۰ متر می باشد

علل انتساب این آرامگاه به خشایارشا اینهاست

۱- پیش از هر آرامگاه دیگری در خصوصیات سنگ تراشی و کارهای هنری، دوره

داریوش و خشایارشا را پیاد می آورد.

۲- در سمت راست آرامگاه داریوش واقع شده، و از لحاظ نقوش بدن شباهت فراوان

دارد.

۳- این آرامگاه را در سینه صخره ای عمودی کنده اند که وقت چندانی بری تراشیدنش

لازم نمی بوده است، در حالیکه آرامگاه طرف چپ آرامگاه داریوش را در صخره های

شیبدار و برجسته تراشیده اند که وقت بیشتری می خواسته، و معلوم است که آنکه

جای بهتر را برگزیده، لابد زودتر دست بکار شده است.

۴- محور طولی دهلیز آن درست موازی با جبهه بیرونی آرامگاه است، و این خصیصه ر

دیگر فقط در آرامگاه داریوش می توان یافت و آرامگاه های دیگر چنین دقت و

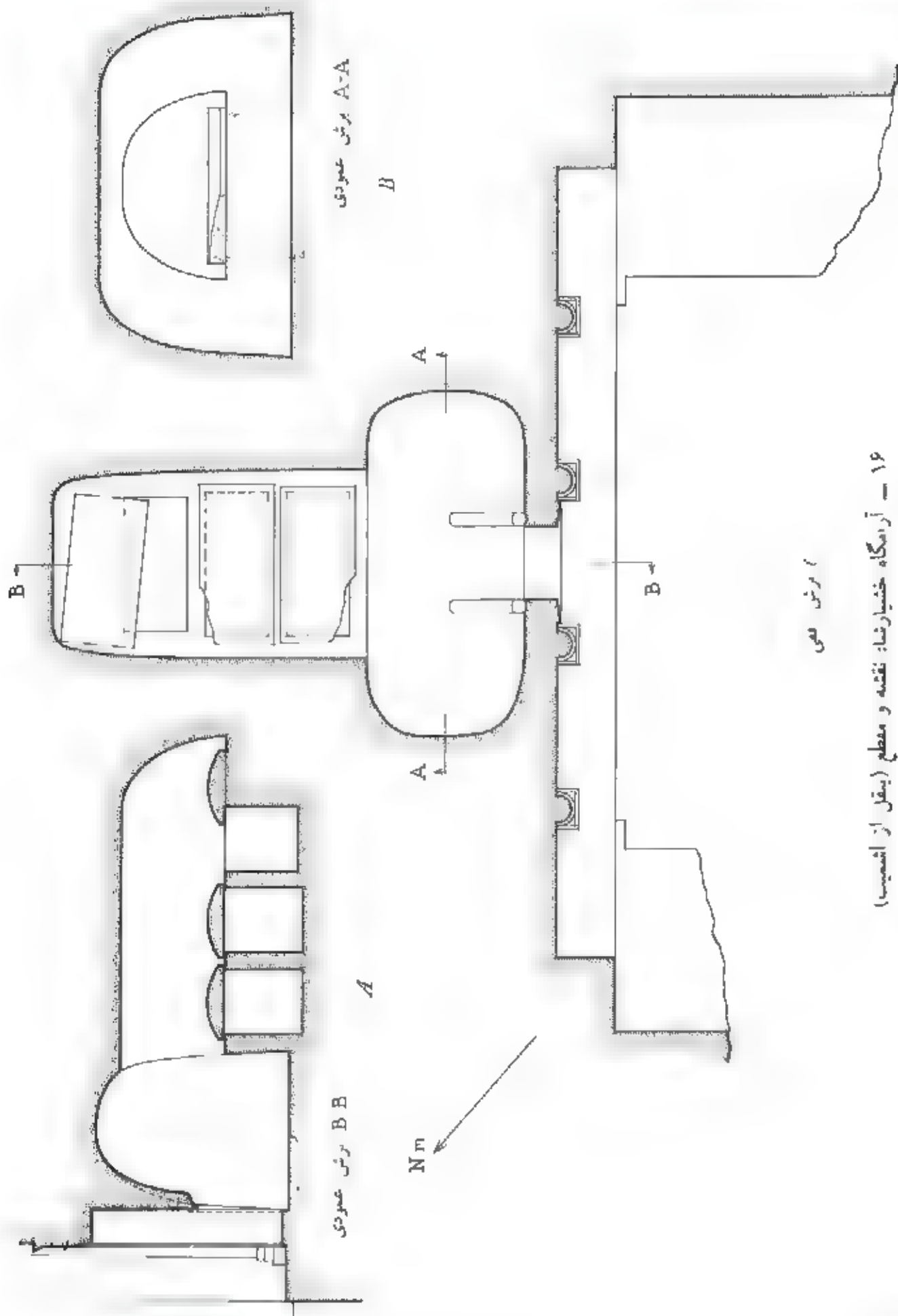
موازنه ای ندارند.

تاریخ آرامگاه خشایارشا را میان ۴۸۰ و ۴۶۶ ق. م. محمیان میتوان رد. هیچ شخص نیست که چه کسانی

با وی دشمن شده اند. مادرش که لابد در آرامگاه داریوش دفن شده، و شاه باویش، میستریس، نسر که چهل سال

پس از وی پریست، و گمان می رود که در آنجا دفن باشد شاید دو تن از برادران و یا فرزندان با وی شریک

شده اند.



برش می

۱۶ - آرامگاه خشیارشا: نقشه و مقطع (بقل از اشمی)

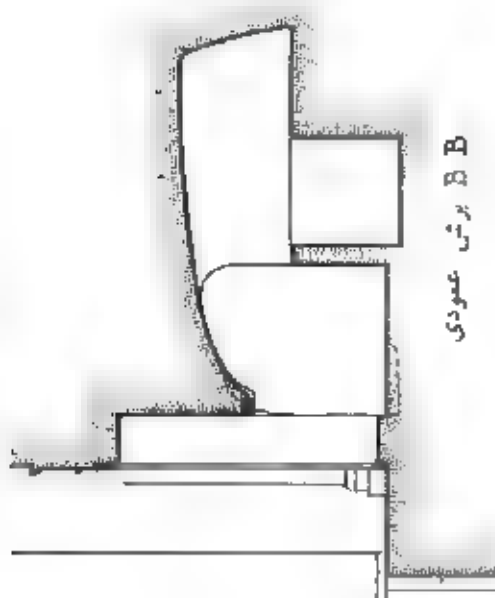


پنجمین اثر (= جایگاه ۱۲)

آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی

شاهنشاهی اردشیر یکم در ۴۶۵ ق م با توطئه‌ها و جنگهای داخلی آغاز شد. و پس از اسدک ردو حوردهائی با یونانیان و مصریان، آرامشی برقرار گشت که به اردشیر فرصت داد در دربار خود کامرانه و پر تجمل بسر برد. در اواخر کارش جنگهای پیوسته میان یونانیان فرصت و فراغت بیشتری برایش پیش آورد. اردشیر یکم بواسطه کاچهائی باشکوه در تحت جمشید و شوش برپا کند، و آنچه را که پدرش ناتمام نهاده بود، پایان برساند. انعام نالار صد متون و کاخ مرکزی در تحت جمشید کاروی بود و یک کاخ بزرگ دیگر با بلکایی سفوش بوسی هیئت هدیه آور در گوشه جنوب غربی تحت جمشید ساخته بود که تقریباً یکنی از هم پاشیده و تا اندازه‌ای نابود شده است. اردشیر یکم سخت زیر نفوذ مادارش ملکه امیسریس بود، و در ۴۲۳ ق م. وقتی که نزدیک ۶۰ سال داشت ر جهان رفت. کالید او را به دفن رستم آورده، به دهمه‌ی که در ۳۷ متری سمت چپ آرامگاه داریوش بزرگ کنده بودند، گذاردند.

جبهه آرامگاه اردشیر یکم اساساً مثل دهمه داریوش است ولی بسیار گرد دیده و کهنه شده. تفاوتهای مختصر این دو، یکی آنست که در آرامگاه اردشیر پایه «آتشدان» کوتاهتر است و «هرکیایی» فقط یک حلقه، آنهم صاف و بی مهره، بیشتر ندارد. کلاه «آرادگان شش گانه» همه موشان را می پوشانند و حالت حلقه ندارد. درون آرامگاه به تقلید از آرامگاه داریوش کنده شده و سه طاقک دارد، اما تفاوتهای عمده‌ی تشکار است. بی دقتی و عدم مهارت سنگتراشان چنان بوده که دهلیز به صورت مکعب مستطیلی بی فواره و کم ارتفاع درآمده است (مندی در کف تا سقف ۲/۲۰ متر، عرض از ۱/۹۰ تا ۲/۲۰ متر و طول ۱۰/۶۵ متر)، و به هیچ وجه مواری با جبهه آرامگاه نیست، بلکه گوشه جنوب شرقی آنها چند سانتیمتر ب دیوار جبهه فاصله دارد در حالیکه گوشه شمال غریب بسیار در کوه پیش رفته است. طاقکها را هم بدون دقت و کمی کج و کوله ساخته اند، و در هر کدام فقط یک فبر کنده اند. که در اینها، لابد آنکه روبروی در ست و وضعیت آریسته تری دارد. بری خود اردشیر آمده شده بوده، و دو تائی دیگر دوتی ر نزدیکترین کسایش (شاید شهاباسو داماسیپ و شاهزاده حشیارشای دوم که اندکی پس از اردشیر جان سپرد)، علیت نسب این آرامگاه به اردشیر یکم آنست که ریره کاری و حصائص دوره حشیارش و داریوش را ندارد، و باید پس از دهمه حشیارش باشد، اما چون دست چپ دهمه داریوش بزرگ کنده شده، جدیش بلافاصله بعد از حشیارش می افتد. تاریخ برایشین آرامگاه اردشیر یکم را بین ۴۵۰ و ۴۳۰ تخمین می توان زد.

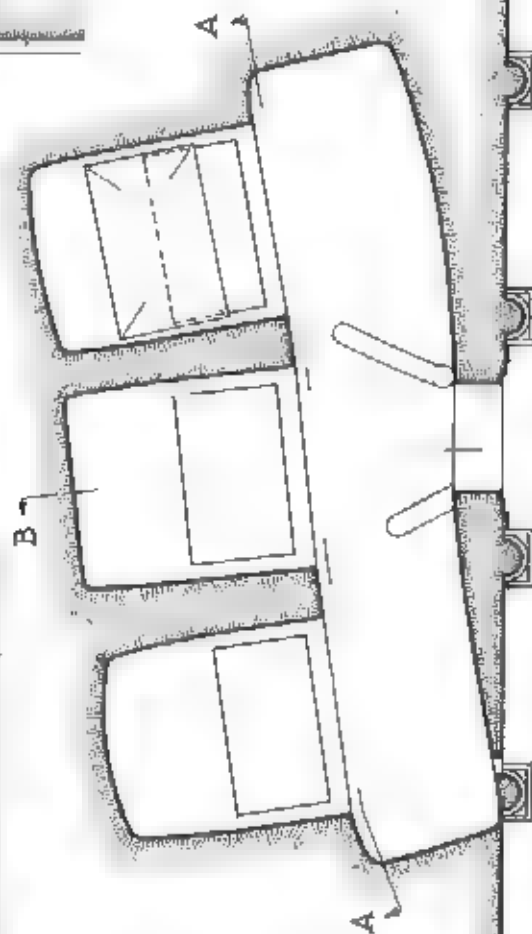


BB برش عمودی

B

N m.

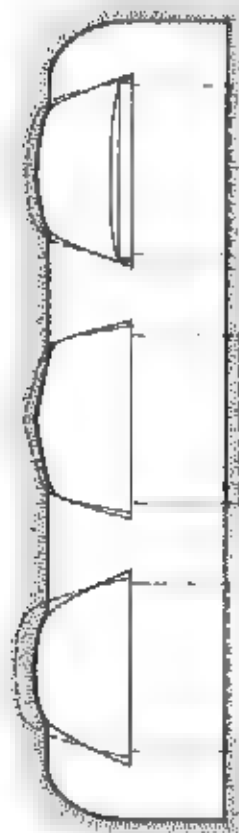
PLAN



A

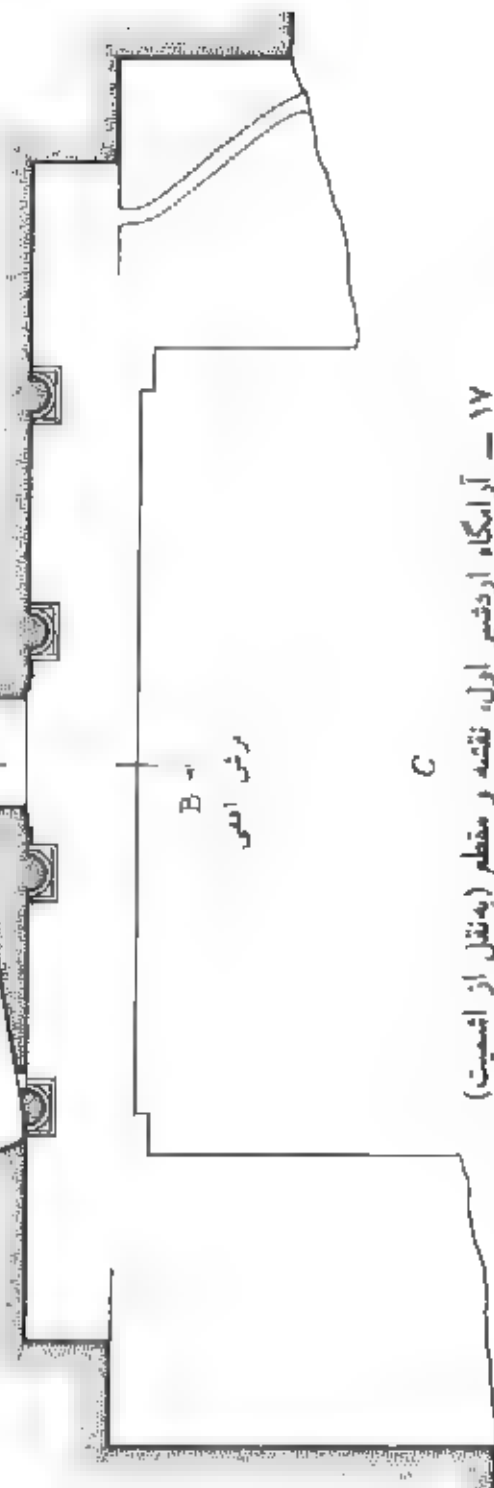
B

A



AA برش عمودی

A



BB برش افقی

C

۱۷ - آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به نقل از اشیت)

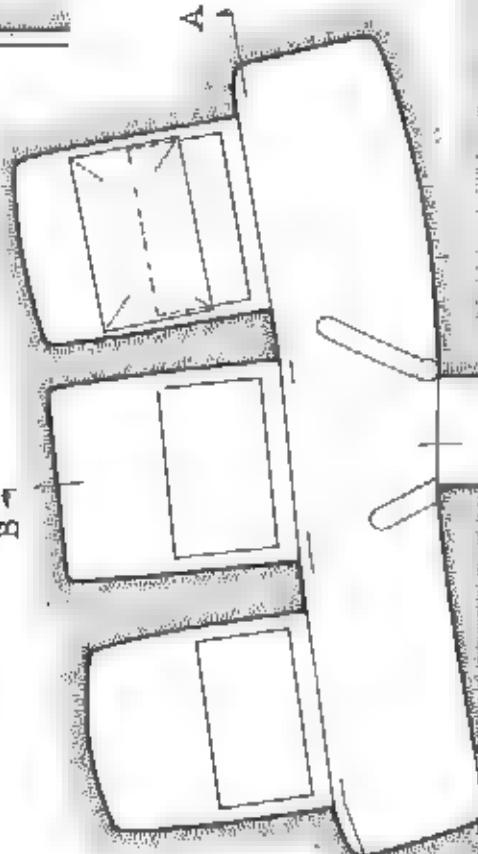




برش عمودی A A

A

B B

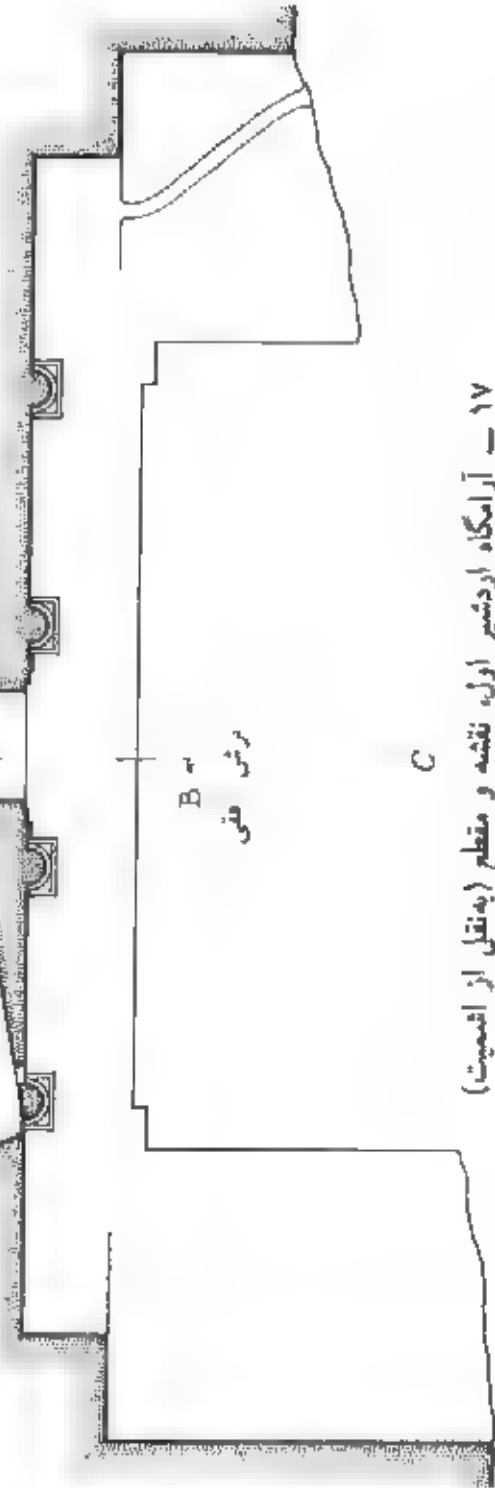


برش عمودی B B

B

N m

PLAN



برش افقی B B

C

۱۷ - آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به نقل از اشعیت)



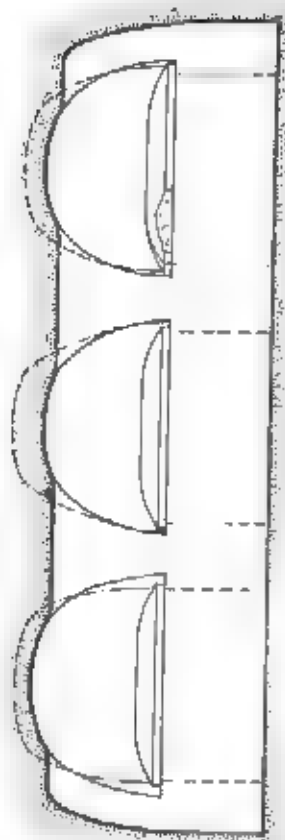
ششمین اثر (= جایگاه ۱۰)

آرامگاه داریوش دوم

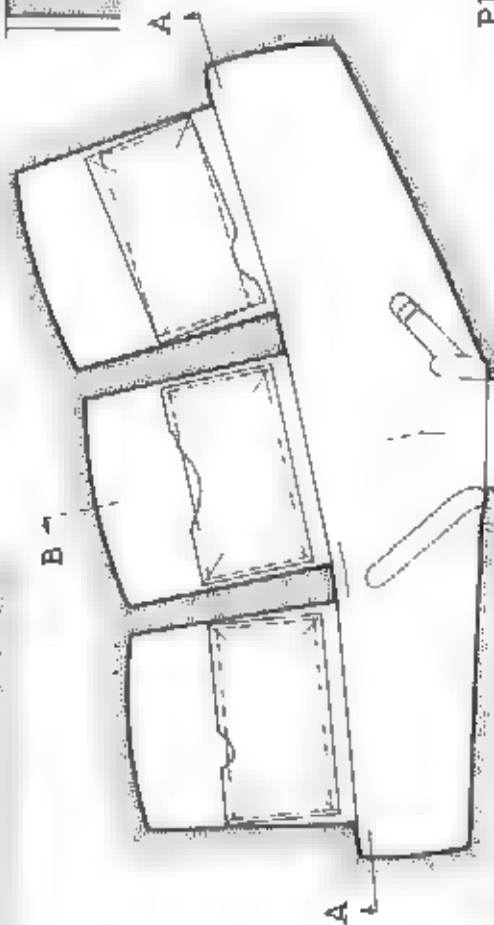
غربی‌ترین آرامگاه نقش رستم که حدود ۳۳ متری سمت جنوب‌غربی آرامگاه اردشیر یکم کنده شده، متشعب است به داریوش دوم، که پس از جنگ‌های خانگی به جانشینی اردشیر یکم رسید و از ۴۲۳ تا ۴۰۴ ق.م. پروشی کرد وی صلاح پادشاهی آرامش حوی و راحت طلب و صفت‌افس بود، و بیشتر در نابل و شوش و در میان درباریان و حو حکان سر می‌برد، و سحت ریر بقودرش شاه‌بو پروشانی (پُرشاد - سه‌سوایی پریاسس) دهر حشارشا بود دوره وی محاصر اسکه سه سردار نامی یزن (چپسه فرنه، فرنه بارو و کورش حوان، در کار سیاست و سر نوشت بونال دخالت کردند، اهمیت سیاسی فراوان یاهب، و محاطر به کاربانی که بر اثر نعود یا فرمان مستقیم پروشانی سرزود، شهرت نامایی پیدا کرد.

دلیل انتساب این آرامگاه به داریوش دوم این است که کنار دخت (سمت غربی) آرامگاه اردشیر یکم قرار دارد و خصوصیات آن را معین کرده است پس از محاط تاریخی «در پی» آن آمده بوده است. از سوی دیگر شیر شادداری که برگوشه‌های اورنگ شاه‌ی نقش است، پُرهای فلس ماسدی پشت گردن و جنوب سیه دارند که همان‌دشان را روی آرامگاه اردشیر دوم و سوم در تحت جمشدمی بینیم؛ بنابراین این آرامگاه اندکی بیشتر از آنها تراشیده شده است. جبهه آرامگاه درست روی «بُن‌خانه (کعبه زوشت)» است که ۴۵ متر دورتر از آن برپای می‌باشد، و این موقعیت از روی عمد انتخاب شده بوده است زیرا فاصله میان آرامگاه داریوش بزرگ و اردشیر ۳۷ متر است و همس فاصله تقریباً در اسحاب آرامگاه بعدی رعایت شده است در محله، «بُن‌خانه (کعبه زوشت)» که در فاصله ۷۰ متری جنوب‌غربی آرامگاه داریوش بزرگ سرآورده شده بود، درست روی آرامگاه داریوش دوم افتاده است.

جبهه آرامگاه داریوش دوم هم همان صحنه‌ها را که دندم شان می‌دهد، در بالا شاه‌شاه در برابر اشکان و بر سر سینه «فرکیانی» و هلال‌گوی دار ماه اسباده و در دو سوی و مهار و بررگان درباری جای دارند، و اورنگ بر این سی‌گانه اورنگ شاه‌شاهی را می‌برد. در بسیاری از جاها نقوش گرد فراوان دیده‌اند و دقیقاً مشخص نیستند درون آرامگاه تقریباً شبیه آرامگاه اردشیر یکم است دهییر بدون دق و ب محور کج (سامواری با جبهه آرامگاه) کنده شده و تقریباً حالت مثنی دارد که فاعده اش ۱۰/۸۰ متر طول دارد و پهنایش در مرکز ۲/۵۰ و در گوشه راست ۱/۳۷ متر و در گوشه چپ ۱/۴۰ متر می‌باشد؛ ارتفاع دهلیز به ۲/۸۰ متر می‌رسد، سه طاقک آرامگاه را با دق بشتی و بصورت منطبق شکل در آورده‌اند و لاند که روی روی در ورودیست بعلی به داریوش دوم داشته است و یکی از قهرهای جایی را احتمالاً برای پروشانی داده کرده بودند انتساب هر سومی در حال حاصر میسر نیست. تاریخ تراشیدن این آرامگاه را میان ۴۲۰ و ۴۰۴ ق.م. تخمین می‌توان رد.



برش عمودی A-A

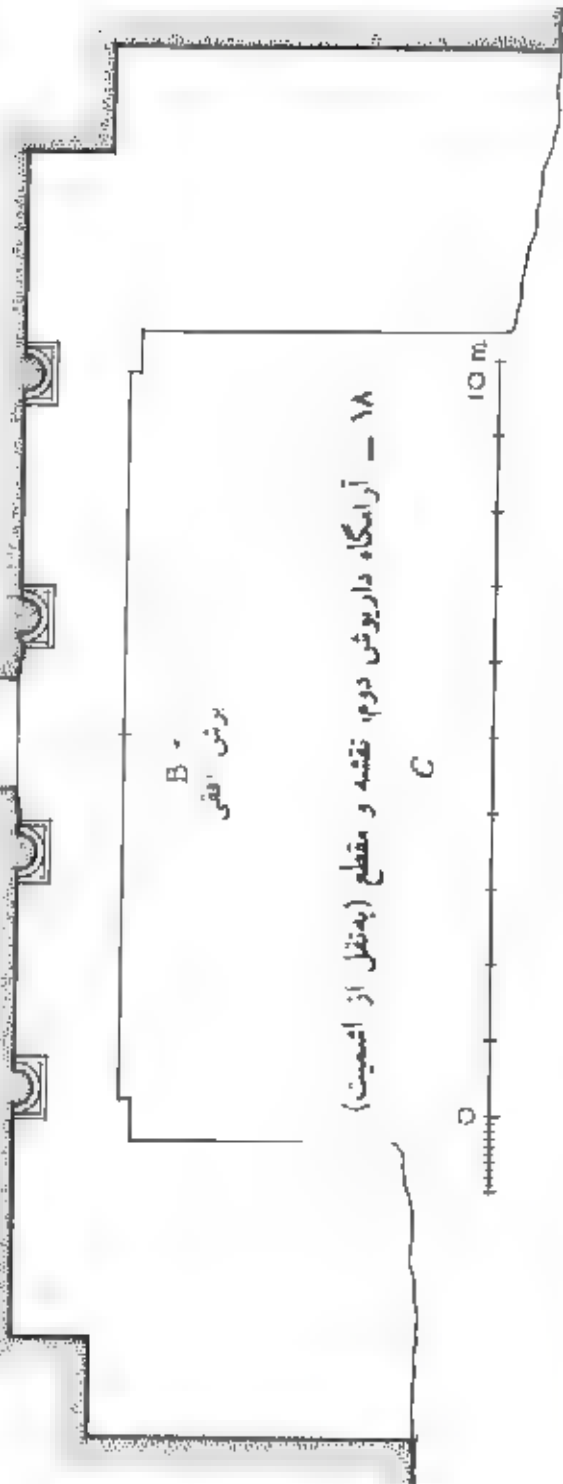


A

B

N

PLAN

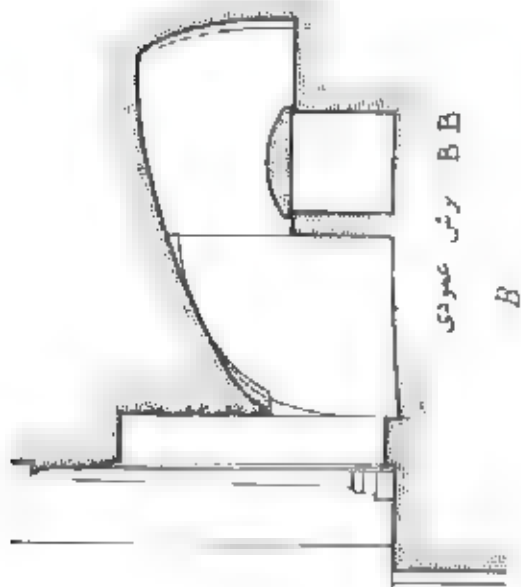


برش افقی B-B

آرامگاه داریوش دوم، نقشه و مقطع (به نقل از اشمیت)

C

0 10 m

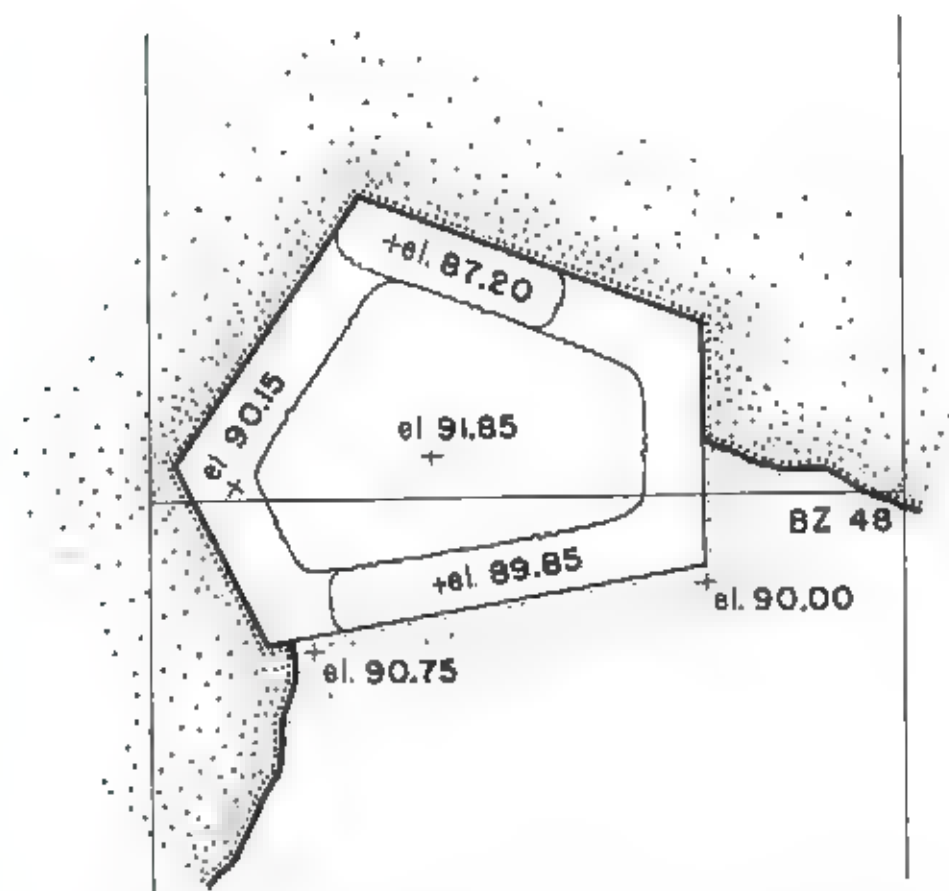


برش عمودی B-B

هفتمین اثر (= جایگاه ۵)

چاه آب در کنار کوه

اشمیت در پای کوه و ده پانزده مری شمال شرقی نقش عیلامی (= نقش بهرام و درباریان) به گودی در سنگ بر نبوده‌ای برخورد که شکل یک پنج صلعی نامنظم دارد و این ظاهر برای جمع شدن آب کنده‌اند. صلع بزرگ این گودی ۷/۲۰ متر و دیگر صلعها ۵/۵۰ متر دارای دارند، و برایش آنها مادیقت و ظرافت تمام انجام پذیرفته، و به همین جهت شهاب به برایش چاهی دارد که دل «کوه شاهی» تعبیر حمشید سردیک از نگاه اردشیر سوم به عمق ۲۶ متر کنده‌اند و لاند از نظر قدمت بدان نزدیک است. ولی چون حفاری گودی کنار کوه نقش رسم ادامه نیافته، عمق آن را تخمین نمی‌توان رد. میتوان پذیرفت که هدف از کندن این چاه، تهیه آب آشامیدنی بهنگام تنگی و خشکسالی بوده است که بخواهند از جایهای دیگر برای مسئولان و سربازان مقیم در محوطه مقدس آب تهیه کنند، و این باصطلاح یک مخزن احتیاطی بشمار میرفته است.



۱۹ - نقشه چاه آب در پای کوه نقش رستم (به نقل از اشمیت)

هشتمین اثر (= جایگاه ۱۸)

نیشته آرامی روی آرامگاه داریوش بزرگ

در ۳۳۰ ق. م. اسکندر مقدونی و یارانش پارسیه را گرفتند، کاخها را سوختند و مهرندگی «تحت حشید» پایان دادند. اندکی پس از آن بود که در دامن دیوار حفاظتی «بُنْ حانه (کعبه رزتشه)» بقای ردد تا گنج درون آن را بر بایند، و لابد در همان زمانها قبور شاهانه هم دستخوش دزدی و بی احترامی شده است. بعد از این دیگر اثری تاریخی در نقش رستم نمی شناسیم تا برسیم بدوره ساسانی، که ۵۵۰ سال پس از اسکندر بود. از این مدت دراز، تنها یک اثر کوچک بر سینه کوه نقش رستم حک کرده اند، و آن کتیبه سبب بیست و پنج سطر است که به خط آرامی در پائین متن عیلامی سنگنیشته داریوش نشان ب (= DNb) نقر شده است. این نیشته را هر تسفله در ۱۹۲۳ تشخیص داد، و خیال کرد که متن آرامی همان سنگنیشته داریوش است. ولی بعد معلوم شد که ریکنر بام «ردشیر» نام می برد و در نتیجه تاریخش را رودر ۴۶۵ (سال جنوس اردشیر یکم) میوان پذیرفت. هینگ در سطر چهارم آن نام سی-ل-و-گ- (سلوکوس) را تشخیص داد، و آن را متعلق بدوره سلوکوس بیکاتور (حدود ۲۸۰ ق. م.) دانست. ما آلتهم استدلال کرد که مدن نام سلوکوس بی لقب شده، میس است که وی سلوکوس اول بوده است، و وی در ۳۰۵ لقب شاهی گرفته بود. بدین کتیبه می بایست به حدود ۳۱۲ تا ۳۰۵ ق. م. معنق داشته باشد. کوشش های بعدی در حواله شدن کتیبه کامیاب بوده، و نویسنده و مقصود و مورد استفاده اش معلوم نیست.

بعد از این تا ۵۰۰ سال اثری در نقش رستم نمی شناسیم. در این مدت پادشاهان مسیحی در فارس فرمانروایی می کردند که می کوشیدند نی و سن همدستی را نگه دارند، و در آن استقلال خوئی چنان بی پروائی می نمودند که گاهی به شاهشاهان اشکانی بی بی اعتنائی می کردند. در آغاز آن عهد مقدونیان بر ایرانشهر حکومت داشتند، لیکن ایرانیان اشکانی آنان را بیرون زدند، و سپس چون سدی استوار در برابر عرسمین و شرمین مهاجم ایستادند، و ملت خود دفاع کردند. در مورد نقش آن در تاریخ ایران، ساجست سنجاسی در اسناد گیرشمن در اینجا بیاوریم.

خوشحانه بر اثر بیتاب جدید که در رمبه تاریخ، آئیس، هر و معدن مادی عصر مورد بحث بعمل آمده، بتدریج چهره حقیقی پارتیان اشکانی و بر وضع ایران - که شان مدت پنج قرن بر آن حکومت می کردند - آشکار می شود. در آغاز این امر جر صبح ادسی کوچک و کم رزش که در خارج شاهشاهی سوکی و فع بود چیری می نمود، ولی بتدریج ماسه لکه روغنی و سعب یافت، و آثار یونانیست مختصر را ر صفحه ایران ردود. حبش اشکانیان در سمت مغرب مصادف با توسعه روم - که بهر جا که یونانیست ر ن رحب می سبب قسم می نهاد - بسوی مشرق گردید. عاقبت رمانی مرا رسید که دو ملت ایران و روم که میراث مادی و حتی معنوی

یونانیست را پس خویش قسمت کرده بودند، خود را در مقابل یکدیگر در دو ساحل فرات مشاهده کردند یکی حق وراثت هخامنشیان و سلوکیان را، بری خود قائل بود و بپارسی می‌خواست شاهنشاهی قدیم را با محاربه‌های آن واقع در بحر الروم مجدداً برقرار سازد؛ دیگری، به اراده قیصریه، خود را وارث اسکندر می‌دانست و مدعی بود بر تمام آسیا و از جمله هندوستان استیلا یابد.

در مدتی قریب به سه قرن، ایران بعنوان مدافع در مقابل روم با شدت مقاومت کرد و کثرت اقدامات رومیان — به سنشای چند پیشرفت موقت — به شکست منتهی گردید. ایران که گرفتار چنین مآرعه‌ی طولانی شد، مسلحه بدست گرفت و در مقابل قدرتی بسیار موحد چون قدرت امپراتوری روم برآمد و فواید گردید کشور مرزور از این محاربه سودی برد، و آن اسکه سلسله‌ای که بر آن حکومت می‌کرد صفحه‌ی جدیدی در روح جنگجویی قدیم ایرانی — که بدک زمانی در دوره آخرین پادشاهان هخامنشی متروک شده و در میان سلوکیان قطع پرتوی از آن باقی مانده بود — در او دمید.

این مآرعه با روم سایج مثبت دیگر هم بری ایران اشکانی بیار آورد. شکست کراسوس، مهاجمه پاکر به سوریه، بدیجی آنتونوس گذشت‌های غسطن، به ایرانیان همانند که ایشان مابقی در دست دارند که بوسیله آن می‌توانند در مقابل مهاجمه مغرب ایستادگی نمایند و استقلال و تمامیت کشور خود را حفظ کنند در روح ایرانی، وحدت ملی که در زمان فتوحات رشک و ببرداد به هیچ وجه وجود نداشت، بتدریج ایجاد شد. این استیاء پیشرفت کرد، و شاید شعبه جدید سلسله اشکانی را که از آن استفاده کرد بکینه گاه و پشیمان خود بافت، از اینرو جلوه آن در زمینه سیاست، دین و هنر ملت آشکار است.

ایران در زمان پارتیان، در همان حال که در مقابل روم از خود دفاع میکرد، همه وره مهاجمات بدویان را — که بعضی آن در ستنهای شما شرق و برخی دیگر در مغرب صفار وارد می‌شدند — تحمل نمود. در این مآرعه، ایران خدمتی عظیم به جهان کرد، زیرا بود که شاید از همه تمدن کهن آسیای غربی — که خود یکی از وراثت آن بشمار می‌رفت — مدافعه نمود و آن را از تخریب نجات داد.

ایران، هر چند بر اثر محاربات داخلی که ناشی از فقدان قدرتی قوی سود فرسوده و کوفته شده بود، معهود در سه سرحد بر دشمنان خارجی قایل آمد همچنانکه در طرح داخلی موفق شد روح ایرانی را احیا کند. پارتیان اشکانی، بر اثر این دو موفقیت، جای ساسانیان را آماده ساختند و شاهان سلسله اخیر از آن استفاده بسیار بردند و به موه خویش وحدتی ملی و تمدنی ایجاد کردند که شاید هرگز وحدت و تمدن ایرانی محض نظیر آن تولید نشده بود. «وحدت و احیای ناگهانی ساسانیان اسطوره‌ای به نظر می‌آید.» پارتیان را به واسطه این آسان و هخامنشیان بوده‌اند.

نهمین اثر (= جایگاه ۶) دژ و باروی نقش رستم

در دوره ساسانی محوطه نقش رستم از نظر دینی و ملی اهمیت بسیار داشته است و از این روی باید بدرفت که دیواری نگهداشتنش بوده و باید راسی را نگهداری می کرده اند. در حقیقت با آنکه حفاری علمی در این محوطه که انجام شده، عیشه‌ای هوئی که تحت مستخر کرده است، طرح برج و بارویی را خیلی خوب می نماید.

محوطه مقدس بشکل مستطبی ناقص بوده، و در راس ۲۰۰ و پهناش ۷۰ متر می شده است. شمال آن محاط به کوه بوده است و سه جانب دیگرش را بارویی از خشت نگهداشتنی می کرده، دیوار بارو ۹ متر ستبری داشته، و در عاصله ۲۱ متری، برجی با قطر ۱۰ متر و به شکل بیم ستوانه و به بیرون محوطه برآورده شده بوده است. هفت برج در ضلع جنوبی و دو برج در ضلع غربی و احتمالاً دو برج هم در ضلع شرقی ساخته بوده اند. تقریباً همین وضع را در ویرانه شهر استخر نیز می بینیم. از آنجا که نقوش ساسانی از سمت شرقی آغاز میشود، احتمال می رود که درو ره ورودی محوطه نیز در همان سمت بوده است، و باز احتمال می دهند که چشعه‌ای در شمال غربی محوطه می جوشیده و درون قسمت بارو در آن سیراب می کرده است. معلوم نیست چرا نقش اردشیر و بهرام بر روی این محوطه مقدس افتاده اند، چون برج و بارو به دوره ساسانی تعلق داشته است شاید ناچار بوده اند از طرح قدیمی و احتمالاً هخامنشی پیروی کنند (طرح برجهای سه سوته‌ای در روم و ترشانت دیو و برجهای بلند پادشاهی تخت جمشید یافت شده است، سایر این هخامنشیان با آن بگانه بوده اند) در پشت دیوار بارو روبه جنوب (یعنی روبه دشت) گودی درازی وجود دارد که احتمالاً جای حندق بارو بوده است.

بارج بر آوردن باروی تحت جمشید مشخص نیست، ولی شاید آن را به دوره اردشیر و شاپور بتوان تعیین رد چون در آن موقع بود که این محوطه دوباره مقدس و هست سیاسی چشمگیری یافت اکنون بحالت که بسبب این ساسانیان که بودند و چگونه به هرماتروئی رسیدند

شاهنشاهی نوین پارسی

پنج سده پس از برافتادن هخامنشیان، باز از فارس خاندانی برخاست که خود را وارث آن شاهشاهان نامی می دانست، و با محروم کردن اشکانیان از حق فرمانروائی، تاج و تخت را از آن خود ساخته، شاهنشاهی بزرگ ایرانی را احیاء و بازسازی کرد. ساسان، نیای این حامدن نوین، در معبد «آتش بهمن» در ستر مقام بدی داشت و شاهدخی نام «دستک» را به همی پدیرفته، پادگاه بلندتری یافت پس روی پسرش پاپک جانشین شد و به شاهای ستر رسید و دختری از یکی از حامدنهای شاهی محلی فارس به نام «رودک» را و بود که برایش چند فرزند آورد:

۱ - شاپور، که شاه استخر گردید،

۲ - اردشیر، که فرماندار یا ارگبد داراگرد شد،

۳ - شاپور، که شاه استخر گردید،

۳ - بلاش

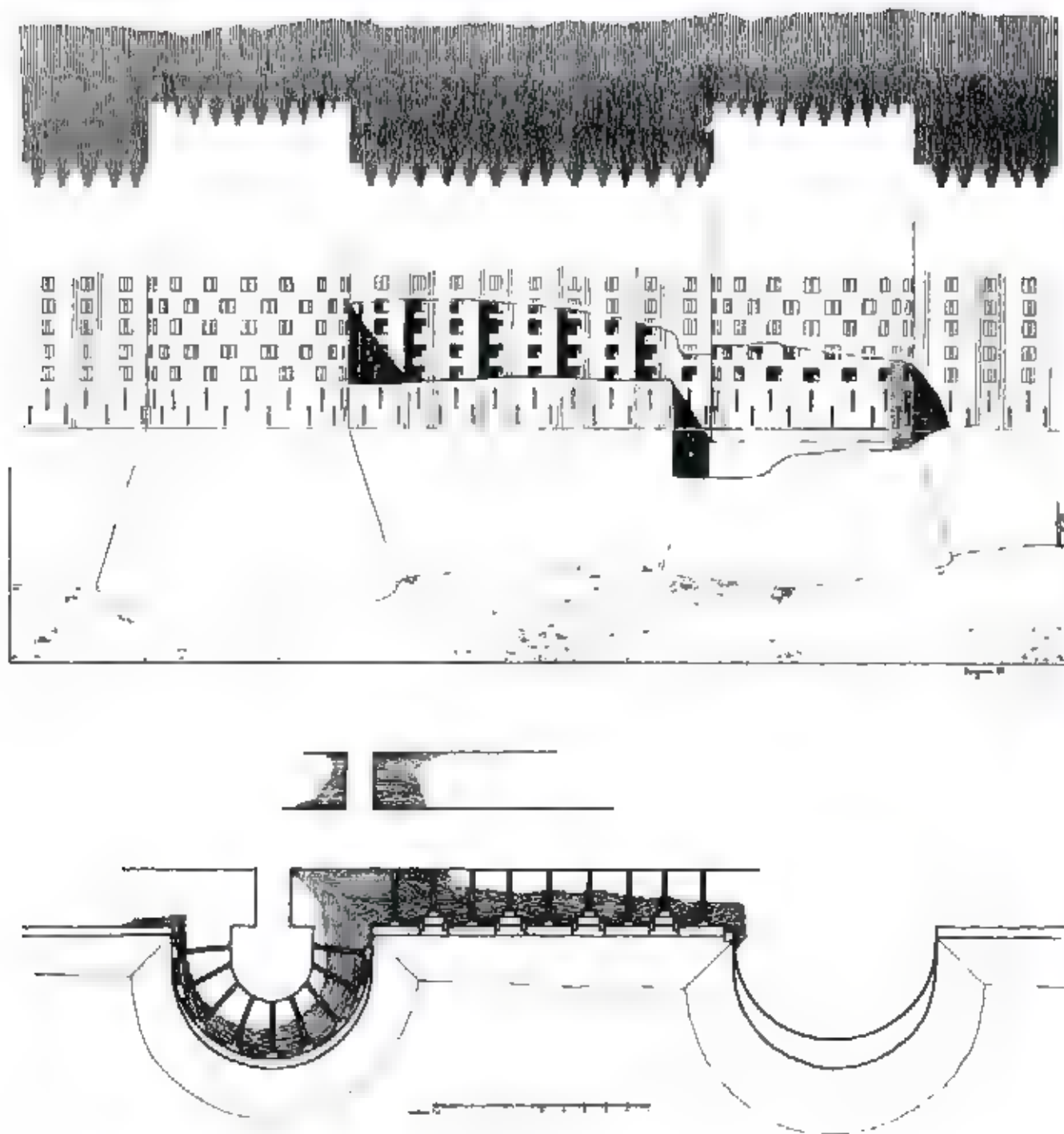
۴ - پیروز

۵ - دیگ، که همسر برادر بزرگ خود اردشیر شد و بعدها شاهانوی ایران گشت

در حدود ۲۰۵ میلادی پاپک ناحیه سنا (پهنا) در فارس را هم به تصرف درآورد و پسرش شاپور را حاشی خود کرد، اما این یکی برودی از جهن رفت و اردشیر به پادشاهی رسید، و دودمانهای شاهی فارس و کرمن و صمغان و خورسان را یکی پس از دیگری از پای درآورد، و در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی در دشت هرمزگان در حورستان با اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی روبرو شد. منابع عتیق اطلاع می‌دهند که برادر پادشاهان سرد تن به تن بود. اردشیر خود با اردوان رزم حسرت و او را کشت؛ پسر بزرگ اردشیر، بنام شاپور، نیز داذبشاده، و برادر اردوان را با دست خود از پای درآورد، و یکی از ماران اردشیر پیر شاهزاده‌ی اشکانی را بر سر سداخت. پس از این رویداد، اردشیر شاهنشاه ایران شد، و با رخدادهایی دیگر منازعان را هم از پیش برداشته، به نیسین رفت و تاجگذاری رسمی کرد. آنگاه به رمود داستان نبرد هرمزگان را برای عبرت آیندگان بر سه کوهی نزدیک پایتخت اصلی‌اش در فارس به نام فیروزآباد، نقش کردند، بدو تاجگذاری را در سه صحنه، در فیروزآباد و نقش رستم و نقش رجب بر صخره کوه جاویدان ساختند.

بدین‌سان با بر حاشی ساسانیان، حکومتی ملی در ایران پیاد گرفت که متنگی به دین مئی و تعدی بود که شاید از حبه ایرایت در سراسر تاریخ بلند ایران مانند ی داشت. شکنج قدرتی مرکزی و نیرومند که رمان اشراف مملوک الطوائفی فتنه‌جو را در دست گرفت، تشکیل فئون منظم سکو تربیت شده، و سازمان دقیق داخلی که عهده اداره‌ی - که تحت نظارت هر داشت - سپرده شده بود، همه موجب گردید ایران - که بعد از قوی دفته بود - در طریقی که احرب پادشاهان شکانی طرح کرده بودند، رهسپار شود، و چنان قوه‌ای به هم رساند که به نظر می‌رسید دنیای معنی پس آن کشور و روم تقسیم شده بود. چون شاهنشاهی اردشیر از قرات نامرو و هرات و سیستان ادامه داشت، استحکام بخشیدن به سرحداتش، بویژه در غرب، اهمیت اساسی داشت، و در عرب هم رومال به انتظار نشسته بودند که دشمنان وی را باری کند. بدین‌بین برخورد با رومان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، بویژه که اردشیر خود را وارث هخامنشیان می‌دانست و به اسکندر رومی (الکساندر سوروس) به چشم وارث اسکندر مقدونی می‌نگریست، و در نامه سدی به وی نوشت که زمان بازگرفتن کین داریوش سوم (دارا) رسیده است و باید رومیان آنچه را که پدرانشان بزور ربوده بوده‌اند، باز پس دهند. این بود که میان دو امپراتوری بزرگ جنگ در گرفت و ایران با مرز غربی خود را پیش‌تر برده، رومیان را از حران و نصیبین بیرون رانده، اردشیر چون از کار جنگها فارغ شد، به ترویج کشاورزی، ایجاد قناتها و سدها و ساحل شهرها و گاهجه و تشویق علوم و ادبیات پرداخت، و بگفته بلعمی «بدست خویش ناح خوش را بر سر خوش شاپور نهاد» و خود به معبد «آش ایهیای» استخر رفت و در آنجا به عبادت مشغول شد (۲۳۹ میلادی). شاپور یکسال قبل به مقدم پدر بود و پس از آنکه اردشیر در ۲۴۰ از جهان رفت، خود تاج پادشاهی بر سر نهاد و شاهنشاه ایران شد.

پادگارهائی از دوره اول ساسانیان در تحت جمشید مانده است و آن نقوشی است که با سوزن بر روی دیوار تالار مرکزی حرمرای حشیرشاه بر کرده است، و پاپک، اردشیر و برادرش شاپور و چندین دیگر را نشان می‌دهد که پیاده و با سواره در مراسم دسی با تاج بخش شرکت دارند. این نقوش در حاتی دیگر به تفصیل یاد خواهیم کرد.



۲۰ - برج و باروی استخر که شبیه برج و باروی نقش رستم بوده: الف، نمای کلی؛ ب، مقطع افقی (به نقل از هرتسفلد)

دهمین اثر (= جایگاه ۱۰) آتشدانهای سنگی دوگانه

توصیف

کوه نقش رستم شیب تندی به سوی جنوب غربی دارد و از چند متری نقش اردشیر پایگان بصورت پورهای درمی آید که روبرو شمال می پیچد و به ناحیه شوسس می رود در ۱۵۰ متری پوره بر سمت راست حاده دو قربانگاه از سنگ کوه تراشیده اند که شکل هرم ناقص تو گود را دارند و یکی از دیگری اندکی بزرگتر است اما مشخصات و تزیینات هر دو یکیست و فاصله آن دو از هم تنها ۸۰ سانتیمتر است. حالت هر دو قربانگاه به چهارطاقی می ماند که رأسش کوچکتر از قاعده اش باشد مدیج جنوبی قاعده ای تقریباً مستطبی (۱۷۰×۱۵۰ متر) دارد و ارتفاعش ۱/۷۵ متر است. اما مدیج شمالی قاعده ای تقریباً مربعی دارد (۱۳۰×۱۳۵ متر) و بدیش ۱۵۵ متر می باشد کنار بای این دو مدیج ر چون سکویی در آورده اند که در قسمت جنوبی سه پله می خورد حرره ای چهارگانه قربانگاه ها به ستونهای ستوانه ای و سب و کوتاه می ماند که سر پناه ای چهار گوش مهاده باشند و طاقها سبباً هلانی اند و از زیر بد ستونها بر حاسه بهم وصلشان می کنند پیشانی نام دو بد بر جسته بر نبی در و پنج دندنه مخروطی بر لبه دم تراشیده بد در بام هر یک از مدیج ها حفره ای تقریباً مربعی (۴۰×۴۰ سانتیمتر) به عمق ۱۵ سانتیمتر در آورده اند که برای جای دادن پالعه و یا محمره هائی بوده است که در مراسم دینی اهمیت اصلی را داشته است

مورد استعمال و تاریخ گذاری

تقریباً همه دانشمندان بر آنند که در مدیج های دوگانه سنگی آتشگاه بوده بد دلایلی که در این اسـحـر پش آورده است بسیارند اما از همه مهمتر آنست که در چند حدی دیگر (مثلاً پادگاد هفده سنگ سیرجان، کوه شهرک اسحر) مدیج های دوگانه ای داریم که در آتشگاه بودن آنها شک نیست و در همه موارد هم یکی کوچکتر از دیگری است آتشگاههای پادگاد و احتمالاً سیرجان را دوره هخامنشی می دانند اما در باب تاریخ آتشگاههای نقش رستم عقیده دانشمندان مختلف است. کرزن و گداز در فصل ر هخامنشی دانسته اند. گابینگ و انست ابراهیمش می شمارند (اهمیت تاریخی بردن در دوره داریوش بزرگ میدانند و اردشان و گیرشمن آنرا به دوره ساسانی می بندند. اردشان در مقاله ای مفصل در باب این آتشگاهها توجه داد که شکل آنها بسیار شبیه است به «چهارضلعی های دوره ساسانی» که بسیاری از آنها (مثلاً در هروآباد، گارون و غیره) شناخته اند و در آتشگاه بودشان مردیدی نیست و در این جهت آتشگاههای نقش رستم را هم از دوره ساسانی باید دانست

۱ - در مورد آتشگاههای سیرجان که احتمالاً از دوره هخامنشی است و بعد میر شده اند - که به تحقیق استادی دکتر پ. ورجاوند در مجله بررسیهای تاریخی سال هفتم شماره ۳ ص ۱۰۳ و بعد

معقیده با این استدلال کاملاً محال است. اولاً شکل آتشگاهی دوره هخامنشی یکی است، و از آن دوره فقط «آتشدان» می‌شناسیم، که روی آرامگاهها نقششان را می‌بینیم. قسمت بالائی دو سخته‌سنگ بزرگ پامارگاد شبیه سکوه‌های سه‌پایه است که بر آرامگاههای هخامنشی نقش شده‌اند، و یکی از آن «سکوی» آتشدان بوده است (و این پایه بدشته، و آتشدان را بر فرازش می‌گذاشته‌اند) و دیگری سکویی بوده که شاه‌شاه بر فراز آن به نیایش ایستاده (و از این جهت پایه‌دار بوده است) اما در مورد آتشگاههای دوگانه نقش و منقش چنین چیزی مصداق ندارد، و قطعاً هر دو بر روی یک منظور مورد استفاده بوده‌اند. حال سبب که آن منظور چه بوده؟ در دوره هخامنشی، آتش را در هوای بار بپاش می‌کردند، و آتشدان، محموری بود که بر پایه‌ای مکعب مستطیلی ستور و بر سکویی سه‌پایه پایه‌دار بود. جای داشت بندی مدیج آتش، گاهی ۱۵ متر بود و گاهی بیشتر، و در مواردی به دو متر هم می‌رسید (چنانکه در مورد آتشگاه منقوش بر تکه سنگی از ارگیلی یا داسکی لیس، پایتخت ولایت کنار دریای اژه دولت هخامنشی می‌یابیم)، در بعضی موارد، کنار دست مدیج آتش، مدیج مشابه یک کوچگری هم می‌بینیم که بر روی انجام مراسم شوم مقدس تعبیه کرده‌اند، چون موبدی در پیشان ایستاده، و روی مدیج نیز هاوسی بر روی گوبیدن شیرۀ مقدس گذاشته‌اند، نمونۀ خوب این موارد بر روی مهرواره‌های گلین دوره داریوش و خشایارشا و اردشیر اول، که در تخت جمشید یافته‌اند، نقش شده است. از اواخر دوره هخامنشی و



۲۱ - نقش آتشدان و موبدان هخامنشی (طرح ژ. تیلیا از نقش یک مهر هخامنشی در کتاب اشمنیت، ج ۲ چاپ شده)

شاید هم اوایل دوره اشکانی، یک تندیس سرخ در به (که در قیصریه، پانتیخت کاپدوکیه یافته اند) که بر چهار سوی آن مویده یا پاله و ترستم و در حاشیه مادی معوش است این شدن به طاقی می ماند که سقفش بر چهار سوی استوار باشد و هیچ سویش دیوار نداشته باشد. معارب دیگر سرشبه است به یک «چهارطاق» یا «چهارطاق» که در آن سقف مسطح دارد، اگرچه بندی نشود فقط ۵۵ سانتیمتر است، لیکن نقش مویده در زیر سقف می رساند که ارتفاع اطاق مذبح آن به ۱۶۰ تا ۱۸۰ سانتیمتر می رسیده است، یعنی درست همان مشخصات را



۲۲ - آتشدان مکتوف در قیصریه (به نقل از اکورگال)

داشته که مذبح‌های دوگانه نقش رسم دارند. از سوی دیگر، مذبح‌های آتش منقوش بر سکه‌های پادشاهان پارس در عهد سلوکی و شکانی بر چپین وضعی دارند. وجود موبدی شاهانه در کنار آنها می‌رساند که از عهد آشور دو متر متجاوز بوده است، و آتش مقدس در آتشداهائی (سه عدد) که همانند سرخی از آتشداهای دوره هخامنشی بوده است، بر نام آنها گذارده بوده بد (لاند سرای هر کدام یک گودی وجود داشته) در سوی دیگر مذبح شاهان پارس، درختی بر بیره‌ای افراشته‌اند که دروش سواره سب چهارپر (که بعدها به ستاره شاهان یا اختر کاویان تعبیر شده بوده است)، و حتماً می‌رود که عین همین درخت را کنار یکی از مذبح‌های نقش رسم پیر برمی‌افراشته‌اند در حقیقت، یک گودی به قطر ۷ سانتیمتر و به عمق ۶ سانتیمتر در ردیف گوشه جنوب غربی صخره و سکوی مذبح‌های مورد بحث کنده شد که به احتمال جای افراشتن درخت می‌بوده است. پس مباحث چند استنتاج بدست می‌آید:

۱- سکه‌های شاهان پارس مذبحی طاق مانند به ارتفاع دو متری را نشان می‌دهد که بر قر (شماره سه) نشان گذاشته شده و آن هیچ رابطه‌ای با «بن‌خانه» (کعبه زرتشت) نداشته است.

همانند این مذبح، اما با یک آتشدان، در سنگ‌تراشی دسکی لین و مذبح کوچک فیصلیه یافت می‌شود.

۲- مذبح‌های دوگانه نقش رسم، به این گونه مذبح‌های اطاقک‌وار تعلق دارد، اما نوع تحول یافته‌ایست، و در نتیجه متعلق به آخر دوره اشکانی و اوایل دوره ساسانی است.

۳- مذبح کوچک نقش رسم (با ارتفاع ۱۰۵۵ متر) ویژه انجام مراسم نثار هوم و یا چیزی غیر از آتش بوده است، و بر روی آن هاومی و یا چیز دیگری می‌گذاشته‌اند، اما مذبح بزرگتر، مخصوص آتش بوده، و بر فرازش آتشدانی قرار می‌داده‌اند.

حالا اگر به سکه‌های شاهان ساسانی مگریم، به دو نوع کلی از مذبح آتش برمی‌خوریم که هر دو ۵ شکل مذبح‌های دوگانه نقش رسم تفاوت دارند. بر پشت سکه‌های اردشیر آتشدان محمری است که بر روی تختی مستطیلی نهاده‌اند و پایه‌های این تخت عیناً از اورنگ شاهنشاهی منقوش بر آرامگاهها اقتباس شده است. ما در زیر تخت، مذبحی که پایه و سرش چون سکویی سه‌پایه‌ای می‌باشد، گذارده‌اند، که عیناً همان «مذبح آتش» روی آرامگاهها است. نقش اردشیر روی سکه کنده شده، و همان وضع سیمرح و مقامی را دارد که نقش شاه هخامنشی بر روی آرامگاهها به عبارت دیگر، روی پشت سکه اردشیر پدیکان بعد از نقش هخامنشی بر آرامگاههای هخامنشی را تقلید و تعبیر می‌کند، و پس است مگر دلیل واضح و آشکاری بر دعوی جانشینی حاکمان را داشت، و اظهار «تجدید عظمی و شاهی پارسیان» از سوی اردشیر اما همیکه اردشیر خود حاکمانی شاهنشاهی پی‌ریخت، دیگر برای جانشینانش لزومی به عقب رفتن نبود، و تنها به بنیادگذاری چون وی بالیدن پسندیده می‌نمود بنابراین شکل تخت هخامنشی از مذبح‌های آتش آنان افتاد، و فقط سکوی سه‌پایه‌ای آتش باقی ماند چون هر دوی این نوع مذبح‌ها، شکل تحول یافته و دیربر مذبح‌های آتش نوع فیصلیه‌ای و نقش رسمی می‌باشند، لابد دو مذبح نوع اخیر کمی رودر از سکه‌ها برانیده شده بوده، و نقوش ساسانی بر دیک

بدان می‌رساند که آن دو با خاندان ساسانی رابطه داشته‌اند. بنابراین ما آن را به‌دورهٔ پاپک متعلق می‌دانیم و تاریخش را به حدود ۲۶۰ میلادی تخمین می‌زنیم. اما در اینجا باید اشکارا بگوئیم که به گمان ما هیچ رابطه‌ای میان این دو مذبح و معبد «آتش آناهیتا» بوده است، زیرا که این یکی در شهر استخر و در آغاز معدی هسنتی و دارای مجسمه‌هایی در ابروان بوده است، و بعداً در دورهٔ اردشیر مجسمه‌ها را کنده و آن معبد را به «تشکده آناهیتا» تبدیل کرده‌اند، و چون همدان سا در دورهٔ اسلامی به «مسجد سیمان» بدل گشته است، و این مسجد در مسعودی و سحرری بصورت بیانی بزرگ و ستون‌دار با ستون گاو و حایوران دیگر، مشخص کرده‌اند، شکی نداریم که معبد قدیمی و «تشکدهٔ آناهیتا» در ویرانه یعنی استخر باید جسد پدر نقش رستم، احتمالاً مذبح‌های نقش رستم، حایگاه ناحیایی شاهزاده‌شاپور و اردشیر بدست پدرشان پاپک بوده است، و عبت برگردن این نقطه، آن بود، که در روح «بیاکان تاحدار» خود — یعنی همدانیان — الهام گیرند و از حائی «آغار» کد که آنان به «پایان» رسیده بودند.

در اینجا باید بعنوان زبهار به کسانی که زود دوری می‌کرده‌اند یا می‌کنند، و پدران ما را و برادران زرتشتی ما را «آتش پرست» می‌خوانده یا می‌خوانند، بیافزائیم که ستایش و ارجمند داشتن آفریدهٔ اهورمزدا، با «پرستیدن» و عبودیت به آن فرق می‌کند، و احترام آتش در بسیاری از دینها کمتر از آن نیست که در دین زرتشتی. همانطوریکه مسیحیان به صلیب احترام می‌گذارند، یا مسلمانان به محراب و بسا سنگ حجرالاسود، و هیچکس آنها را به «صلیب پرستی» و «سنگ پرستی» متهم نمی‌تواند کرد — چونکه توسط اینها به عبادت پروردگار می‌پردازند — همان گونه هم زرتشتیان — و در حقیقت بسیاری از مسلمانان هم — که به نور و چراغ و اجاق و آتش احترام می‌گذارده و می‌گذارند، «آتش پرست» نتواند بود گفتهٔ فردوسی:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| نیارا همی بود آئین و کیش | پرستیدن ایزدی بود پیش |
| مگوئی که آتش پرستان بسدند | پرستندهٔ پاک‌پسردان بسدند |
| در آنکه بدی آتش خوب رنگ | چو مر تازیان راست محراب سنگ |

گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی

در گوشه شرقی محوطه مقدس نقش رستم، بر سینه صخره‌ای که درست مشرف بر پیچ راه شولستان و فریه حسین آباد است، مجلسی از تاجگرد ری اردشیر پساپکان تراشیده شده است که در شمار زیباترین و سالمترین نقوش ساسانی است و برده توصیف و تعبیر گردیده است. علت اسکه این نقش و یک حکاری دیگر (یعنی بهرام و دربارش = شماره ۴) را بیرون از محوطه بارودار نقش رستم تراشیده اند، روشن نیست، ولی احتمالاً چشمه‌ای در اینجا روان بوده است و علت تقدس و انتسابش به اردشیر سورا آناهیتا - که اردشیر و بیگانش مولی تنش وی بوده اند - به این نقوش را کنده اند همین وضع در مورد نقوش فرورآباد هم دیده می‌شود. در آنها در کنار رودخانه و سر راه، بر سینه کوه «گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی» و «سرد هر مردگان و پیروزی اردشیر بر اردوان پنجم» نقش شده است. نقش «گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی» در «نقش رجب» هم دیده می‌شود، و تحا نیر کنار راه بوده، و احتمالاً درای چشمه‌ای مقدس بوده است، چنانکه حتی احتمال داده‌اند که آن قسمتی از معبد «آتش آناهیتا» بشمار می‌رفته است.

مجلس «گماردن اهورمزدا اردشیر را به شاهی» در نقش رستم ۲ متری از زمین حاصله دارد، و پهنایش ۶/۳۰ تا ۶/۴۵ متری می‌باشد، و بلندیش به ۲/۴۰ متر می‌رسد، در اینجا، شاهنشاه اردشیر در سمت چپ مجلس نموده شده است، وی بر اسب سوار است و از نیمرخ نموده گشته، و اهورمزدا را - که او نیز سوار بر اسب و روبه روی او و از سمرخ تصویر شده - می‌نگرد و دیهیم شهریری را از وی می‌سازد پشت سر شاهنشاه حو بی مگس پرانی بدست دارد و زیر پای اسب اردشیر پیکری جان اردوان، آخرین پادشاه اشکانی، برخاک افتاده، و فریه آن، پیکر اهریمن زیر پای اسب اهورمزدا له شده است هم اردشیر و هم اهورمزدا توسط کتیبه‌هایی به ربای معرفی شده‌اند.

اردشیر با سمرخ راست نموده شده است بر سرش تاجی اسب بصورت یک کلاه گرد گمبوز و با ویره‌هایی برای پوشاندن گوش و پشت گردن، و نواری که گویا دیهیم باشد، بدور آن بست شده است، بر کلاه سه عقاب نقش کرده‌اند و بالای آن گوی بررگی است که اصلاً رپارچه برنمی گوهرنگار و سرورندش بوده است و قسمتی از رلف را جمع کرده، در آن می‌پیچیده‌اند، و این گوی سر شاهی اسب که در همه نقوش ساسانی دیده می‌شود.

بوارهای پهن و چین خورده‌ای که به کلاه بسته شده چنان بلند است که دنباله آنها به پشت سر شاهنشاه افتاده است، گفنی که بدست باد سپرده شده گسوان اردشیر بلند و منظم است و حلقه حلقه سردوشش افتاده ریشش بر بلند و حلقه حلقه است قماشهای آن را پیچیده، از حلقه‌ای گردیده بدین حلقه بعد از آن در نقوش ساسانی رایج گردیده است، جامه اردشیر عبارت است از لباده‌ای بلند و پرچین که تاروی راها را قرار می‌گیرد، کتی آستین‌دار که ننگ به من چسبیده و توسط کمربندی اسوار شده اسب شلواری که گشاد و پرچین

است و روی پای را می پوشاند و کفشی که به پا شده، تا بند آن موافق دانه است. نوارهای شاهی را که بر آویخته است، و بر چین و شکن بامس افروخته. اردشیر گردن بدی حلقه حلقه آویخته است که درون هر حلقه سر شیری غرق را نقش کرده اند. دست راست شاهنشاه بسوی جلو در ر شده با دهم شهر یاری را ستاند، دست دیگرش بپیم افروخته است و نگش سپاه را بشانه احترام و طاعت به صرف جلو بار کرده است. بر علامت بارها در نقوش ساسانی آمده، و همچنانکه گیشمن نشان داده است از ایران به روبا رفته و در هتر قرون میانه آن سامان بسیار مشهور است. شکل اردشیر و تاج وی را عیناً بر روی برخی از سکه های نقش کرده اند.

اهورمزدا رویه چپ نموده شده، و تاجی گنگره دار بر سر دارد که زلف محفوش از بالای سر و میان ساج پیدا می باشد، دسالة ریف پرچین و شکن بر شانه اش افتاده و ناری بلند و مواتح ر پشت سرش دیده می شود؛ و ریش بند و حلقه حلقه اش، حالتی تقریباً مستطیلی دارد و شبیه به ریش اردشیر در برخی از سکه های رومی باشد. بردوش وی ردائی است که با چین و شکن به پشت افتاده و دسالة آن در جلو توسط سنگی سهم و صلب کت و کمر و شلوارش همانند جامه شاهنشاه است ولی نوک پایش با نوارهای آویخته آن سحوی پیدا می باشد. اهورمزدا دست راست را در ر کرده دهم شهر یاری ر به اردشیر هدیه می کند، و دوسوار بهمن و مواتح دهم به سوی اهورمزدا نشان است. دست چپ وی بپیم افراشته است و شبی بند و چوبدست دسالة را رو به بالا مآ اندکی کج گرفته است. این شبی را بر برخی عصای شاهی دسالة است ولی عصای شاهی به هیچ روی چین ضخامتی نداشته است و چین کوتاه نبوده، و معمولاً رویه پائین نگهداشته می شده است. بنا بر این عقیده آن دسته از دانشمندی که اثر «شاخه های برسم» می دانند، درست است، بویژه که شاخه های برسم را به همین وضع و با همین شکل در دست موبدان زرتشتی نقوش بر دست ساخته های دوره هخامنشی (مثلاً صفحات زرین گنجینه سیحون) و نقش هورمزدا ساخته استوخوس گماژنی می بینیم، و جای شگفتی هم ندارد که اهورمزدا، شاه موبدان، را با نشان مخصوص آنان — شاخه های برسم — نقش کرده باشند.

اسبان اردشیر و اهورمزدا اندام بسیار کوچک دارند چنانکه پایهای سواران بر زمین می رسد؛ و هر دو حیوان زین و لگام آراسته دارند و پیشانی را بهم ده، پائی را خم کرده بر سر پیکرهای بر خاک افشاده می گذارند. از رین و برگ آنها رشته هایی آویخته که به منگوله های بزرگ و مخروطی ختم می شود. این تزیینات ر زمان کهن در میان سوارکاران رسم بود، و هور سونه های محول یافته و کوچکتر در گوشه و کنار ایران دیده می شود. تسمه سینه بند سب شاهنشاه حلقه حلقه است و هر حلقه مرین به سر شیری غرق است، اما سینه بند است هورمزدا حلقه هایی محاط به قاب مربعی دارد و مرین به نقش گل است. کاکل و بال هر دو اسب به دقت آراسته شده است. بر روی سینه اسب شاهنشاه کتیبه ای به سه زبان یونانی (در چهار سطر) و پهلوی شکاسی و پهلوی ساسانی (هر یک در سه سطر) نوشته شده است که بدین گونه ترجمه می شود:

من یونانی

۱ — این است پیکر مزداپرست،

۲ — خداوندگار اردشیر، شاه شاهان

۳ — ایران، که مزاد از ایردان دارد، پسر

۴ — خداوندگار پاک، شاه.

دو متن ایرانی

۱ - این (است) پیکر مزدپرست، خداوندگار اردشیر،

۲ - شاه شاهان ایران، زاده

۳ - خداوندگاران، پسر پاپک شاه.

بر روی اسب اهورمزدا هم متنی سه زبانی کنده‌اند، یونانی آن اینست:

این است پیکر خداوند زئوس؛


و متون ایرانی

بن پیکر خدوند اهورمزدا است.

پشت سرشاه یکی از «همراهان» وی با سیمرخ راسب ایستاده است. کلاه او کسروی شکل و گوش پوش دار است و بر آن علامت خاوادگیش را دوخته بد که شکل دوبرگ چسبیده بهم دارد که بطور عمودی در پندی افقی برآمده باشند. گیسوی پرشکن وی افشان بر پشتش افتاده، و صورتش بی‌ریش می‌نماید، تنها بینی او بالا تنه‌اش پیداست و بقیه پشت سر اسب شاهشاه به‌دست و معلوم نیست می‌خواسته‌اند او را پیاده نمایند یا سواره. در جامه‌اش لباده‌ای بلند و آستین‌دار و کلاه و کمری بیشتر پند نیست. دست چپش هم به‌دست است، اما قطعاً بالا آمده بوده و با انگشت میانه به هورمزد درود می‌فرستاده است. دست راستش بالا آمده، مگس‌پرانی را بر سر شاهشاه گرفته است. چون این شخص حامل مگس‌پرانی ریش ندارد، رده و برخی دیگر پنداشته‌اند که وی نیز مانند مگس‌پران کش شاهان هخامنشی، از «خواجه سرایان» می‌باشد، اما هر تسفند و هیتس این استدلال را رد کرده‌اند، و براسنی موقعیت و هم بداره بودن وی یا شاپور (و عهد اردشیر) در نقوش دیگری می‌رساند که وی در باربان رسته و کل و رخا دانه‌ای بر حسته اشکی می‌سازد. دست چپش همین شخص پشت سرشاپور و عهد اردشیر در نبرد هرمزدگان می‌جنگیده، و یکی از بزرگان اشکانی را از پای آورده است و به همین صورت در محسن بزرگ حادری فیروز آباد، نقش شده است. بعدها هم کسی که با هورمزد دوم (۳۰۹ تا ۳۰۲) جنگیده و کشته شده است، همین نقش را بر کلاهش دارد و معلوم است که رخا دانه او بوده است. با این قرائن، شکمی نیست که این شخص مگس‌پران کش، جوانی است در حدود ۱۷ ساله، که در نبرد هرمزدگان اردشیر را یاری کرده است.

هویت این جوان معلوم نیست، ولادیمیر لوکوتین قرائنی بدست آورده است که می‌رساند آن شخص که در نبرد با هورمزد دوم بحاک فتاده و همین شاه را بر کلاه خودش دارد، یک نفر اردشیر دوم (قدرد) یعنی یکی از هفت دودمان بزرگ اشکانی می‌باشد (پاشن‌تر درین باب سخن خواهیم راند) و از این جهت، وی جوان پشت سر اردشیر (در نقوش فیروز آباد، نقش رستم و نقش رجب) را هم از خاندان قارون می‌دانند. ما این توجیه را محتمل می‌دانیم زیرا در میان بزرگترین سالاران دربار اردشیر، یکی بنام پیروز از خاندان کارن یاد شده است، و تواند بود که وی همین جوان منقوش در پشت سر اردشیر باشد.

در زیر پای اسب اردشیر پیکر ردوان پنجم افتاده است. این پهلوان خاندان اشکانی، که در روز نبرد مرد به جان باحت، با همان جامه شاهانه نموده شده است. کلاهش بلند و تقریباً استو به است و حاشیه میبه دوری و گوش پوش و گردن پوش دارد و از روی سگه‌ها و یک نقش برجسته مکشوف از شوش (به تاریخ ۲۱۵

میلادی، شناخته است در وسط آن، نقش جانان وی، که به این صورت  دوحه شده، و این نقش را بر حلقه و برگ سپ وی در نقش آوردگاه هرمزدگان هم می بینیم و از سکه های اشکانی بر می شناسیم به همین دلیل فرضیه هرتسفلد که او را ارتاورد، پسر اردوان می داند، پذیرفتنی نیست، چهره او را مردانه و ساریش بلند و دوشاخ مصور کرده اند. گردسوی حلقه حلقه ای در گردش آویخته، و بوی موی و سینه سه کلاهش بسته و دساله اش پرشانه اش افتاده است.

در زیر پای اسپ هورمرد و قرینه اردوان اشکانی، پیکر اهریمن را نقش کرده اند. چهره وی همانند مردی میانه سال ساریشی موی و شاه بخورده اسپ اما سرش برهنه می باشد و ماری گران سرپشتی وی حلقه رده (بحای دهنه) و مار دیگری کنار آن چسبیده خورده، و حلقه های موش بر صورت مادرشانی محموده شده اند. رلش به عقب جمع است ولی جامه اش درست پیدا نیست، نقش اهریمن بصورت مار و یا مزین به مار در هر دو دامنهای بسیاری از ملل سابقه دارد، و در ایران، دشمنان بیگانه را گاهی «زادگان دیو خشم یا موهای آشفته» می خواندند تا تفاوتشان با مردان ایرانی — که رلف و موی آراسته و شاه خورده داشتند — کاملاً مشخص باشد.

در این نقوش، آرایش موی و وضعیت جامه سواران و کوچک بودن اسبان و حالت سرگردشان و بوبره مگس بران و حامل آن، همه ما را یاد هر هخامنشی می رسد، و شیران عترتی که ردیف در درون حلقه های گردبند شده و سینه بدشیش نقش کرده اند بر ما نور خصائص هر هخامنشی و شناخته های از آن (مخصوصاً بر روی بافته های پارسیک) می باشد، اما اینکه برخی «تاجخشی» نقوش در اسپها را تقلیدی از صحنه نقوش بر درگاهها و آرامگاه های هخامنشی می دانند، به هیچ وجه درست نیست چه در هر هخامنشی، دیهیم شاهی در دست «فرکیسی» است که برقرار بر شاهنشده پرواز می کند، و جای او را در هنر ساسانی تسکین (فرشته نیکبختی، بصورت بچه ای بالدار با حلقه و گاهی با نیپور پیروزی و برکت گرفته است) مثلاً در نقوش بناپور، مقهد، صحنه های «تاجخشی» ر دوره های قبل از ساسانی نمونه دارد. یک نمونه خوب آن بر روی جامی شاح ماسد ر نمره متفورست و آن دو فرمانروا ر نشان می دهد که رو بروی هم بر اسپ نشسته اند، و یکی بیر و با چوبدستی بچنگ دارد و دیگری شیشی کوچکتر، و با آنکه میبانه هر دو سوار و اسپ خراب شده و حرشبات معلوم نیست، ولی نقش دو کالبد بی جان را که بر دوش و پی امین آن دو فرمانرا بر خاک افتاده اند بحوبی دیده می شود، و این شاهت کامی با نقش اردشیر دارد جام مرور کار هر میدان یونانی — سکشی است و متعلق به سده چهارم یا سوم ق م می باشد و در روسیه بحوبی یافت شده و امروز در موزه ارمیتاژ پتسبرگاد نگهداری می شود.

تاریخ این نقش را دقیقاً معین نمی توان کرد، اما چون پیشرفت فراوانی در هنر سنگ تراشی در آن دیده می شود و بوبره بر حسگی زیاد نقوش (با و ران سپان تقریباً مجسمه وار نموده شده اند، مسلم است که آن را به نحس سالهای شاهنشاهی اردشیر بست می توان داد و سویی دیگر، اردشیر در سالهای آخر شاهپور همه جا همراه داشت، بودن و العهد و قائم مقام وی در مجلس حکاری، نشان می دهد که آن سالهای آخر شاهنشاهی اردشیر بر را بسگی ندارد. با این توجیهات، تاریخ این سنگ تراشی را به حدود ۲۲۵ میلادی تخمین می توان زد.

دوازدهمین اثر (= جایگاه ۸)

نیشته‌های شاپور یکم بر «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)»

تا زمان ساسانی، بنای «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» همواره آبادان و تقریباً دست‌نخورده مانده بود، و قسمت پائین جبههٔ پیروسی دیوارهایش همواره و بیک‌تر شده و حای‌دار بود و برای نفرکنه‌ای مناسب می‌نمود. شاپور یکم که زندگی درخشان و پیروزیهای پرآوازه داشت، بر آن شد که مثل پدران باستانی، سرگذشت کارهایش را بر این سای کهن جاودانه کند. شاید وی متوجه شده بود که بر آرامگاه داریوش نیشته مهربانی‌اند، و شاید هم نوشتن متون سه‌زبانی باب بود. بهر حال وی بفرمود تا بر سه جبههٔ دیوار برج نقش رسم، مثنی را در سه زبان بدین صورت کند:

- ۱- بر جبههٔ جنوبی متن یونانی در ۷۰ سطر.
- ۲- بر جبههٔ غربی متن پهلوی اشکانی در ۳۰ سطر و
- ۳- بر جبههٔ شرقی متن پهلوی ساسانی در ۳۵ سطر.

در این سنگ‌نوشته‌ها هیچگونه اطلاعی نبود تا اینکه در ۱۹۳۶، ا. اف. اشپیت، آنها را کشف کرد و قدیشان را به‌مؤسسهٔ شرق‌شناسی شکاگو مرستاد. در آنجا دانشمند بزرگ آلمانی لاسل، مارین اشپیت‌نگلیگ مدتها بر روی آن متون زحمت کشید و انتشارات مهمی در پایشان به‌چاپ رسانیده که از همهٔ مهمترین کتاب‌های سدهٔ سوم میلادی، شاپور بزرگ و کرینر است که بواسطهٔ پاره‌ای از مخالف‌ها فرصت چاپش بصورت دوجو به‌دست نماند و نسخه‌ی محدود از آن در ۱۹۵۳ انتشار یافت. از استادان دیگری که روی این نسخه‌ها کار کرده‌اند، یکی والتر برنوه‌نینگ بود که مقالاتش در این باب شهرت جهانی دارد، و دیگر ماریق، که ترجمه‌اش از متن بودی کبه با تفسیری عجمانه در ۱۹۵۸ و ۱۹۶۵ چاپ و منتشر شد. هینگ به‌حق گفته است که «این کتیبه مهمترین سند تاریخی از دورهٔ ساسانی می‌باشد»، و هم او دربارهٔ معادش چنین می‌گوید:

«کتیبهٔ شاهپور با فهرست ایالاتی که به‌دولت ساسانی تعلق داشته آغاز می‌شود و نشان می‌دهد که شاهنشاهی شاهپور بیشتر از آنچه تا کنون تصور می‌شده وسعت داشته است مخصوصاً در مشرق و شمال شرقی در مغرب ارمستان گرجستان و تمام درهٔ کر تا سد آلبان (دارمال حدید) در قفقاز به‌شاهپور تعلق داشته است. بر در مشرق با رود سند و سغد داشته و شامل سوچستان و سند و کابل و قسمت اعظم ممکنک سابق کوشان تا شهر پشاور (پشاور) که نام آنها ذکر شده، بوده است در شمال شرقی سلطنت شاهپور را بر سرحداتی گاش بعضی گاشغر جدید شاخته بودند»

بعد شرح محضر جنگهای خود، امپراطوری روم را در مدت بیست سال و سیست سال و سیست سال خود که مقدم بر نصب کیه بود، مدهد در این محضر از جمله گردیابوس به بین انهرس کمی بعد از جنوس شاپور بر تخت شاهنشاهی بحث می کند. امپراطور شکست یافت و در جنگ کشته شد سپاهیان رومی فیلیپ مشهور به عرب را بعنوان امپراطور روم اعلام کردند و بین سحابی به درسی بود فیلیپ بری در حوست عفو برد شاپور مدهد و پس از پرداخت فدیهای به مبلغ بیست میلیون دینار طلا مرخص شد تا بکشور خویش بازگردد.

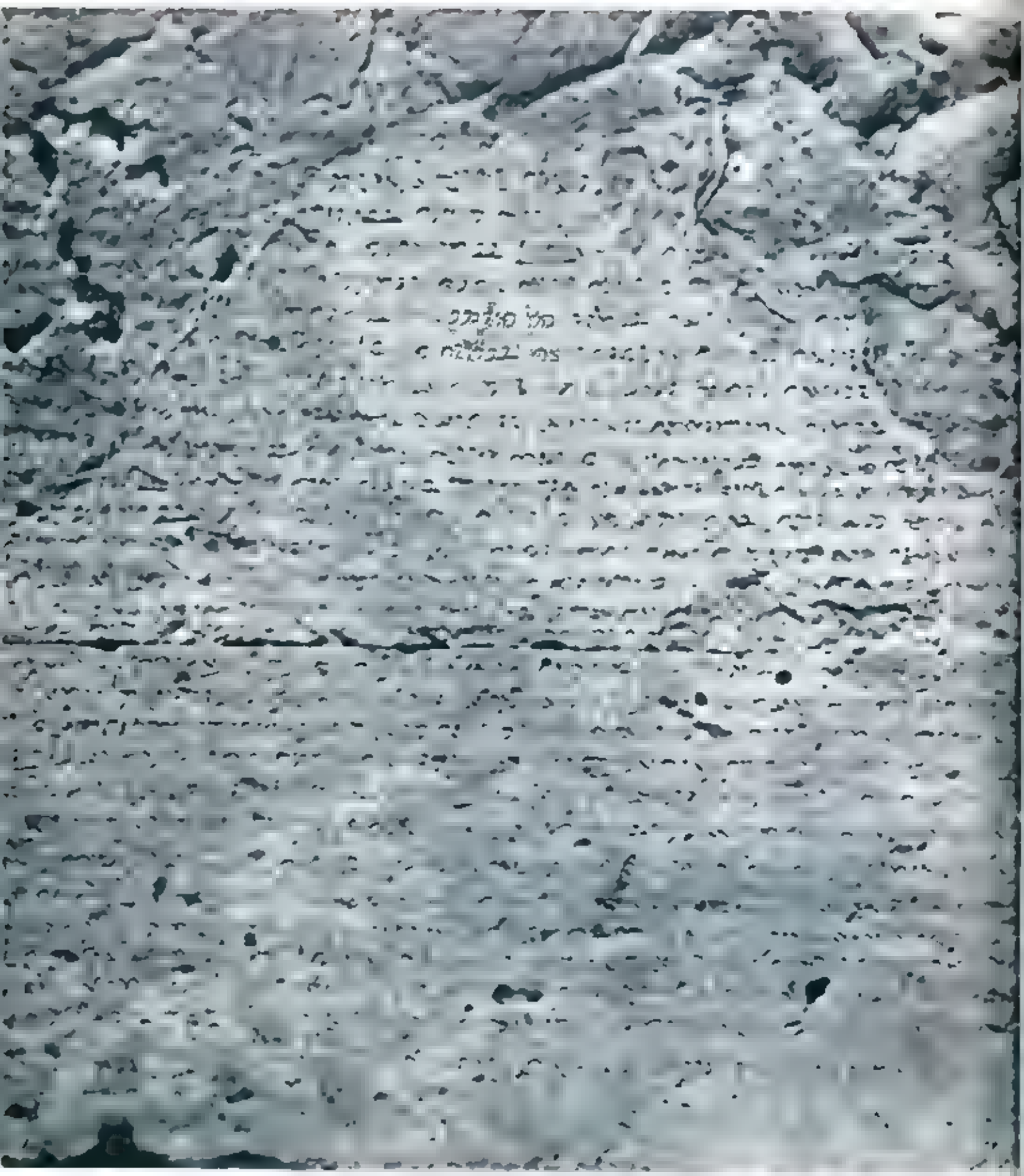
پس از چند سال صلح، جنگی تازه بر سر آرمستان که همواره سبب جنگهای ایران و روم بود روی داد. شاهپور سپاهیان روم را معیوب کرد و به سوریه حمله برد و به ساحل ابطاکیه و در جنوب به حمص رسید.

بر اثر حمله حارث بسیار وارد شد رومیان همه قوای خود را برای انتقام گسرد آوردند. در کتیبه فهرست مصلی ر نالاب رومی که سپاهیان را آنها جمع کرده بودند درج شده است. صاحب رومیان روی نمود و پس از جنگی بزرگ در جوار ایدسا (اورهای جدید) سپاهیان رومی تلف شدند و سرداران ایشان کشته امپراطور والرین هم در بین آنها بود اسیر گردید. این شکست بر رومیان شکستی بود که اسرار بر رومیان وارد آوردند و آن نتایج مهم تاریخی در پی داشت. این شکست دولت حور ساسانی را سمرقند دره کسده دولتی جهانی و هندوش امپراطوری وسیع روم مقرر ساخت در هر حال هنگام محاربه ادب بعد جنگهای بسیاری بین این دو کشور روی داد ولی هرگز امیدواری کامیابی بیکطرف ایجاد شد که طرف دیگر را شکست دهد و بر او تسلط یابد. این وضعی که برقرار شد مدت چهار قرن ثابت ماند جنگهای دائم بین این دو دولت با اشتیاقی تمام صورت میگرفت ولی طرفین انتظار پیروزی نهائی را نداشتند. این جنگها بتدریج طرفین را ضعیف کرد و عاقبت به شکست هر دو در بر بر عرب منجر شد. شاپور پس از شرح تاریخ جنگهای خود با روم از قدرت حد وندی که پیروزی خود را بدو نسبت می دهد سپاسگزاری می کند. برای اظهار امتنان وی تشکده های متعددی برپا می دارد و وقف می کند به شعبه های معذرت حاویان بعد حوادث بزرگ و روری مشتعل باشد هر روز در برابر این آتشها نام هر کسانی را که در ایجاد دولت ساسانی و به نهضت ایران یاری کردند تا از صورت مدنی ضعیف و پراکنده بشکل کشوری متحد و مقتدر درآید با احترام یاد کنند.

نام اس کسان در فهرستی طویل که تقریباً نصف کتیبه را فرا گرفته ذکر شده است. در نظر مورخ سن فهرست اسامی و عناوین که بنظر حسنه کننده می آید بزرگترین فایده را داراست این فهرست شامل نامها و مقامات و همه اعضای خاندان شاهنشاهی از جمله «اعلا» «ساسان» بعد است در اینصورت نه تنها نام صاحب منصبان دولت شاپور دیده میشود بلکه اسامی صاحب منصبانی که در زمان اردشیر و حتی پایک خدمت کرده بودند یادداشت شده است تعبیرانی که در عناوین داده شده نشان می دهد چگونه دولت ساسانی از صورت یک حکومت ایالتی بی اهمیت به سرعت رسمیت یافته بشکل دولت جهانی درآمد.

در اینجا برای نمونه، بندهائی از این سنگنبشته را به فارسی برگردانده می آوریم.
بد یکم. «من» مرد پرست، حد بگن شاهپور شاه شاهان ایران و غیر ایرانیان، از دوده حدایگان، پسر مرد پرست حد بگن اردشیر، شاه شاهان ایران، از پشت حد بگن، از دوده حدایگان پساپک شاه، فرمانفرمای شاهنشاهی ایرانم.

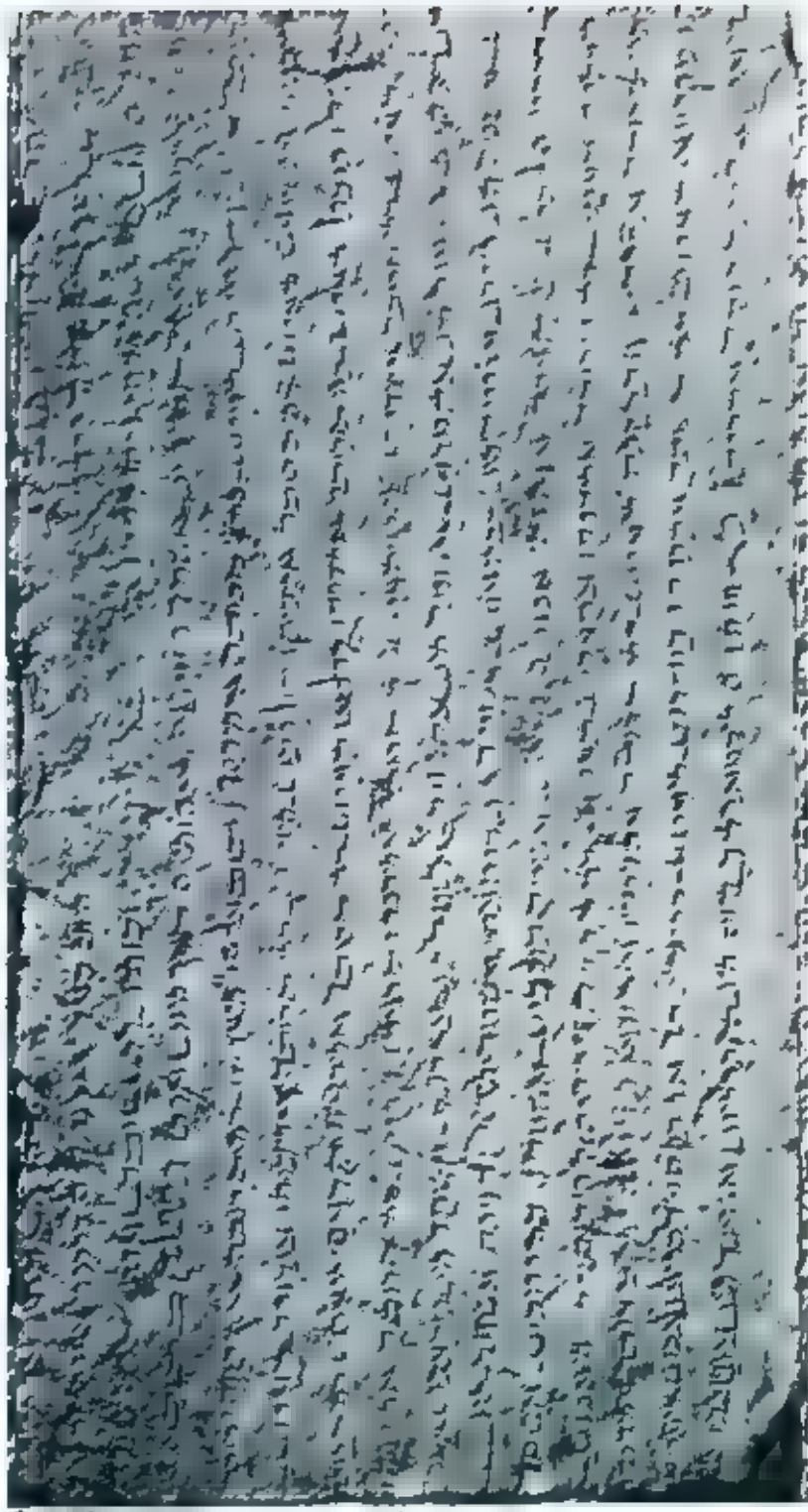
بد دوم در شمارش ایالات ایران شهر می باشد.

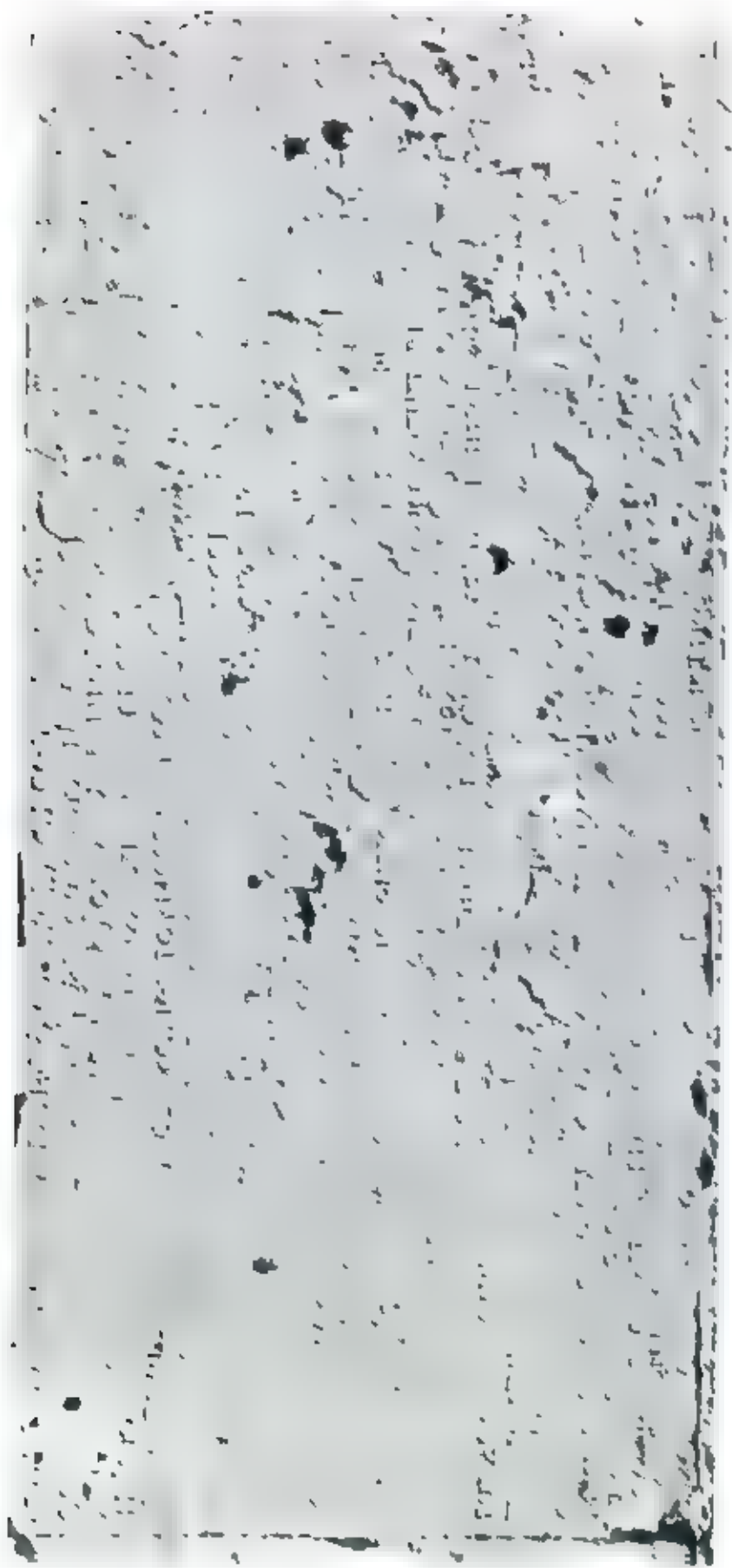


۲۲ - کتب خانہ و دور رس، دہلی، ۱۹۵۷ء

۲۲ - کتیبه شاپور بر دیوار «بن خانه» روایت پهلوی ساسانی اشکانی، قسمت اول

(به نقل از اشعیت)





بد سوم: «آنگاه که ما تاره بر تاج، بر اشهر بر آمدیم، قیصر گردیانوس سپاهی از همه امپراتوری روم و آلمان و گنگها گرد آورد، و به آسورستان تاخت، بر سر ایران شهر و به دشمنی با ما؛ و نبردی سخت و بزرگ بر کرانه آسورستان، در میسینه در گرفته، و قیصر گردیانوس از پای درآمد، و ما با رویه رومیان را ساپود کردیم. آنگاه رومیان قبیله را به قیصری برگزیدند، و قیصر حلب ز در آشی درآمد، و بری رهائی جان خود و رومیانش پانصد هزار دینار (سکه زرین) غرامت پرداخت، و باز گراما شد. از این روی ما میسینه را «پیروز شاپور» نام نهادیم.»

بند چهارم — در باب پیروزیهای شاپور بر رومیان است

بد پنجم — در لشکرکشی والرین ما ۷۰۰۰۰ تن، بر یرن، و در آنجا شاپور گوید: «و در کنار کاره و ریدسا نبردی بزرگ میان ما و قیصر والرین در گرفت. و ما با دست خویش قیصر والرین را گرفتار کردیم، و همه آنان که سرداران این سپاه بودند، و اشراف و سناتوران، و پایوران را سراسر اسیر کردیم، و آنان را به درون ایران شهر گسیل داشتیم.»

سدهای دیگر در شرح کارهای شاپور و برآوردن وی آشها و معادن است، و در آخر میفرماید که وی پیروزیها و نیکبختیهایش را نخست از راه یزدان پرسی و سپس از راه مردانگی و خویشتن داری بدست آورده، و اندرز می دهد که آنکس که بخواهد بمانند وی پیروز بخت و شاد کام و جاوید نام باشد، باید همان راه را برود.

پیروزی شاپور بر امپراتوران روم

یک - شاپور و امپراتوران روم

شاپور یکم در حدود ۲۰۰ میلادی زاده شد، و در مکتب پدر خود اردشیر، آئین رزم و سرم و کشورداری و سالاری آموخت. در نبرد هرمزدگان در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی، داذبنداد سپهبد اشکانی را از اسب سحاک انداخت و پس از آن سپهسالار پدر شد و در جنگها او را یاری کرد. سپس در اواخر دوره اردشیر فائمه مقام وی گشت و مدتی هم تاج گنبدی شکل پدر را بر سر داشت و با همی تاج در سه جامقوش ست روی نقش ستمس در آذربایجان، روی «نقش رستم» در دارابگرد فارس و روی یک گل سینه گوهر که کنون در گنجینه شاهای کابینه ملی فرانسه می باشد در ۲۳۸، و می که هور پدرش ریده و در معدن «ش آب هیتا» در سستهر معنکف بود، وی شده پیران شد و رومیان را که به بران تاخته بودند درهم شکست و یک دژ محکم میان ایران و روم بگشود، و سپاه گردیابوس سوم، امپراتور جوان روم را چنان تارومار کرد که خود امپراتور کشته شد، و کمی بعد اردشیر هم درگذشت و شاپور «شاهشاه ایران» گردید و جنگ با روم ادامه داد. فلیپ عرب امپراتور روم بستوه آمد، و در شاپور پورش حو ست و بری حرب صلح پانصد هزار دینار عرب پرداخت و سپس شاپور با جنگهای فراوان، ارمنستان، میشان، گیلان و نواحی دریای مازندران، سکستان و توران و هندو کرانه های دریای و دیگر استبدادی شرقی امپراتوری قدیم هخامنشی را بچنگ آورده، لقب «شاهشاه ایران و غیر ایران (= ایران)» بعود گرفت. پس از این به همراهی پسرانش، بویزه هرمزد شاپور، اردو حوردهای پراکنده با روم ادامه داد تا اینکه در ۲۶۰ میلادی، امپراتور والریس با همدگر رتس از پهلان روم دیده اش و بسیاری از ستانوران و شهرداران رومی در برهاندم شاهپور قتاده، گرفتار گشتند و به پارس و خورسان و سورستان و دیگر نواحی ایران فرستاده شدند تا زندگی تازه ای را آغاز کنند. شاپور می گوید «بدست خود امپراتور گرفتیم» و این جمله بی شک می رساند که شاپور خود در برد شرکت داشته و امپراتور گرفتار کرده است. شاپور یاد بین پیر و ریه را بر نقوش برجسته ای جاویدن سحاب و داستان کارهای درخشان را در سنگنشته کعبه زرتشت که پیش از این آورده ایم، باز گفت، در دار بگرد نقش برجسته ای شام «نقش رستم» داریم که در آن شاپور سوار بر اسب است و تاج اردشیر را بر سر دارد و گردیابوس زیر پای اسبش به خاک افتاده، و بزرگان ایرانی پشت سر شاپور صف کشیده اند، و فیلیپ به درخواست صلح آمده، در پیشگاه شاپور زانو زده، و دیگر



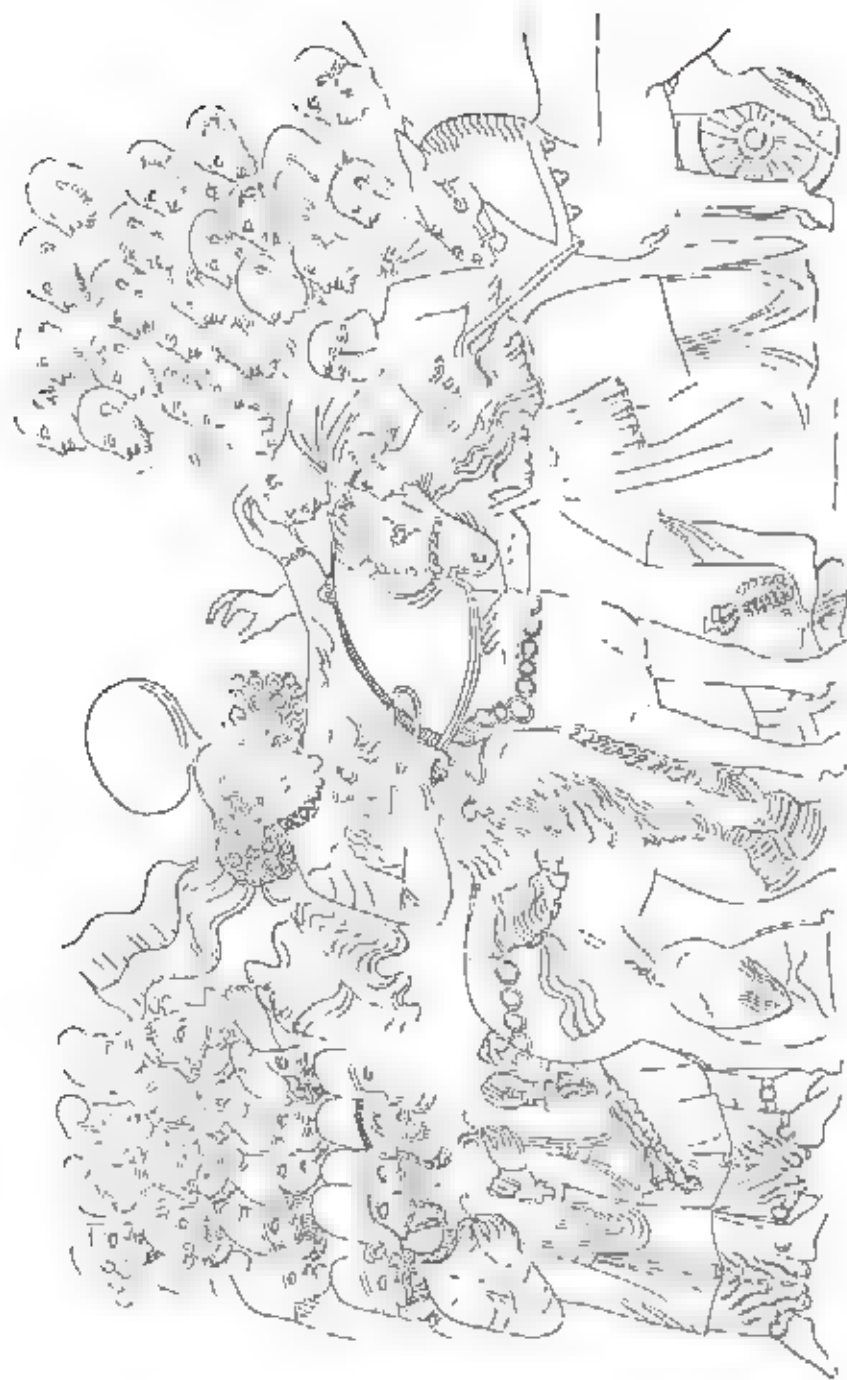
A



B

۲۶ - مدال ترازان که بر روی و پشت آن پیروزی بر شهریاران ایرانی را نموده است
(به نقل از م. کالج)

رومان و نگرانی به شاهنشاهی می‌نگرید. تاریخ ۲۴۵ میلادی سب اما در بشاپور صفوی در سب
که شاهنشاهی را در میان صفوی از بررگان مملکتی نشان می‌دهد که رومان را گرفتار کرده اند. سه مهر نور رومی
در نقوش تصویر شده اند، گردینوس که زیر اسپ شاپور بخاک افتاده، والربن که به پوش و آشی جونی آمده و
جمو شاپور را آورده سب، و و برس که کنار سب شاپور ایستاده، و شاهنشاهی می‌دهد سب وی ر گرفته تا نشان دهد
که وی ر سیر کرده است علاوه بر این، گل سینه عقیق مطبوع در گنجینه شاهنشاهی کتابخانه ملی فرانسه هم
شاپور را نشان می‌دهد (ما همة علائم شاهنشاهی) که ما والربن می‌جنگد. شاهنشاهی سب را تاخته، سب سینه
اسپ والربن آورده، و سب راست را در ر کرده می‌دهد سب والربن ر چپ گرفته، که انگشتن مبراسور «چون
حیدر» راست گشته است. امپراتور شمشیر کشیده که به شاپور رید، اما شاپور حسی بیع خود را ر سب سیرون
می‌آورده است، و معلوم است که هدف سازنده این نقش این بوده که نبرد تن به تن بین دو فرمانروا را تصویر کند
و مرحله اسارت امپراتور روم را بنماید. رید همانطور که مک در مونت متوجه شده سب در هر قدیم، گرفتن
می‌کشد، علامت اسارت او محسوب می‌شده است. علت اینکه شاپور پیروزی بر رومان را با سهم آب و
باب نقش کرد و بنوشت، عکس العملی بود که ایرانیان در مقابل امپراتور روم نشان می‌دادند، زیرا چند نفر از
بها، مثل ترازان و کربلو، در نبرد اشکانیان را شکست داده، و خود را «خداوندگار پارت» خوانده بودند، و حتی
بر ترازان سکه‌هایی به فتخار پیروزی بر پادشاهان و فرمانروایان اشکانی رده بود که در آنها خود را ر سب
امپراتور بزرگ شکست‌ناپذیر بر او رنگ فرمانفرمائی نموده بودند و یک پادشاه ایرانی را در جلو وی سزانو
در سب نشان داده بودند. این خودمائی‌های رومیان در یاد ایرانیان مانده بود و رمائی که توانستند، تلاقی کردند



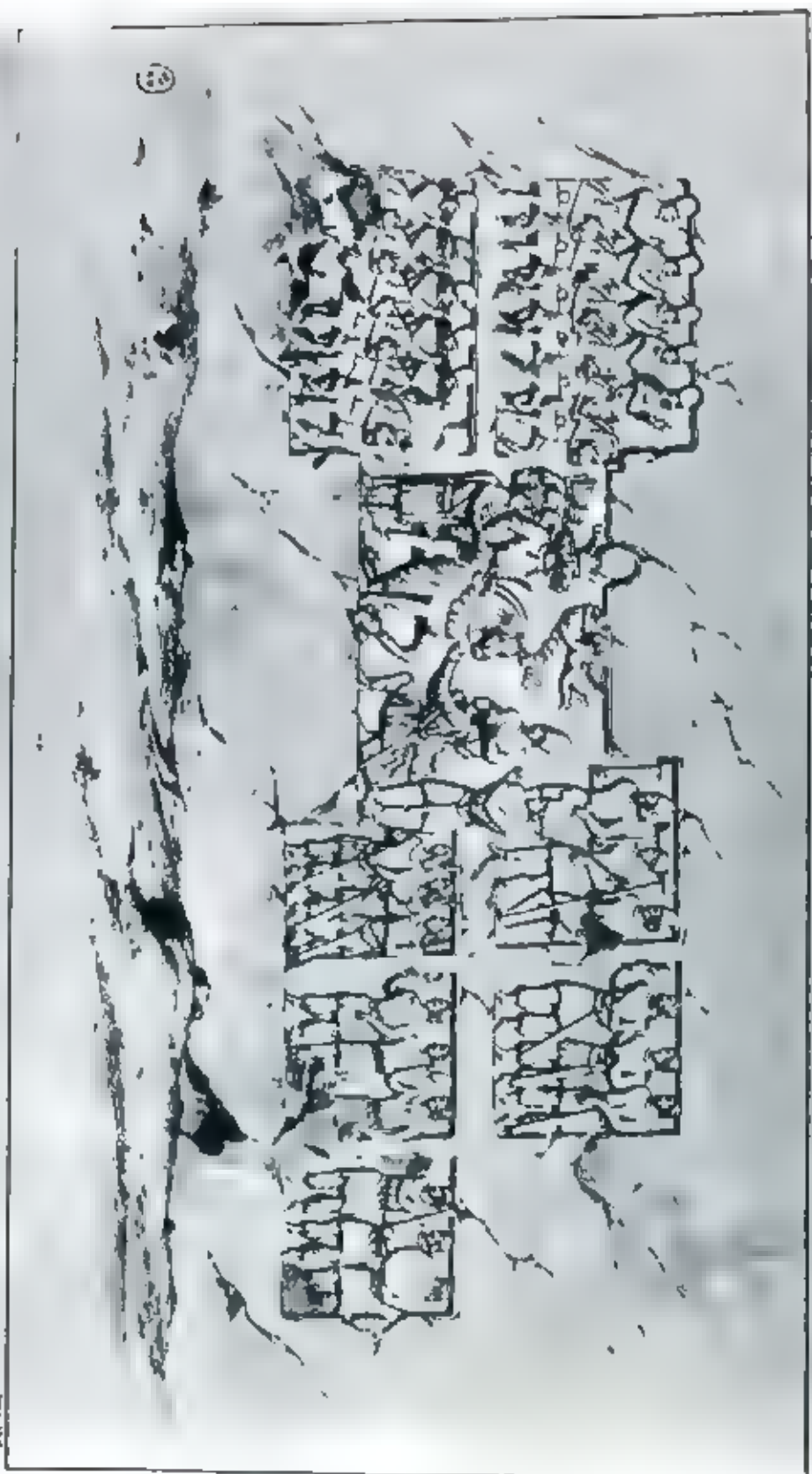
۲۷ - نقش برجسته شاپور دو داراب فارس (طرح از ج - هرمان)

دو — حجاری نقش رستم

حجاری شاپور در نقش رستم را در چند متری زمین و ده متری شرق آرامگاه داریوش بزرگ گنده اند؛ طول آن نزدیک ۱۱ متر و عرضش ۵ متر می باشد. شاهنشاه شاپور را از روی سکه هایش و مجسمه اش در عمار شاپور کاررو و نقشش بر جامی نقره ای می شناسیم و می دانیم تاجی گنگره دار بر سر می گذارده است. سب در اینجا وی را با همان تاج و گوی بزرگ شاهنشاهی می بینیم که بصورت سار بر حسیه حجاری شده است. شاهنشاه رو به چپ می نگرد، و چهره مردانه و منس و گیسوی افشان و پشت سر ریخته و ریش مجعد از حلقه گذرانده دارد. گردن حلقه حلقه ای بر گردن فکنده، و گوشواری رنگوش آویخته است. حاشیه وی عاریت از نیم تنه ای تنگ و پر چین و کمردار، شلواری که بر روی ساق چس خورده، و ردائی که در جلو سینه با دو حلقه بهم وصلست و در پشت افشان بدست باد سپرده شده، دیهیم روی تاج توارهای بلند و پر چین دارد که به پشت افتاده و افشان شده است. سب توارهای شاهی از کفش های شاپور آویخته و چین و شکن لباسش بسیار دیدنی نموده شده است. شمشیر راست و بلند شاپور در سیم است و وی دست چپ را بر دسته آن نهاده، و دست راست را در ز کرده، میخ در اسنن بهفته یک رومی برای بساده را گرفته است. سب شاپور رس و برگ آراسته دارد، و دوش گره خورده، توار بلند و پر چین و شکنی از آن آویخته است. گنبد و سینه بند اسب دارای حلقه آرایشی گل مانند بسیار بزرگی می باشد و یال آن نیز آراسته است. گنبد بزرگی از زمین بسمان پاهای آن آویخته است که چین و شکن آن بخوبی پیدا می باشد. شاهنشاه راست و مردانه روی زمین نشسته و وقار شاهانه اش بخوبی مجسم است. اسب نیز اندازه ای تقریباً طبیعی دارد، و دست راست را خم کرده، و حالت درنگ بخود گرفته است. پیش روی اسب مردی در جامه رومی را نوی چپ را بر زمین نهاده است و زانوهای راست را خم ساخته و دستها را به حالت لنگاس به جانب شاهنشاه در ر کرده است بطوریکه دست چپش را سوی راست اسب شاهنشاه ر لمس می کند. این شخصی میان سال است ریش کوتاه و معده ای دارد، و جامه اش ردای امپراطوری رومی (توگ) می باشد و بر سرش تاجی از برگ درخت عار، که مهر بوز بر سر می نهاده، و به مناسبت دیهیم امپراطوری می باشد، دیده می شود ردایش در پشت سر افشان گشته روی شانه با سنگ گسرد سینه شده است. گسوی استی دار است و تار بوز می رسد و بر آن کمری سینه شده بر پاش دو حلقه دهنده می شود که خیال کرده اند نحو با پی سد می باشد، ولی ظاهراً سه سم چکمه اوسب چونکه در سمش روی سنگ عقیق مذکور بالا هم اس حلقه بخوبی می توان دید، وی شمشیر بیام شده ای بکمر آویخته که دسته اش حالت صیقل دارد.

کنار این رومی زانو زده، یک نفر دیگر ایستاده است که روبه شاهنشاه دارد، وی را بی ریش نموده اند. اما دیهیمی از برگ غار بر سر دارد و توار کوچکی پشت سرش افشان شده است، و جامه اش مانند رومی زانو زده است، و شمشیر از کمر آویخته است، و دوش در آن سردوخته محمی گردیده و میخ چپش را شاپور گرفته است. هر دوی این افراد رومی هستند و از ردای امپراطوری و تاج برگ عار آنها پیداست که امپراطور می باشد ولی در مورد هویت آنها بحث بسیار شده است. تا سال ۱۹۵۴ همه می گفتند تکه زانو زده، و لوس است که از شاه امان می خواهد، و تکه بساده، گردناس سامی از اهل سوریه است که گفته اند شاپور او را به امپراطوری برنماید. اما در آن سال هک در مونت این فرضیه را رد کرد و گیرشمن و سرحی از استادان





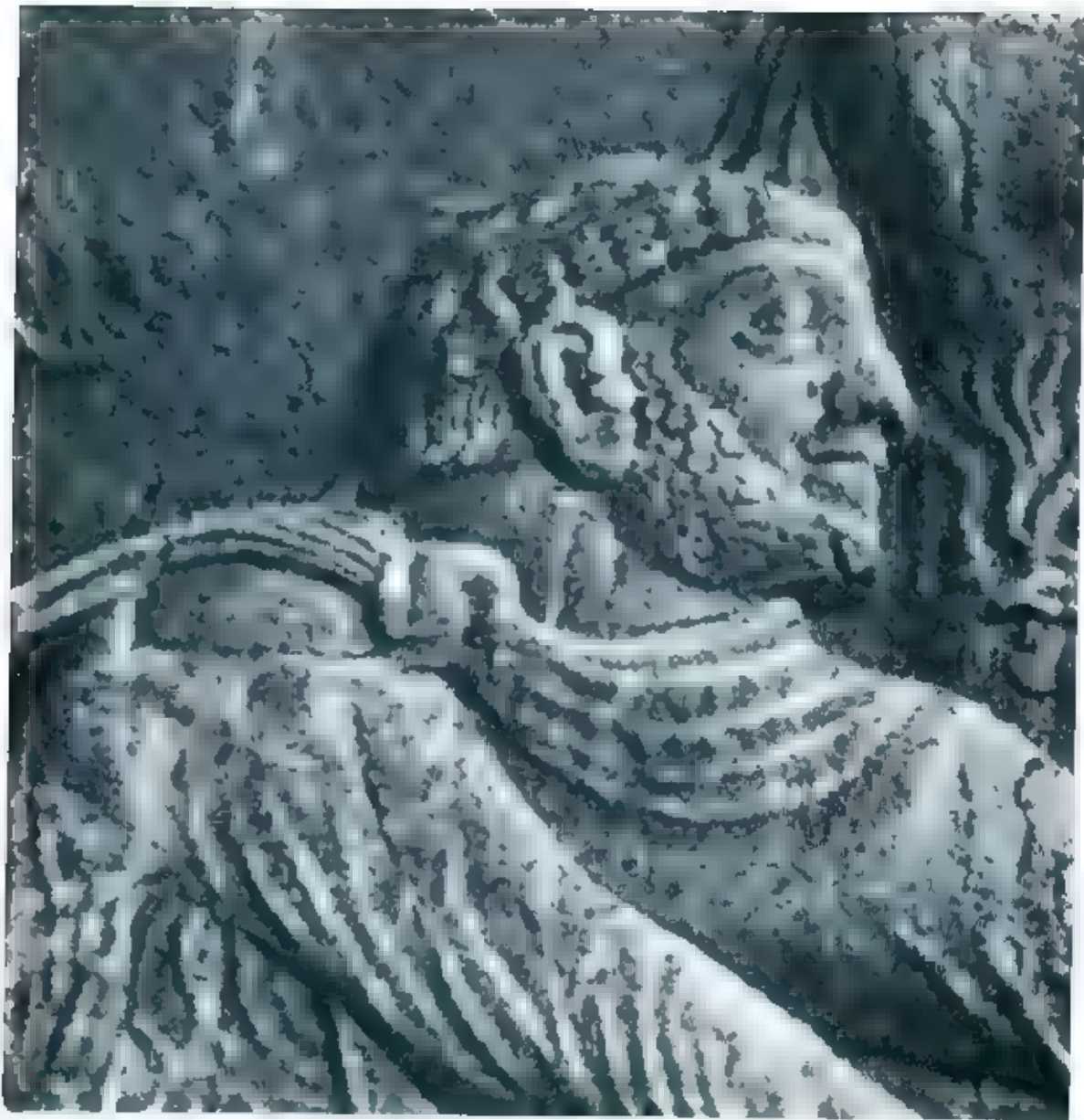
CHAPOR A

۲۹ — پشاور، نقش برجسته شاپور که پرورش بر زمین را می‌نماید (معمول از فلاسین و گستر)

دیگر نیز با وی هم‌اواز شدند. مک در موت متوجه شد که «کردیاس» اصلاً در تاریخ جنگهای شاپور که خودش بر «بُن‌جاده» (کعبه زرتشت) «تقر کرده است نیامده، و هیچ سکه‌ای از او در دست نیست و چنین شخصی در تاریخ روم به مبرانوری شناخته نمی‌باشد. رومی دیگر، شاپور در شرح جنگهایش و سه امپراتور رومی نام می‌برد. گردیانوس چون که کشته شد؛ فیلیپ که به درخواست صلح آمد و پانصد هزار سکه زرین باز داد، و ویرس که گرفتار شده و در نقوش شاپور هم سه امپراتور را نموده‌اند؛ امپراتوری جوان که زیر پای اسپ شاپور بخاک افتاده (در دارابگرد و بیشاپور) و بنا بر این گردیانوس است؛ امپراتوری که به درخواست صلح آمده، دستها را برای پوزش و اطاعت دراز کرده، بنا بر این فیلیپ عرب است، و امپراتوری که معج دستش را شاپور گرفته، و بنا بر قیون کهن — که گرفتن معج دست علامت اسیر کردن بوده — همان والریس می‌باشد چیزی که استدلال مک در مونت را تأیید می‌کرد این بود که سکه‌های والریس او را بی‌ریش نشان می‌دهد، و فرد بساده که شاپور معجش را گرفته (یعنی اسیرش کرده، سیر سیرش است، در حالیکه سکه‌های فیلیپ عرب اور بارش کوتاه و مجعدی می‌باشد، و آنکه در پیش شاپور رانورده سر در سب همین نوع ریش را دارم، بعلاوه گردن والریس روی سکه‌ها بسیار منتهی است و فرد ایستاده در کنار امپ شاه نیز گردن منتهی دارد. عقیده مک در مونت را هینتس و اشعیت نپذیرفته‌اند و می‌گویند که رومی زانو زده می‌بایست همان والریس اسیر شده باشد، اما دو دلیل عمده بر تأیید استدلال مک در موت بوسیله استاد رمان گیرشمن پیش کشیده شده است: یکی اینکه بنا بر ویتی، برای شاپور والریس را با دست خود در بریدی تن‌به‌تن گرفتار کرده و بر همان وضعی است که بر روی سنگ عقیق مذکور در بالا آمده شده، و حالت گرفتن معج در اس مورد سیر، نمایشگر اسارت است. دیگر اینکه دست رومی ایستاده در کنار امپ شاپور در آستین مردوخته محمی می‌باشد، و می‌دانیم که مردیگان و همراهان شاهشاه می‌بایست در حضور وی دست خود در آستین مردوخته چهار سارند، بنا بر این فرد ایستاده در دربار و همراهان شاپور بوده است، و در اینصورت فقط و برین می‌توانسته باشد که دیری در دربار شاپور ریس، به فیلیپ که عرامتی پرداخت و بدر رفعت بر عاف مسلم است که مک در مونت و گیرشمن حق دارند امپراتور انوزده را فیلیپ عرب بخوانند و امپراتور ایستاده را والریس. این نقش از زیباترین نقوش دوره ساسانی است و دریاب آن گفته‌اند که «اشخاص این تصویر از فرط ربایی و جادیت گویی رنده هستند». وجود واریس در این نقش مسلم می‌گردد که تاریخ نراشیدن آن حدود ۲۶۲ میلادی بوده است. شاپور یا همه فتوحات، حق دشمنه است خود را «شاهشاه ایرانیان و غیر ایرانیان» خواند و یاد پیروزیهایش را بر سنگ خارا جاویدان سارد.



۳۰ - فیلیپ، امپراتور روم بر سکه خودش



۳۶ — فیلیپ امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم



۲۲ - والرین، امپراتور روم بر سکه خودش



۳۳ - والرین، امپراور روم بر سنگ در نقش رستم

چهاردهمین اثر (= جایگاه ۴)

بهرام دوم و درباریانش

پس از شاپور یکم، پسر بزرگش هرمز اردشیر یکسالگی بر تخت بود و سپس جایش را به برادرش بهرام یکم داد که او نیز سه سال پیشتر فرمانروائی نکرد و ۲۷۶ میلادی پسرش بهرام دوم شاهنشاه ایران شد. وی پشتیبان نیرومند آتش مردیسن بود و کریم مودان موبد ایران را به بلندترین منصبهای دینی و درباری رساند، و در گوشه و کنار فارس (نقش بهرام سرمشهد، بر مدلتک در شیراز، و نقش رستم فارس) کارهای بزرگ خود را بر سنگها بنگاشت و نقوش از خود بپدیدگار گذارد. در برخی از این نقوش وی را بعنوان «پدر حایو ده» بهرام شاهنامویش که شاپور دختک نام داشت (دختر شاه میشان که خود پسر شاپور یکم بود) نشان داده اند، و این وضع بر روی سکه‌هایش نیز انعکاس یافته، چون بسیاری از آنها نیم‌تکه بهرام دوم و شاهنامویش شاپور دختک و دوبروی آنها جوانکی که ولیعهد بهرام بوده و او نیز بهرام نام داشت، منقوش گشته است.

تاج بهرام بصورت کلاه کروی تنگی است که بر روی آن دهمی پسه سد و سوارهای دیهیم بلند و پرچین به پشت سر نشان شده. گوی شاهنشاهی بر بالای تاج قرار دارد و دو بال گشوده شاهین یا شهباز ر دو سوی تاج بیرون آمده است. این دو بال علامت مرکبتی است و بال مرغ و ارغنه (یکنوع مار یا عقاب) می باشد که مرغ ویژه فرکیابی و علامت مخصوص ایزد ویرترغنه (= ایزد ویران = بهرام) ایزد پیروزی و نبردگی می باشد، و بسامیت نجیسی که در نام بهرام و شاهای او با ایزد بهرام و مرغ و موجود بوده، بر تاج وی اسن دو بال را رسم کرده اند. (هرمزد دوم، برادر داده بهرام دوم، پیکری کامل از مرغ و رعه یا شهباز را بر روی تاج خود نصب کرد) شاهناموی بهرام کلاه بلندی دارد که در برخی موارد شکل سر حابوری بر قسمت فدامی آنها داده شده است و شاهزاده بهرام (ولیعهد) نیز کلاهی دارد که نوک آن بصورت پرندگی یا حابوری نموده شده، و پوشیدن این نوع کلاهها علامت بزرگی و فتاحار بوده است. اولین سکه بهرام دوم درهم نقره ای است که روی آن بهرام و شهبامویش (شاپور دختک) را نموده و شاپور دختک کلاه یصی شکن با حاشیه مرو ریددوری دارد و روی سکه نوشته شده:

خداوندگار ایرانی مزدایرست، خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و انیران که نژاد از ایزدان دارد

و بر پشت سکه آمده:

«شاپور دختک، نانوی باوان»

و روی برخی از سکه‌های بعدی ولیعهد بهرام نیز دیده می شود، و بر حاشیای نقره ای بسیار زیبا که در سرگوش (در روسیه) یافته اند نیز بهرام اول با شاپور دختک و شاهزاده بهرام را به نحو بسیار زیبایی نموده اند و این جام را لوکوین توصیف و تعبیر کرده است.

در بهرام دوم دو نقش در سینه کوه در نقش رستم حکاری کرده اند، یکی در شرق سفش ساجگداری اردشیر و بر جای نقش عیلامی میهم معو شده، که وی را در میان درباریانش نشان می دهد، و دیگری نزدیک پیشانی

آرامگاه داریوش بزرگ که او را در برود با دشمنی می نمایند.

نقش «بهرام و دربارانش» ۵ متر طول و ۲/۵ متر عرض دارد و در وسط بهرام دوم را پنا تاج و بال شهبازدارش می نمایند که تمام قد ایستاده دست و روبرو چپ دارد، دست راست بر فیضه تنگی راست که از کمی آویخته است نهاده؛ جامه اش کت کمردار و شلو و پیرچین و شکن و ردی بلند در پیش سینه سینه شده است و گردن بندی شامل حلقه های چسبیده بهم نگردن دارد سه نفر را محال بیم نه در پشت سر شهباز نشانداده اند که همه وی را می نگرند و انگشت سیاه دست راست را به حالت حرام سوی او در ر کرده اند. در جواروی شاهنشاه پنج نفر دیگر، باز هم به حالت بیم نه نقش شده اند که آنها هم وی را می نگرند (یعنی رویه سوی راست دارند) و احترام می نمایند.

اولین نفر سمت چپ، کلاه تقریباً استوانه ای با نوک پیش آمده در رد که گوش پوش و گردن پوش به آن چسبانده اند، و ریش شاهانورده و بافته در پشت پد است گردن سد پوشیده و ریش سد رد، و شکل کلاهش و مقام و همه مانند شاپور دختک بر روی سکه ها و نقوش بهرام است و از این جهت هر تسفاد و شمیت و دیگران او را «ملکه بهرام دوم» یعنی شاپور دختک دانسته اند.

نفر دوم سمت چپ، حو نیکی است با کلاه بلند شلجمی که قسمت فدامی آن به صورت سر یک حیوان «گاو» ساخته شده، و بوارهای شاهی و شاهزادگان دارد. بر موم هم کلاه مشبیهی سر گردیده که نوکش بصورت سر پلنگ است، و ردایش با سنگکهای حلقه ای در پیش سینه متصل شده است. صورت او را خراب کرده اند، از این جهت معلوم نیست که چه کسی بوده، و احتمال قوی میرود که دو نفر دوم، شاهزاده بهرام (ولیعهد بهرام دوم) بوده که بعدها چهارم پادشاهی کرد و توسط عموی پدرش (برسی) از تحت بر کار شد، و نفر سوم شاید یک برادر بهرام سوم بوده است و شاید هم هر مرد برادر بهرام دوم بوده که پادشاه مشرق اسیان شمار می رفت و شورش کرده و از میان رفت اگر این نظریه دوم را بپذیریم، می توانیم دریابیم که به همس دلیل صورتش را عمداً خراب کرده اند.

نفر چهارمی بی ریش است و کلاه شلجمی در رد که روی آن علامتی مثل میچی کشیده اند که علامت حیوان دگی کرتیر بوده است و بهمین دلیل در ره و بوسندگان بعد از وی بحق و را کرتیر، موبد ن موبد ایرن خوانده اند.

نفر پنجم موهی پر پشت فشان دارد و سرش سر به است، و دستش را هم به علامت احترام به سوی بهرام بلند نموده است (نه برای اینکه جا بیوده دستش را نقش کند، بلکه این عمل عمدی بوده)، ریشش بلند و پسر راسته و حلقه حلقه است و قیافه اش خیلی خوب مانده، و همه مشخصات وی به شاهزاده برسی، پسر کوچک شاپور یکم و عموی بهرام دوم، تناسب در د این است که او را «برسی» دانسته اند. این شاهزاده اول شاه ایران شرقی بود ولی بعدها پادشاه ارمنستان شد، و در ایران گروه زبانی هوادار داشت و پس از مرگ بهرام دوم، این هواداران او را یاری کردند، و بهرام سوم را از تحت بر انداختند، و برسی را به فرمانروایی رسانیدند. در بالای سر و کمی روبرو سمت چپ شاهزاده برسی، باز علامت قبیچی حیوان دگی کرتیر رسم کرده اند، و معلوم نیست هدف این بوده که پشتیبانی کرتیر را برساند و یا اینکه می خواسته اند بعضی کسی دیگر را بکشند که کرتیر سالخورده بجایشینی خود برگزیده بود.

نفر اول سمعت راسب (پیش‌سر شاهنشاه) بر کت سگ ورد و کلاه بلند و گردن‌بند دارد و بی صورتش
 حرب شده موی بلند، دیهم نو و دار گردن‌بند حلقه‌ای پوشیده است و با نگشت مه‌شاهشاه احترام می‌بخشد
 بگفته هیسن وی جوان ست و ریش بدرد و بی هوبت وی معلوم نیست شاید یکی از فرزندان بهرام باشد
 نفر بعدی کلاه استوانه‌ای با نوک کمی جلو آمده دارد، ریش و زلف وی بلند و با حلقه‌های بسیار
 ظرف آراسته شده، و گوشوار و طوق دارد، و ردای بلندش در جلو با دو حلقه سررنگ بسته شده است، سواری
 به کلاه وی بسته شده که گره آن را به صورت یک هلال درست کرده‌اند، و بر کلاه علامتی است مانند
 دو حلقه که عمودی به هم نهاده شده، و بر هر دو یک نیم حلقه قرار گرفته باشد. از فرش معلوم است که وی از
 بررگترین هوادان بهرام دوم و یکی از فرمانروایان یا لای ایران بوده است و بی هوبت او را بدقت مشخص
 می‌توان کرد.

نفر سوم هم کلاه بلندی با حاشیه ملیله‌دوری دارد و دیهم کوچکی بسته که گره آن حالت
 سرشیری را یافته است و روی کلاه یک هلال ماه با نقطه‌ای در شکم آن دوخته‌اند است
 شخص هم ردائی با سنگک حلقه‌ای، ریش و زلف بلند بسیار آراسته و گوشوار پوشیده ست و صورتش خیلی
 خوب مانده، در ۱۹۴۶ در مردکی تفسس در گر حسن حام بهره‌ای یافته‌اند که امروز در موزه ن شهر نگهداری
 می‌شود. روی این جام نیم تنه شخصی نقش شده که درست همه مشخصات این نجیب‌زاده منقوش بر گوشه
 راست نقش بهرام را دارد و نشسته‌ای بر آن ظرف است که او را «پاپک، بیدخش» معرفی میکنند. بیدخش لقبی
 بوده بمعنی نواب یا نایب السلطنه، و به یکی از بررگترین نجایان دربار ساسانی می‌داده‌اند از کتبه شاپور بر
 دیوار «نخجانه» (کعبه رشت) می‌دانیم که در زمان اردشیر پاپکان، «بیدخش» پاپک نام داشته، و «بیدخش» عهد
 شاپور یکم را «اردشیر» نام بوده است و از این قرائن سعه می‌گیریم که آخرین نفر پشت سر بهرام «پاپک
 بیدخش» فرزند اردشیر و نوه پاپک بوده و فرمانروا یا نایب السلطنه گرجستان بشمار میرفته است
 نقش بهرام و فریارانش از سنگتراشهای بسیار دیدنی و «رند» دوره ساسانی است، و مشخصات
 بسیاری از آن دوره را بر ما روشن می‌کند. تاریخ آن را به حدود ۲۹۰ میلادی تعیین می‌توان زد.

پانزدهمین اثر (= جایگاه ۱۹)

بهرام دوم در نبردگاه

دوست در زیر آرامگاه درپوش، دو سنگتراشی بزرگ از دوره ساسانی داریم که هر دو نبرد شهری- یارانی سپ سوار را نشان می‌دهد که دشمنان خود را بگوسار کرده بد. نقش پائینی احتمالاً و نقش بالائی بقطعیّت به بهرام دوم منسوب شده است.

نقش بالائی ۷ متر درازا و سه متر ارتفاع دارد و در آن بر دو پیرو سدانّه بهرام دوم بسا دشمنی که هویشت معلوم نیست، به ترتیب زیر نموده شده است شاهنشاه در دو بال عصبانی که از نالجش گشوده شده، می‌توان شناخت، گوی و دیهیم بوردار وی نیز محبوبی مشخص است و شاهانه‌های گویهای شاهانه برآمده، باروبند و کفش و کمرش نیز بوارهای شاهانه دارد. کت تنگ کمربند و شوار گشاد پرچین و شکی ماسد جامه دیگر شاهان ساسانی است؛ ترکش بند بر رن و بخته و با میزه ای سررگ و بدم سه دشمنش را می‌شکافد. سب وی چهار نعل می‌نازد و زین و براق و دم و کاکلی آراسته دارد، جوانی با کلاه خود و زره زیر دست و پای اسپ فتنده است و معلوم است که کشته شده. پشت سر شاهنشاه، درفش داری، درفش می‌کشد که به جویی نفی بر سر برده ای می‌ماند و دو گمپوله را چوب آویخته اند و سه گوی سررگ بر فرار آن نصب کرده بد. مشخصات درفش دار روشن نیست.

دشمن نگوسار شاهنشاه نیز سواره و نیزه ور بوده است. نیزه بلند وی در دستش مانده، ولی خودش هنوز نگوسار شده است و اسپش هم از جای کنده شده؛ با اینهمه، شدت حمه و ضرب نیزه شاهی سرگار بوده است. رین و یران اسپ وی آراسته است و خودش شمشیری راست و بلند دارد، و بوارهای بند شهرری از پشت سرش آویخته، و نشان می‌دهد که وی شاه شاهراده (احتمالاً ایرانی) بوده است، و این استنتاج بویژه از زین و یران آراسته و دم گره خورده و بوار در و ککل گویدار سپ وی پند است و مستم می‌کند که وی مقام مهمتی را دارا بوده است. هویت این شخص مشخص نیست، بیشتر نویسندگان در این باره ساکت مانده بد. اما شاید بتوان در «شاهراده هرمرده» بر در بهرام دوم دانست که در حیراسان فرمانروائی داشت، و در زمانی که رومیان به مرزهای غربی ایران حمله کرده بودند و بهرام دوم سرگرم دفاع از مرزهای مرزور بود، سپاهی را سکاها و کوشانیان و گیلانی‌ها گرد آورده، سر به شورش برداشت و دعای شهریاری ایران را کرد. بهرام دوم به شتاب زیاد جنگ با روم را سر و سامانی داد و به نبرد برادر شورشی خود رفت، و در در هم شکست، و مملکت و را (یعنی سیستان را) به شاهراده بهرام، (که بعدها بهرام سوم شد و چند مدتی بشیر فرمان برد) سپرد در این صورت شاید بتوان گفت که پیروزی بهرام بر دو دشمن (یکی کشته و زیر پای اسپش افتاده و دیگر در حال مرگ)، پیروزی او را در دو حهه می‌رساند تاریخ بن سنگتراشی را به حدود ۲۸۵ میلادی تخمین می‌بورد.

شانزدهمین اثر (= جایگاه ۲۰)

بهرام سوم (?) در نبردگاه

در بالای نقش «پیروزی بهرام دوم» و متصل بدین نقشی بطول ۶/۷۰ و عرض ۲/۳۵ متر تر شیده‌اند که در هر لحاظ با نقش پائیش ارتباط دارد، و به همین جهت آن را به بهرام انساب داده‌اند. در این نقش فرمانروایی سواره، که احتمالاً جوانی بی‌ریش است، زره پوشیده، با بیره‌ای بلند دشمنی را از پای درمی‌آورد. این فرمانروا تاج ندارد، و کلاهش درست مشخص نیست، اما چنان می‌نماید که قسمت جلوی آن بصورت کله حیوانی سموده شده. این وضع، در مورد شاهزادگان درجه یک ساسانی صادق بوده است. بعلاوه سوارهای بلند شهرری از پشت سرش آویخته، و کفش وی بر بوار دار است. ترکش بلند و جامه‌اش همانند شاهان ساسانی است. بنابراین او را یک شاهزاده ساسانی دانسته‌اند، و اشمیت احتمال داده که وی شاهزاده بهرام است که بعد از پدر در ۲۹۳ چهارم به عنوان بهرام سوم بر تخت نشست. اسب شاهزاده زین و براق آراسته دارد، و جوانی در کلاه خود و زره زیر دست و پای آن افتاده است. دشمن شاهزاده نیز سوار بر اسبی آراسته است، ولی صورتش حراب شده و کلاهش مشخص نیست، تنها می‌توان دید که خود گوی‌دار پوشیده بود، و تیغ و زره و کمر و راسب داشته است و با دست چپ اسب را گرفته، و با دست راست بیره‌ی بلند را بسوی شاهزاده گرفته بوده. اما از ضرب بیره او، بیره خودش به بالا متوجه شده است. هیچ نواری از کلاه و کفش وی آویخته نیست. بنابراین احتمالاً شده و شاهزاده نبوده است. تاریخ تراشیدن این نقش درست معلوم نیست. شاید که با جنگ دو جبهه‌ای بهرام دوم مناسب داشته باشد، و آن را به حدود ۲۸۵ میلادی تخمین بتوان زد.

هفدهمین اثر (= جایگاه ۱۶)

نقش بنشته‌دار کرتیر

در پیشاپیش شاپور، بکه‌ی رکود براراشیده‌اند و با نقش بیم‌ت‌کرتیر، موبدان موبد دوره بهرام دوم، رسته‌اند. کرتیر بی‌ریش و رو به راست نموده شده، و کلاه بلند بیم‌ستوانه‌ایش دارای علامتی مانند قیچی است که رنقوش دیگر وی (در نقش رجب، در نقش بهرام و در بازیانش، و در نقش بهرام سر مشهد و غیره) شناخته است. وی بگشت سانه دست راست را به نشانه ستایش به سوی شاهنشاه شاپور دراز کرده است و حسب احترام بخود گرفته گردش با گردن سدی حلقه حلقه‌ای آراسته شده، و بیم‌ت‌پوشیده است و دو سر ردایش با سنگی حلقه‌دار در جلوسینه بهم وصل می‌باشد.

در پایین ت‌کرتیر، کتیبه‌ای به فارسی میانه کنده‌اند که بسیار گزیند دیده است، اما گویا در آغاز آن، اردشیر نام رفته (و بهمین جهت می‌پندرسد که کار وی در دربار از رمان ردشیر آغاز گشته است). این بنشته ۴۸ سطر دارد، و مصور آن تقریباً همان است که در ۱۶ سطر اول کتیبه معروف بردیوار «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» یافت می‌شود.

تاریخ کنده این نقش و بنشته به عهد بهرام دوم می‌فتد، و به حدود ۲۸۰ میلادی تخمین زده می‌شود.

هیجدهمین اثر (= جایگاه ۹)

بنشته کرتیر بردیوار «بن‌خانه (کعبه زرتشت)»

کرتیر، موبدان موبدان ایران در زمان بهرام دوم، کسی است که مانی را به سوی مرگ روانه کرد، و پیش از چهل سال، حاکم معنوی ایرانشهر بود. در زمان ردشیر وی یکی از درباریان کوچک مقام بشمار میرفت، و در زمان شاپور یکم «موبد» شد، و کارهای دینی بسیار بر عهده گرفت و در لشکر کشیهای شاپور وی را همراهی کرد و در هر جایی که ایران گشودند، بتخانه‌ها را برانداخت و آتشهای بر شاد و تشکده‌ها سر آورد. در زمان هرمز هرند شاپور، پایه کرتیر بلند شد و به درخت نشانیهای تاج و کمر سرور گردید، و «موبدان موبد» ایران لقب گرفت. چون بهرام یکم به پادشاهی رسید، بر مقام و هدرت کرتیر افزود، و او را «موبدان موبد هومردا» لقب داد. سپس بهرام دوم به تخت شمس و مقام کرتیر روز بروز افزونی گرفت، و چنان شد که به وی لقب «موبدان موبد هومردا» و محبت دهنده روح بهرام» بخشیدند. کرتیر بسیار دگداز و سارمان دهنده دیس رسمی مردانی سامانی داشته‌اند، و در باب وی بسیار نوشته‌اند جای عجیب است که وی در نوشته‌های دینی و مانی ایران سامانی (که توسط مرحمان اوایل سلام به ما رسیده) یاد شده است. بهر حال وی دستور داد کتیبه‌ی در ۱۹ سطر در زیر متن بهوی شکانی کتیبه شاپور بردیوار شرقی «بن‌خانه (کعبه زرتشت)» بنگارند، و شرح حال خود را در آن بار گفت. تاریخ مشتن بن کتیبه به و مل پادشاهی بهرام دوم یعنی حدود ۲۸۰ میلادی، می‌افتد.

۳۹۹

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

گماردن آناهیتا نرسی را به شهر یاری

نرسی فرزند شاپور یکم بود که اول «شاه» مشرق ایران شد و پس از چندی در زمان سرادر و برادرزاده اش (بهرام اول و بهرام دوم) فرمانروای ارمنستان گشت، و در اینجا گروهی را برگزید برای بدوروی جمع شدند و وی را به گرفتن تاج و تخت ترغیب کردند خود نرسی در کتیبه‌ی که بر برج پایکوبی در عراق کنده است، ادعا دارد که «شاپور وصیت کرد که او [یعنی نرسی] شهریار ایران بشود». در این میان بهرام دوم در ۲۹۳ مرد و برخی از بزرگان، محمله کرینز و سپید و هوم، پسر او بهرام را به تخت رسانیدند و وی بهرام سوم لقب گرفت اما نرسی با لشکری از ارمنستان بسوی یسوعون شتافت و در کردستان، در شمال قهرشیریس، در حای پایکوبی، بسیاری از سپهبدان ایران مانند نرسی فرزند ساسان، ارگند شاپور، بیدخش پایک، و دشیر هزاربد، اردشیر سورن، و پارسیان و اشکانیان به دیدار او شتافتند، او را شاهنشاه خواندند، و وی این موضوع را بدان بیک گرفت و به گفته خود بنام اهورامردا و همه ایردان و الهه آناهیتا روانه [پایتخت] ایر شهر شد و در اینجا تاجگذاری کرد. از سرنوشت بهرام سوم هیچ اطلاعی در دست نیست.

نرسی کیفیت تاجگذاری خود را بر نقش رستم نزدیک آرامگاه داریوش حجاری کرد، در اینجا آناهیتا حلقه شهر یاری را به نرسی می‌سپارد، و پشت سر پادشاه، مردی با کلاه بلند سجا که قسمت قدیمی آن بصورت اسب است ایستاده و دست را به حالت احترام بلند کرده است (بعقیده نوکوس کلاه این مرد می‌رساند که وی بدد و بعهده باشد کسی هر مرد، که بعدها هر مرد دوم شد) پشت سر وی طرح یک مرد دیگر را کشیده‌اند، اما موقوف به نقش وی نشدند.

نرسی تاجی بسیار شکیل بر سر دارد که همان کلاه شیاردار بسیار قدیمی پارسی هخامنشی است که آن همه در نقش‌های تخت جمشید و نقش رستم دیده میشود و روی آن گوی بسیار بزرگی نهاده‌اند، دیهیم باریکی به پائین تاج بسته شده که دنباله اش بسیار پر چین و شکن بر روی پشت می‌افتد. گردن سد شاهنشاه حلقه حقیقه ایست و ریش بلندش از حلقه گذشته و رلق بلندش افشان به پشت افتاده است. جامه شاهنشاه سیم‌نسه تنگ ساسانی است با کمر و شلوار بلند و پرچین و ردای بلندی که در پیش سینه با سنگک بسته شده است. شاهنشاه دست چپ را دراز کرده است دیهیم شهر یاری را از آناهیتا می‌ستاند و دست راست را بر روی قبضه شمشیر دارد. آناهیتا تاج کنگره دار سرگشاده بر سر نهاده و رلقان بلند و پرچین و شکنش در بالا و روی شانه‌ها بافته شده است. بر رهای شاهانه از تاج بر روی دوشها افتاده و قبی او توسط دکمه شمشه‌داری در زیر گردن سد مروارید بر روی سینه اتصال یافته و کمر بندی بر روی آن بسته شده است. چین‌های لباس، حالتی بسیار باوقار به الهه می‌دهد. دست راست الهه حلقه شهر یاری را بسوی شاهنشاه دراز کرده است و دست چپ را در سینه بند سر دوخته بهار دارد. میان شاهنشاه و الهه، جوانکی ایستاده که از بر رهای سد شاهانه کلاهش معلوم است و بعهده و یا نوه نرسی می‌باشد.



۳۵. نرسی بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن)

و ناتمام ماندن این نقش شاید بتوان حدس زد که تاریخ آن، حدود ۳۰۰ میلادی می باشد چون دو سال بعد نرسی درگذشت و جایش را به پسر خود، هرمز دوم داد

بیستمین اثر (= جایگاه ۱۴)

نبرد هرمزد دوم

در زیر آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی دو نقش برجسته از دوره ساسانی دیده می شود که هر دو اسیرد سواره را می نمایند. نقش بالائی مسسوب به آذر برسه اسپ (شماره ۱۵) و نقش زیرین به هرمزد دوم. بن پادشاه خبر پسر برسی و نوه شاپور یکم بود و از ۳۰۴ تا ۳۰۸ میلادی فرمانروائی کرد. نام وی در تاریخ ایران به بیکوکاری معروف گشته است.

نقش نبرد هرمزد دوم ۸/۴۰ متر بلندی و ۴ متر پهنا دارد و توسط اشعیت از زیر خاک بیرون آورده شد و نخستین بار توسط ر. گیرشمن معرفی و تفسیر گردید. در این نقش هرمزد دوم را سواره در حال مبارزه با دشمنی زره پوش و سوار نموده اند. چهره و تاج این شاهنشاه گردیده و معلوم نیست اما قسمتی از بان عقاب باج و برجستگی گروی که مثل دبه ی (اصلاً مروارید) می باشد، در جوی پیداست و معلوم می دارد که باج وی عقابی را نشان می داده که دانه ای مروید به مسقار داشته است و از روی سکه های کتیبه دار و ظروف، می دانیم که این شخص هرمزد دوم بوده. هرمزد کت تنگ کمرد و شوار گشاد و پرچین وردی بلند سنگک دار پوشیده است و بوارهای بلند از دیهیمش به پشت افشان شده و گیسوی بلندش پر شانه امده است و ریشش از حلقه ای گذشته. کمش وی روبین شاهانه دارد، و ترکشی بزرگ بر روی آویخته که ترشانه زیاد داشته است. سپ وی زین و یراق آرامنه دارد و گمیولهای بزرگ به رین و برگش آویخته اند و دمش را گره زده با نوار بسته اند و کاکلش را گوی ماسد کرده اند. پشت سر شاهنشاه مردی با کلاه خود و گوی کوچکی بر سر ایستاده — و بنا بر این از شاهر دگان و بررگان ساسانی باید باشد. و در فشی بدست دارد که اصلاً چوبی افقی بر سر سیره ای بوده است و سه گوی بر فراز آن چوب نصب کرده بوده اند (که درست بعایش داده نشده) و دو گمیوله حلقه حلقه ای هم با بوارهای افشان را آن آویخته بوده اند. درفش دار اصلاً سواره بوده و ترکش و زره دشته است و بی ریش و با گردنبد نشان داده شده است و سه اسپش (که قسمتی از آن پشت سر اسپ شاهنشاه محلی می بوده) اصلاً کسده نشده است.

دشمن نگونسار هرمزد یک ایرانی زره پوش است که نیزه بلند هرمزد در شکمش فرو رفته، و خود و اسپش را از جا کنده. کلاه وی، خودیست با بوار دیهیمی، و بسند و افشان، و روی آن دو «نشان» کنده اند، یکی ردیفی ترشی مانند چهار برگ چار در یک خط افقی، و بالتر، دو برگ به هم چسبیده از یک چوبی افقی برآمده. «نشان» دومی درست شبیه نشان «مگس پران دار» نقوش اردشیر است، و نوکوبین نشانه دلائی این نشان را علامت حامدان «قارن» می داند، و می گوید که هرمزد به تبعیت از سیاست پدرش نرسی، حامدان «قارن» را که از بهرام دوم و بهرام سوم هواداری کرده بودند، بر مداح و دیگر از آنها شای در دوره ساسانی نیست. اما بن استدلال درست نمی نماید زیرا «قارن» های دیگری در دوره ساسانی «بعد از هرمزد دوم» می شناسیم و این



۳۶ هر مزد دوم بر سکه خودش (به نقل از گیرشمن)

حدود نافی مند ر سوی دیگر، ظرفی نقره‌ای در کراسویه در روسیه (بر دیک شهر سرخوم) یافته‌اند که امروز در موزه سرخوم است و روی آن مردی را در شکار حرس نشان داده‌اند که شسه به بن سوار نگو سار شده است و کلاه با علامت برگهای چار بر سر دارد، اما علامت بالای آن مکتبی فرو میکند. علامت برگ چناری روی کلاه «بیدختی پاک» به همراه بهرم دوم در نقش بهرام در بیشاپور بر دیده می‌شود، و هینس پس دو تصویر (روی حدم و روی نقش بهرام) را یکی دانسته، با سوار نگون ساز در نقش هر مزد همسان می‌داند. این نظریه هنوز بقطعیت پذیرفته نشده است. تاریخ تراش نقش هر مزد دوم، حدود ۳۰۵ میلادیست.

بیست و دومین اثر (= جایگاه ۱۱)

نبرد شاپور دوم

در زیر آرامگاه منسوب به داریوش دوم صحنه نبردی حجاری شده است که ۷/۶۰ متر طول و در حدود ۳ متر عرض دارد و سوار تاجداری را نشان می‌دهد که در جلو درفش درفش سبزه‌ای بلند را در گردن دشمنی سواره فرو کرده است. تاریخ این نقش و هویت شاه پیروزمند مشخص نیست، ولی هیگ و اشمیت آن را متعلق به عهد شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹) می‌دانند چون با آنکه شکل تاج شاه گردیده است، هنوز کنگره‌های آن را می‌توان تشخیص داد و شباهت آن با تاج شاهپور دوم انکارکردنی نیست. گوی بزرگ شاهنشاهی و دیهیم و نوارهای افشان آن تاج را مرصع کرده است. چهره سوار گردیده، اما ریش وی و حلقه آن سحوبی پسند است. پادشاه گویهائی بر شانه دارد و تن و پهلوی و دستان وی در رده پوشیده‌اند، و کفش و کمربند سوار شاهی دارد و برکش بر رگ بر روی او بخته است. اسب شاه در ناحیه است و گوی تریبی از راس و برگش او بخته و دم گره خورده دارد. درفش دار حوالی و بی‌ریش است و کلاه بر رگ (تقریباً امتوا به ای بلند) بر سینه و رده پوشیده است و بر منقوش سوار است، و درفش را با دو دست نگهداشته درفش نشی منته‌مانند و هلی است که منته‌گوی نوارد در بالای آن وصل است و دو مگوله بر رگ و گوشه‌هایش او بخته و دسته‌اش چون ساقه سبزه عمودی است و سر گرفته شده. نقش سوار شکست خورده و اسب وی گریه بسیار دیده است. اسب از ضرب بره شاه پیروز در جای کنده شده، و دارد بر زمین می‌خورد، و سوارش دارد بگونسار می‌شود. این یکی کلاهی نیم‌استوانه‌ای و گوی دار دارد و نوارهای دیهیمش و گوی کلاهش ثابت می‌کند که وی از تاجداران بوده است. کفش وی سبز نواردار است و تنش در رده پوشیده می‌باشد اما دیگر مشخصاتش آشکار نیست. چیری که اسب مجلس را از دیگر نقوش نقش رسم دور می‌کند، اندازه سبها است که برخلاف معمول بسیار بزرگ نشان داده شده است، و همین خود تعلقی به دوره بعد از بهرام دوم را ثابت می‌کند.

بیست و یکمین اثر (= جایگاه ۱۳)

نقش نیمه تمام آذر نرسه (؟)

درست در بالای «نقش نبرد هرمزد دوم» محاسی حجاری کرده‌اند که برای ترائشیدن قسمت پائینی آن لبه بالای صحنه نبرد هرمزد را کمی صایع ساخته‌اند، و همانطور که اشمت توجه داده است، این امر دلالت بر آن دارد که نقش بالائی متأخر می‌باشد، ولی چون ترائشده مجلس بالائی دقت کافی داشته که به تاج و گوی شهر باری هرمزد گردی نرسد، معلوم است که به وی احترام فرود می‌گذاشته، و ساری سردکی کامل داشته است. از سوی دیگر، چون نقش برجسته را بسیار ناقص گذاشته‌اند، پیداست که فرصت نبوده آن را تمام کند. این ترائش اشمیت را بر آن داشت که این سنگ تراشی را به آذر نرسه، پسر هرمزد دوم، که فقط چند ماهی پیشتر

پادشاهی نکرد و بررگان با هر سندی از وی از تحت بریرش آوردند، بسبب دهد. پس انتساب پدید رفتی است و ناقص بودن نقش و علت بی توجهی بدین را تفسیر تواند کرد.

چرئیات نقش بسیار خراب شده است. اشمیت تصویر پادشاهی را که گویا ریش دار و با دیدن مقابلش داده است، تشخیص داده است و می گوید که وی بر بخت ششسته، پایهار و هم بار گذارده، دستان را بر قصه تبعی راست و عصا مانند نهاده است. اثری از دو مهر که در دو جانب شخص اورنگ شش ایستاده اند، سیر معین گردیده است.

در صورتیکه انتساب این نقش به آخر نرسمه درست باشد، تاریخ آن ۳۰۹ میلادی خواهد بود.

بیست و سومین اثر (= جایگاه ۲۲)

صفحه تراشیده بی نقش

در غرب نقش تاجگذاری برسی، قسمت بررگی ر کوه و بصورت صفحه ای مستطیلی، به طول ده متر و ارتفاع ۵ متر، تراشیده اند و می خواسته اند که نقشی بر آن بکنند، اما تا ۱۸۲۱ میلادی هیچ نری بر آن نقر شده بود. این صفحه چنان باشکوه و عمیق تراشیده شده، که آماده کردنش تنها از عهده یک پادشاه بررگ و توانگر برمی آمده است، و شبیه تراش آن بسیار شبیه است به یک صفحه تراشیده حبیبی بزرگ (بطول ۱۷۵ متر و ارتفاع ۲۵ متر) نام «فرهاد تراش» که در ۳۰۰ متری جنوب نقش و کتیبه داریوش در بیستون بر سر راه کرمانشاه — همدان تراشیده اند، و آن هم ناتمام مانده است، و فرائی در دست است که آن را به دوره خسرو دوم ساسانی، معروف به پرویز (۵۹۱ تا ۶۲۸) منسوب می توان کرد. بنابراین، ما تاریخ صفحه تراشیده نقش رستم را هم به حدود ۶۲۵ میلادی محتمل می بینیم و همان می دهیم که می خواهند در «سج» نقش بررگی را با جگر ری یا صفحه پرویزی بکنند. شاید خسرو دوم پس از آسهمه پیروزیهایش بر رومیان (سپاهیان وی حتی مصر را هم گرفتند و تا درو ره قسطنطیه پیش رفتند) می خواست باشکوه تر نقش پرویزی را بر «فرهاد تراش» بیستون و «نقش رستم» فارس بنگارد، اما چون در آخر کار بخت از او برگشت و از هر اکیلیوس شکست خورد و حتی پایتخت بیلاتی خودش هم بدست رومیان افتاد، دیگر تراشیدن نقش مورد نظرش، مناسبی نداشت و هر دو صفحه رها شد. در ۱۸۲۱ میلادی، یکی از مالکان محلی دستور داده است تا قبالة ملک حاجی آباد را بمام او به خط فارسی در لوحه ای ناخوشایند بر روی این صفحه بکنند و بدینگونه آن را ضایع کرده است.

گزیده مراجع

- BIVAR, A. D. H., "Cavalry equipment and tactics on the Euphrates" *Dumbarton Oaks Papers*, XXVI (1972).
- CURZON, G. N., *Persia and the Persian Question*, London (1892).
- DIEULAFOY, M., *L'Art antique de la Perse, Achéménides, Parthes, Sassanides*, Paris (1884-89).
- ERDMANN, K., *Das Iranische Feuerheiligtum*, Leipzig (1941).
- IDEM, "Die Altäre von Naqsh-e Rostam", *Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft zu Berlin*, Nr. 81 (1949), 8-15.
- IDEM, "Die Entwicklung der sasanidischen Krone", *Ars Islamica*, XV-XVI (1951), 87-123.
- FLANDIN, E. - COSTE, P., *Voyage en Perse*, Paris (1851).
- GHIRSHMAN, R., *Iran from the earliest times to the Islamic conquest*, 1954.
- IDEM, *Iran: Parthians and Sasanians*, London (1962).
- IDEM, *Bichapour*, II, Paris (1971).
- GOBL, R., *Der Triumph des Sasaniden Sapuhr über die Kaiser Gordianus, Philippus und Valerianus*, Wien (1974).
- HENNING, W. B., "The Great inscription of Shapur I", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, IX (1937-39), 823-49.
- HERMANN, G., "The Darabgird relief- Ardashir or Shapur? A discussion in the context of early Sasanian sculpture", *Iran*, VII (1969).
- IDEM, *The Iranian Revival*, 1977.
- HERZFELD, E. E., "Khusrau Parwez und der Taq-i Vastan", *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, IX (1938), 91-158.
- IDEM, *Iran in the Ancient East*, Oxford (1941).
- HINZ, W., *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin (1969).
- KENT, R. G., *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed., New Haven (1953).
- LOUKONINE, V. G., *Koultoura sasnidskoga Irana*, Moscou (1969).
- MacDermot, B. G., "Roman Emperors in the Sasanian reliefs", *Journal of the Roman Studies*, XLIV (1954), 76-80.
- MARICQ, A., "Res Gestae divi Saporis", *Syria*, XXXV (1958), 295-360.
- PERROT, G. - Chipiez, Ch., *History of art in Persia*, London (1892).
- PORADA, E., *The Art of Ancient Iran*, London (1965).

- PORTER, SIR R KER, *Travels in Georgia, Persia, etc.*, London (1819-32).
 SARRE, F. – HERZFELD, E., *Iranische Felsreliefs*, Berlin (1910).
 SCHIPPMANN, K., *Die iranischen Feuerheiligtümer*, Berlin (1971).
 SCHMIDT, E. F., *Persepolis III*, Chicago (1969).
 SPRENGLING, M., *Third Century Iran Shapor and Kartir*, Chicago (1953).
 TRUMPELMANN, L., *Das Sasanidische Felsrelief von Darab (Iranische Denkmäler, Lief VI)*, Berlin (1975).



یکم — نقش رستم: منظره عمومی (از سوی جنوب).



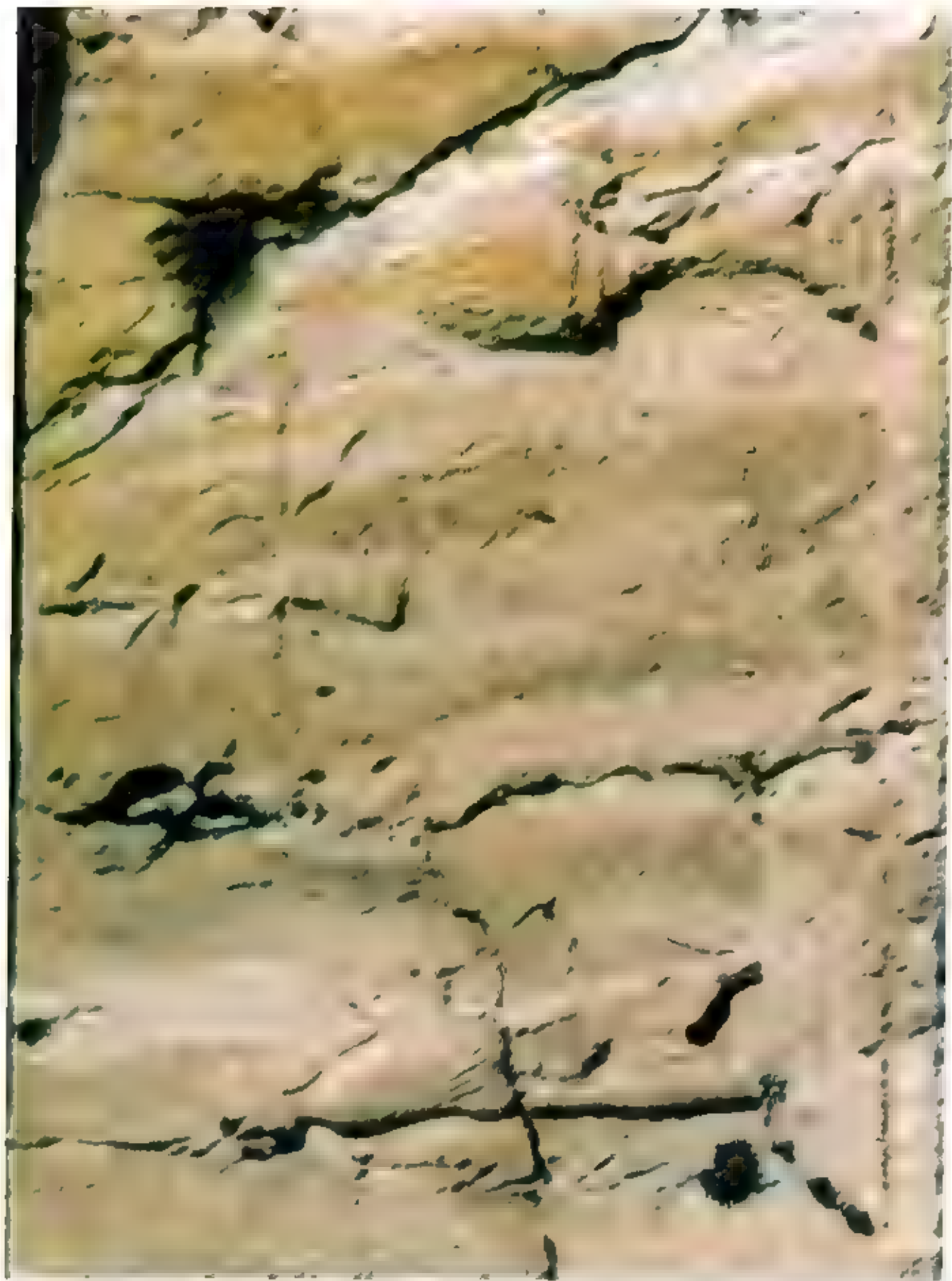
دوم - «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)»: منظره کلی از بالای کوه آرامگاهی



سوم — «بُن‌خانه (کمه زرتشت)»: منظره از سمت شمال.



چهارم — آرامگاه داریوش بزرگ: منظره کلی.

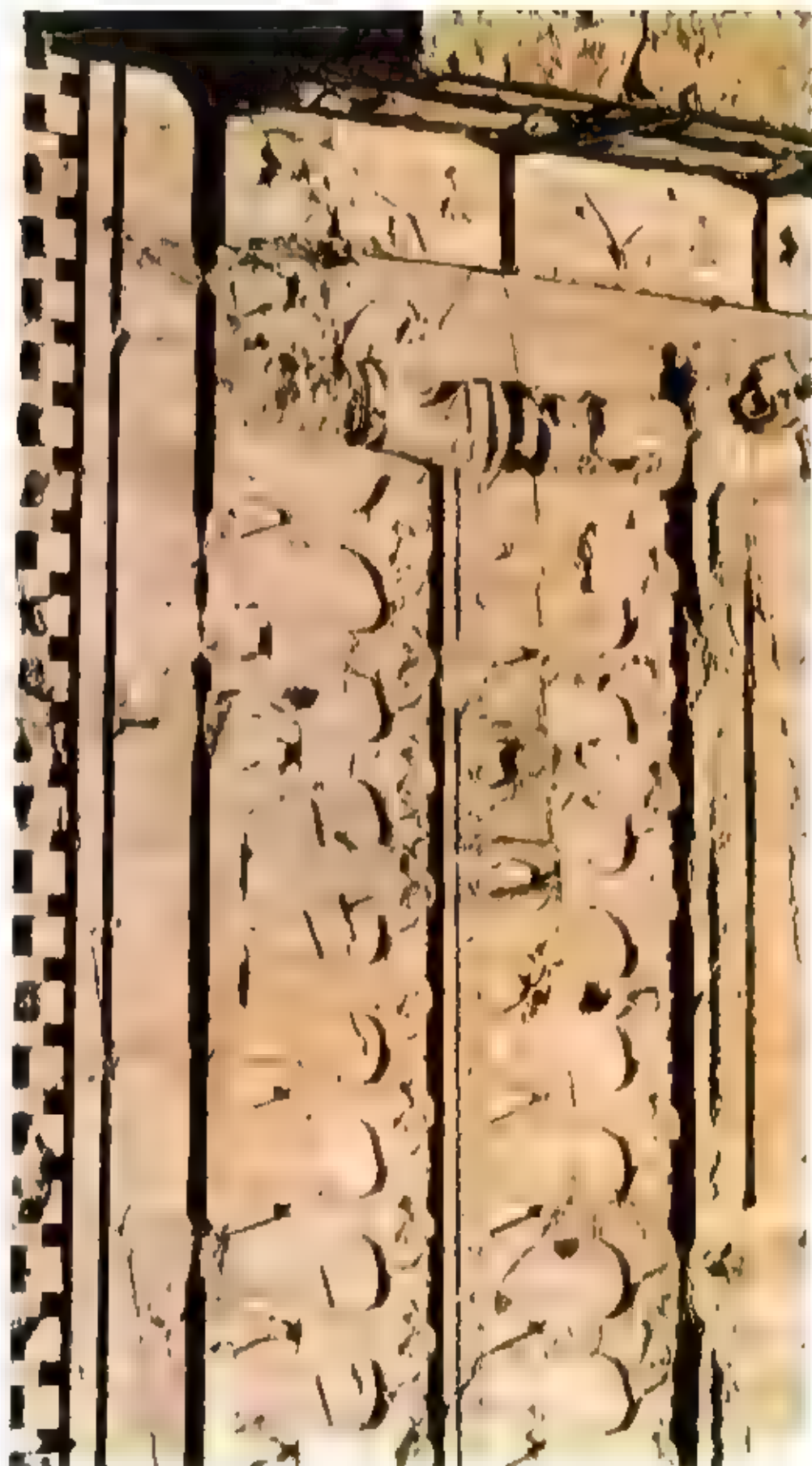




ششم — قبر یک شاهدخت هخامنشی که در شوش یافته اند و امروز در موزه لورنگهداری میشود



هفتم — آرامگاه خشیارشا: منظره کلی.



هشتم — آرامگاه خشیارشا: تپه‌ای اورنگ بر (به‌تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).

نہم۔ آرامگاہ خشیارشا: نجیای اورنگ پر (بہ تصویر ۱۱ همین کتاب پیکرید).





دهم — آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی: منظره کلی



بازدهم — آرامگاه داریوش دوم: منظره کلی



دوازدهم — آتشدانهای سنگی دوگانه: منظره کلی



سیزدهم — آتشدانهای سنگی دوگانه: منظره از بالای کوهپایه مشرف بر راه



چهاردهم — گماردن هومزده اردشیر را به شاه



پانزدهم — کتیبه‌های سه ریایی بر روی سپ اردشیر (الف) و بر اسپ اهورامزدا (ب)





شانزدهم — اردشیر ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)





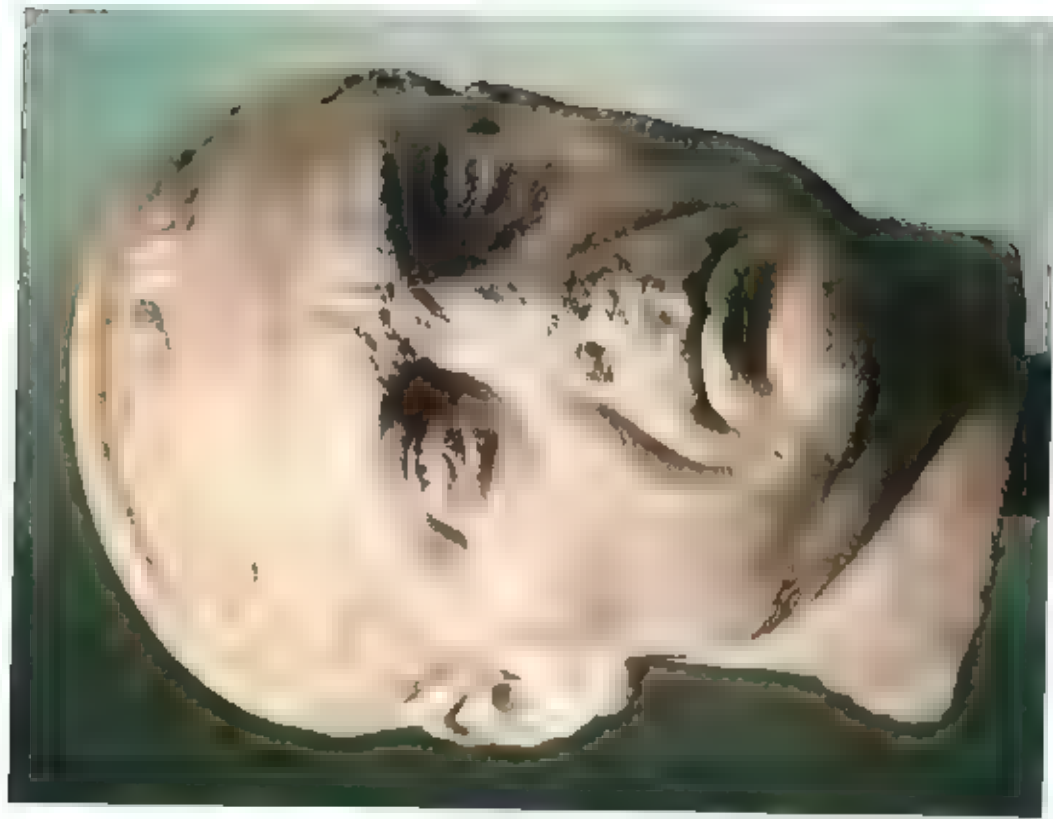
هفتم - پیروزی شاپور بر امپراتوران رومی



هیکدهم — شاپور ماسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)



موردهم
ولرین، «میراتور روم پاپر یک تندس سنگی که اییک در مورده زم است



فلیپ عرب، امیر مود روم پاپر یک تندیس سنگی که در مورده و تنکان (رم) است





پنجمه - نبرد تن به تن شاهپور ساسانی و الکربن رومی مسووش بر یک گل گورهر بکار سپیده، که ایکه
در موزه کتابخانه ملی پاریس است.



بیست و یکم - بهرام دوم و درباریانش؛ منظره کلی



بیست و دوم — بهرام دوم و همسر و فرزندش بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب).

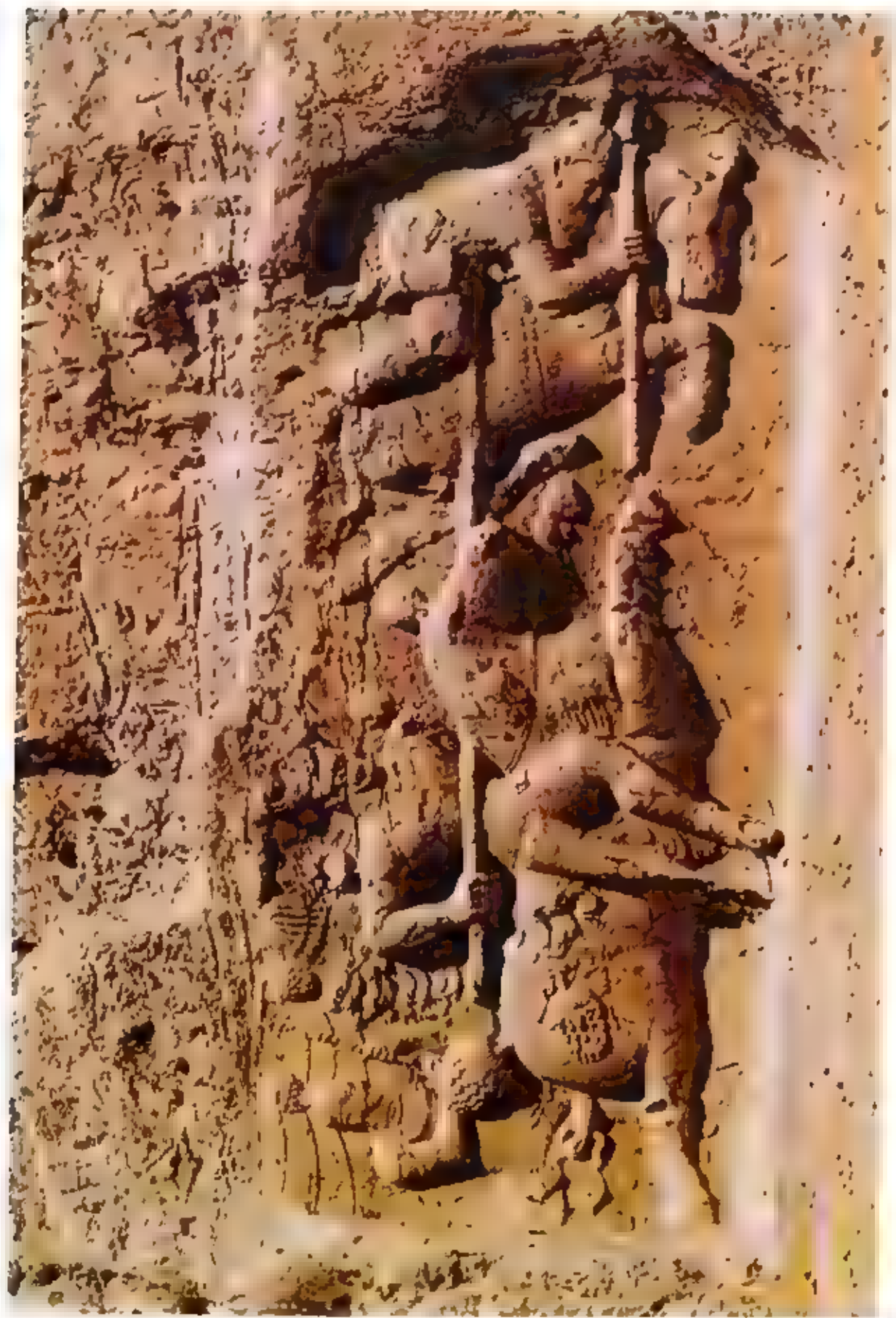




بیست و سوم — درباریان بهرام دوم: سه تن از نزدیکان بهرام.



ست و چهار - درباران بهرام دوم: کریتز و شاهزاده نرسی.



پستونچم — اهرام دوم در نبردگاه: منظره کبی.



پهلام دوم (الف)

— پستورنشو —



و دشمش پېک، پدمشي گرجستان (ب)



بیست و هفتم - نقش نبشته‌دار کریترا که بر نقش پیروزی شاپور افزوده شده.



بیست و هشتم — گماردن آنایتا نرسی را به شهر یاری: منظره کلی.



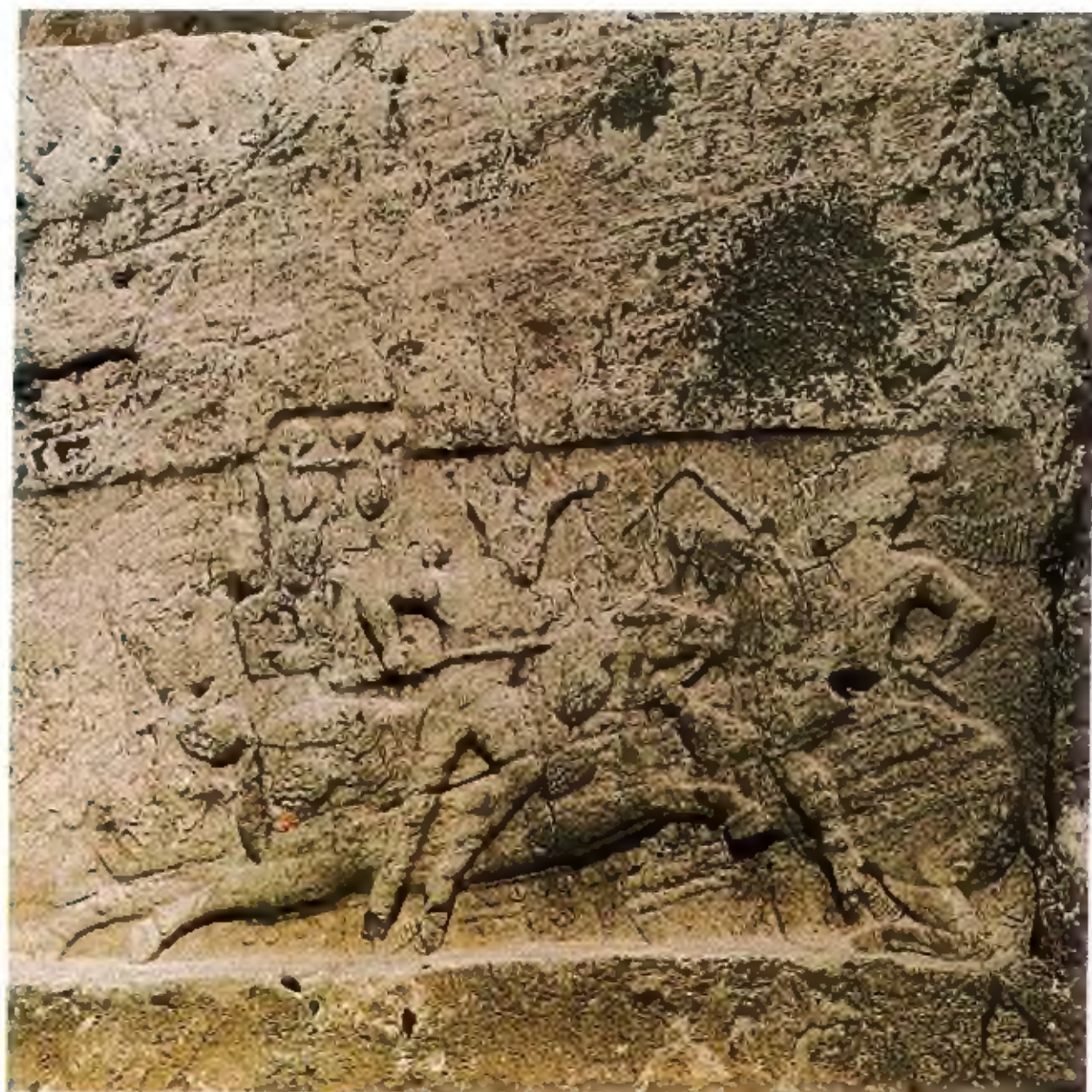
یستونهم — پیکر فرسی.



سیام - پیکر آناهیتا



سی و یکم - نبرد هرمزد دوم: منظره کلی.



سی و دوم — شاپور دوم (?) در نبرد: منظره کلی